

چهار زمین جنگ اعراب و اسیر ائیل

(رجوع به صفحات ۴-۵-۶-۷-۸)

Ketabton.com





پیام بناغلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان و حامی جمعیت افغانی سرهمیاشت به مناسبت آغاز هفته مخصوص سرهمیاشت



با پیام بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم تجلیل از هفته مخصوص سرهمیاشت روز ۲۴ میزان در سراسر کشور آغاز گردید.

بسم الله الرحمن رحیم
هموطنان گرامی!

مسرت دارم که در پرتو رژیم جدید دولت جمهوری برای اولین بار فرصت می یابم تا هفته مخصوص سرهمیاشت را که مصادف با ایام ماه مبارک صیام است به آرزوی رفاه و آسایش کتله های نیاز مند جامعه بشری افتتاح مینمایم و بدین مناسبت تمنیات نیک خود را برای سعادت و سر پسندی هموطنان گرامی و اعتلای کشور عزیز ابراز میدارم.

خواهران و برادران عزیز!

مفکوره تجلیل از هفته مخصوص سرهمیاشت نه تنها مسؤولین امور این قانون خیریه را متوجه اهداف عالی انسانی آن میگرداند بلکه فرصت و زمینه را میسر میگرداند که مردمان ما از یکطرف با پیروی از تعالیم عالی اسلامی و عطفوت بشری در امر خیر و دستگیری از بینوایان بیشتر از پیش سهم بگیرند و از جانب دیگر با تعقیب و پیروی اصول ملی و بین المللی سرهمیاشت و صلیب احمر ها که مبنای آن بر بشریت وحدت واتحاد، خدمات داو طلبانه به هموع محتاج و تعاون باهمی است بشکل بهتر و بصورت روز افزون بین مردمان ما در سراسر کشور عزیز تقویه گردد. منظور از بوجود آمدن این نوع تاسیسات و سازمانهای خیریه خواه سرهمیاشت، صلیب احمر و یا هلال احمر باشد هدف آن یاری و تعاون به طبقه رنج دیده و مصیبت رسیده نوع انسان میباشد. هر قدر که بر عمر این جهان کهن

بناغلی محمد داود رئیس دولت و

افزود میشود به هر پیمانه که انسان در ساحه سیاس و تکنالوژی معاصر پیشرفت میکند و بر مشکلات خود غلبه می یابد باز هم در بسا موارد دیگر در برابر آفات و حوادث زیون و بیچاره میماند. دستگیری هموعان مستمند و هموطنان بینوا که به این گونه آفات مبتلا میگردند مظهر عالی ترین احساسات اجتماعی نه تنها بسویه ملی بلکه بسویه جهانی میباشد. در جهانی که هنوز حس خود خواهی، تبعیض و تفرقه جوئی بر حس نوع پرستی، یک رنگی و باهمی غلبه دارد و انواع ناسازگاری های اجتماعی را برای ملل جهان بار آورده است، انکشافات چشمگیر، تمدن مشترگی را که میراث

تمام افراد بشر است باخطر نیستی تهدید میکند. دست تعاون سرهمیاشت صلیب احمرها و هلال احمرهاست که به کمک آسیب دیدگان میشتابد و ما را بسوی یک آینده مسعود و تکامل تمدن بشری امیدوار میسازد.

من یقین کامل دارم که هموطنان عزیز ما عموماً و کارکنان جمعیت افغانی سرهمیاشت خصوصاً با احساس اشتراک در ایفای وجائب انسانی و کمک به هموع مصیبت رسیده در سالهای آینده به موفقیت های مطلوب تری نایل آیند. و وظایف مقدس شانرا بحیث خدمتگاران جامعه بزرگ بشری و عضوی از اتضای اتحادیه صلیب و هلال و شیر خورشید سرخ جهان

طوریکه شایسته مقام بسا ارزش و انسانی آنهاست اجرا نمایند.

آرزوی ما اینست تا تمام خواهران و برادران هموطن ما که در هر گوشه کتار مملکت باشند چه در طول هفته و یا بعد از آن به هر اندازه که قادر باشند و به هر وسیله که ممکن گردد از تعاون مادی و معنوی افغانی سرهمیاشت دریغ نفرمایند زیرا از نگاه پرنسیب یک فرد و بیایند اداره را نمیتوان به تنهایی مسؤول تمام بدبختیها، فقر و بینوایی بیسوادی یک جامعه دانست بلکه مسؤول این بدبختیها، فقر، بیسوادی و امرای تمام افرا دیست که در همان مملکت زندگانی دارند و این مسؤولیت بزرگ ملی وقتی رفع میگردد که افراد جامعه مذکور بارشادت و جوانمردی نظریه استعداد و توانائی مادی و یا معنوی که دارند از بینوایان و نیاز مندان جامعه خود از طریق این مرکز واحد ملی و بین المللی دستگیری کنند.

بنابراین میتوان ادعا کرد که زندگانی و حیات امروزی ملل یگانگی پیشرفت و ارتقاء جوامع عقب مانده و یارویه انکشاف به همکاری همگان و همدردی و معاو تنهای همه جانبه افرا جامعه مذکور امکان پذیر میگردد. در خاتمه از بارگاه پروردگار توب نیاز میکنم تا هموطنان گرامی در توفیق عنایت کند که در راه مقاصد عالی بشری و جهانی سرهمیاشت و ایفای وظایف نوع پروری آن که یکی از سجایای عالیه اسلامی و افغانی هر فرد وطن پرست است این جمعیت را راه خدمت بینوایان موفق و کامیاب گرداند.

یک قطعه تکت پستی بنام سرهمیاشت به طبع رسیده است

یک منبع ریاست پست وزارت معاً برات اطلاع داد که یک قطعه تکت پستی تحت عنوان سرهمیاشت اخیراً از طرف آن وزارت به طبع رسیده است قیمت تکت مذکور ده افغانی بوده و از تاریخ ۲۴ میزان در غرفه های پستی مرکز و پسته خانه میدان هوا پستی بین المللی کابل مورد استفاده قرار داده شده است.



هنر مندان فلم اندرز مادر بعد از یک نمایش در صحنه کابل ننداری ظاهر شدند. این عکس صحنه ای را نشان میدهد که پوهاند دکتور عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور هنرمندان را در اجرای نقش های شان تبریک میگوید.





اعلیحضرت محمد نادرشاه شهبید

در تاریخ کشور ما روز ۲۳ میزان دارای ارزش خاصی میباشد زیرا در چنین روزی کشور ما از یک دسیسه بزرگ و تباہ کننده نجات یافت دسیسه ای که بعد از استقلال بد ستیاری استعمار طرح شد امسابه نیروی درایت و شجاعت ملت ما که کستان آن طرح خنثی گردید و مرتکبین آن جنایت بزرگ به جزای اعمال شوم شان رسیدند. در سال ۱۳۰۸ که کشور ما بعد از حصول آزادی تازه در راه عمران کشور و رهتای سی

مردم خویش بسوی اکتشاف فرهنگی اجتماعی و اقتصادی گام نهاده بود یکمده عناصر خاین و دارو دسته فتنه انگیز به رهبری حبیب الله مشهور به «بچه سقاء» آله دست استعمار شدند و اراده داشتند که کشور ما را از مسیر ترقی و انکشاف منحرف سازند و در پرتگاه نابودی سقوط بدهند.

زیرا استعمار درین سوزمین همواره دسیسه های خود را دنبال کند بر مردم ما مظلوم حکومت استعماری اش را برقرار سازد.

در چنین موقع که کشور ما مدتی در تاریکی و ظلمت بسر می برد فرزند نامدار افغانستان اعلیحضرت محمد نادرشاه شهبید منظور نجات کشور از این تاریکی پاریس را به قصد کشور ترک گفتند و به همت مردان فدای کار و نیوی ما افغانستان را ازین ورطه بدبختی نجات دادند و راه را دوباره برای اعتلای ترقی باز کردند.

مکاتب مجدداً افتتاح شد پوهنشی طب تأسیس گردید و شورای ملی بنیان گذاشتند.

رو بپرفته اساس جدیدی برای پیشرفت افغانستان گذاشته شد و کشور ما در راه انکشاف فرهنگی اجتماعی و اقتصادی بگام نهادن آغاز کرد.

ما با یاد آوری خاطره این روز تاریخی روح اعلیحضرت محمد نادر شاه شهبید اتحاد دعا میکنیم و تعلق افغانستان عزیز را تحت قیادت مومسن و بنیان گذار و نظام نوین جمهوری تمنا داریم.

قابطه مردم افغانستان توسط عناصر خائن را

تقبیح کردند

سلسله برگزاری محافل سرور به

مناسبت رویکار آمدن نظام جمهوری در کشور ادامه داشته و قاطبه مردم ما مکرراً جمایت و همبستگی شانرا برای بقای نظام نوین تحت قیادت بنیادگسی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم ابراز میدارند.

همچنان طی این محافل مردم جمهوری خواه ما توسط عناصر ضد ملی و وطن فروش را که بر ضد بقیه در صحنه ۶۳

یک هیات نظامی اتحاد شوروی وارد کابل شد

بنا بدعوت وزارت دفاع ملی مارشال اتحاد شوروی ماسکو ینکو گابریل میل سیما نوایج در راس یک هیات نظامی بعد از ظهر در روز وارد کابل گردید و در میدان هوایی از طرف دیگر جنرال محمد نسیم قوماندان عمومی توپچی دیگر جنرال محمد ندیر کبیر سراج رئیس توپستیک و بعضی دیگر از صا جنمنصیان وزارت دفاع ملی نماینده وزارت امور خارجه و سفیر کبیر اتحاد شوروی در کابل استقبال گردید.

(ب)

سالگرد روز نزول قرآن عظیم الشان شام سه شنبه ۲۴ میزان در پوهنتون کابل تجلیل گردید

سالگرد روز نزول قرآن عظیم الشان شام سه شنبه ۲۴ میزان در پوهنتون کابل تجلیل گردید

بعنا سبت این روز خجسته محفلی از طرف ریاست پوهنشی شریعت در ادیتوریم پوهنتون کابل ترتیب یافته بود که در آن آیاتی چند از سوره های مبارک قرآن کریم توسط قاریان افغانی و مصری قرائت گردید.

پوهندوی وفی الله سمیع رئیس پوهنشی شریعت در باره قدسیت این روز فرخنده و مبارک بیا نیا ایراد کرده و بعداً قاریان افغانی و مصری را به حاضرین معرفی نمود.

در این محفل دوکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف، پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور، بعضی از سفراء دول اسلامی در کابل برخی از اعضای شورای عالی قضا، روسای پوهنشی ها و استادان پوهنتون کابل اشتراک کرده بودند.

در ختم محفل تحایفی توسط دوکتور محمد حیدر رئیس پوهنتون کابل به قاریان اهدا شد و متعاقباً مجله فوق العاده شریعت به حاضرین توزیع گردید.

(ب)

اطلاعیه اداره عالی اوقاف

اداره عالی اوقاف این اطلاعیه را به نشر سپرده است. باطلاع ذواتیکه از مرکز ولایت کشور قصد حج بیت الله شریف را دارند رسانیده میشود که اداره عالی اوقاف بمنظور فراهم آوری تسهیلات بانها تجویز نمود است تا در خواستهای شانرا به نوا حسای مربوط مراکز ولایات و ولسوالی ها ارائه بدارند.

همچنان مامورین و مستخدمین دوا بر که میخواهند به زیارت خانه خدا بروند درخواستهای شانرا به شریعت اداری وزارت های مربوط بسپارند تاریخ فرعه کشی بعد اعلام میشود.

دوسیه خائنین جهت فیصله و بررسی به دیوان حرب عسکری رجعت داده شد

دسیسه ای که به ذریعه محمد هاشم میوند و آل عبدا لر زاق، خان محمد و بعضی اشخاص دیگر که به تحریک اجنبی برای رهم زدن نظم و آرا مش در افغانستان و از بین بردن نظام جمعی وری طرح و بعداً از طرف حکومت کشف شده بود از چندی به اینطرف توسط هیاتی تحقیق میگردید چون دوسیه های سه نفر فوق الذکر و بعضی از همکاران شان درین اواخر تکمیل شده بود جهت فیصله و بررسی به دیوان حرب عسکری رجعت داده شد.

د افغانستان او شوروی دوستی

تولنی ته پیغام لیرلی دی کابل د تللی ۲۴ (ب) دیو هنی وزیر او د افغانستان او شوروی اتحاد دوستی دولتی رئیس داکتر نعمت الله پژواک د الاندی پیغام د افغانستان او شوروی اتحاد د دوستی د تولنی به نامه چه داکتر به ۱۶ نیتسه د دغی تولنی له خوا یو کنفرانس جوړیږی مسکو ته استولی دی. پاتی به «۶۱» مخ کبی

اطلاعات او کلتور اود پوهنی دوزارت د تصدیق و تشکیلات لغوه شو

کابل د تللی ۲۶ (ب): د اطلاعات او کلتور او پوهنی په وزارتونو کی د تصدیق و تشکیلات لغوه شوی. د صدرات عظمی یوی منبع پرون وویل چه د دغو دراپو وزارتونو د تصدیق و ارتباط د تصدیق له بنی خخه قطع شوی او د وزیرانو د عالی مجلس د پرونی تصویب له مخی تولی تصدیق د اطلاعات او کلتور او پوهنی د وزارتونو د رسمی ادارو جز گرخیدلی دی.

...

اطلاعات او کلتور دوزارت تشکیل د حکومت له خوا تصویب شوه.

کابل د تللی ۲۶ (ب): د اطلاعات او کلتور دوزارت نوی تشکیل دیوه کل په حیث د حکومت له خوا تصویب شوی دی.

د اطلاعات او کلتور د وزارت یوی منبع پرون وویل د دغه وزارت نوی تشکیل چه د افغانستان د جمهوری حکومت د روشن بینانه غوښتنو په نظر کی نیولو سره او

دستپما په مقصد په دی وروستیو وختو کی ترتیب اوتنظیم شوی وود وزیرانو په پرونی مجلس کی تصویب شو.

(پاتی په ۶۱ مخ کی)

چهارمین جنگ

محمد بشیر رفیق

● چگونه آرامش تابستان داغ شرق قمیانه برهم خورد؟



انور السادات

رفع سو تفاهم ها کنفرانس قاهره بین سه زعيم عربی سادات رئیس جمهور مصر، حافظ اسد رئیس جمهور سوریه و ملک حسین

پادشاه اردن تشکیل شد و همگان تصور میکردند حد ف ازین کنفرانس کشودن چپه شرقی به کمک مبارزان فلسطینی علیه اسرائیل

است. مصر و سوریه بعد از این کنفرانس با اردن روابط سیاسی قایم کردند و اردن تمام مبارزان زندانی فلسطینی هارا عفو کرد تماس هاوتلاش های پیگیری بین ز عمسای عرب در سطح سیاسی و نظامی صورت میگرفت

همه مردم این همه تماس هارا قدم های مثبتی برای وحدت عرب ها می دانستند و آنچه هیچکس تصور نمی کرد اشتعال یک جنگ دیگر در شرق میانه بود زیرا هنوز اسانه

شکست ناپذیری اسرائیل بر سرزمین عابود و به قول حسین هیکل مدیر روز نامه الاحرام رفتی عرب ها کابوس استحقاقات بار لو رادر

کناره شرقی کانال سو یز در ذهن خود مجسم میکردند در هراس میشدند اما سرانجام جنگی

چارم علی الرغم انتظار مردم جهان در شرق میانه آغاز یافت و تا تاریخ تحریر ایسن

بادداشت (یعنی دوشنبه ۲۳ میزان) اینکا ر نعل تاحد زیاد درین جنگ در دست عرب ها

ست و برخلاف جنگ سال ۱۹۶۷ که در شش روز پایان یافت و عرب ها باسر افکنده از

میدان محاربه برگشتند این بار باسر افراشته در مقابل دشمن خو نبی مانند اسرائیل که

از حمایت کامل ایالات متحده امریکا و اعمار امریکایی بر خود دار است استناد گسی می کنند.

در خلال این شش سال در شرق میانه اتفاقات زیادی یعنی عرب ها و اسرائیل رخداد

که درینجا اجمالی از آنرا از لاسلای جبراید و ماخذ برای اطلاع خواننده گان عزیز قبیل

از ادامه این تبصره پیرامون جنگ کتونی



حافظ الاسد



حسین البکر



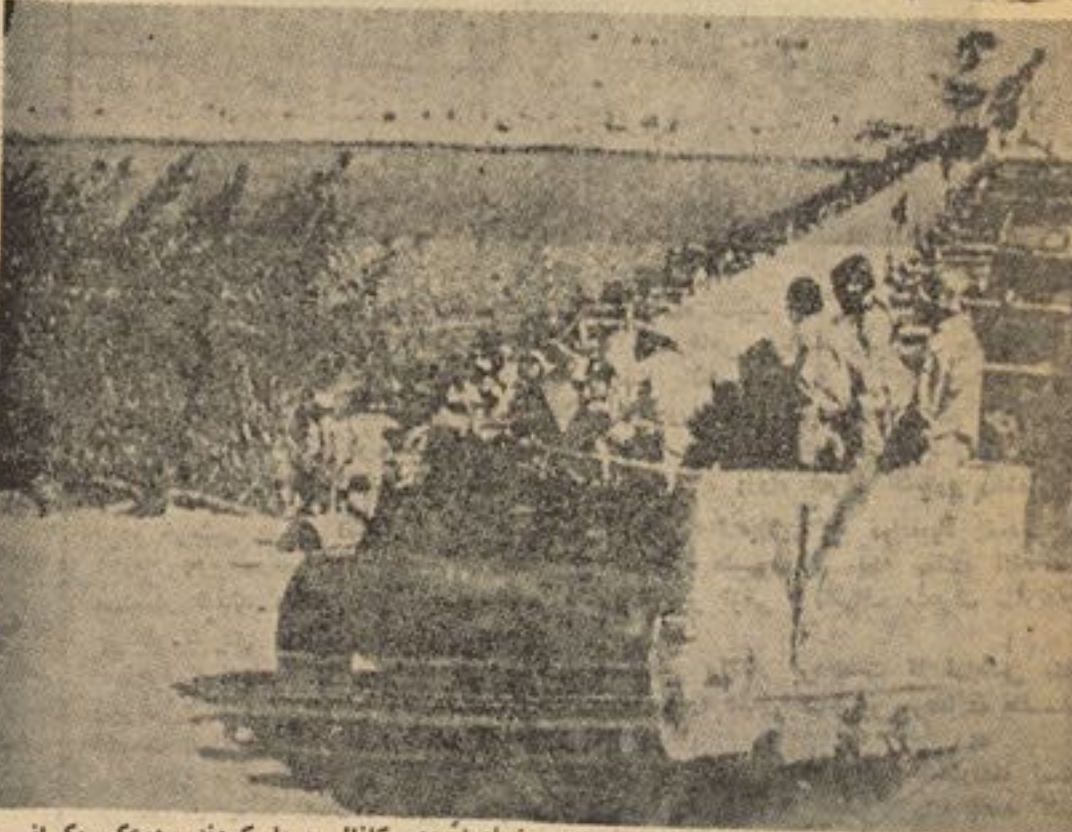
قذافی

نقل می کنم تا خوانندگان زوندون را از پایان جنگ شش روزه ۱۹۶۷ به جنگ کتونی وارد کنیم و آنگاه نظر خویش را پیرامون این جنگ آزادی بخش ابراز داریم.



ملک حسین

شرق میانه، یعنی بحران این منطقه تدریجا فراموش می شود و اسرائیل که هیچ شرطی را برای صلح نمی پذیرد و به انواع تجا و ز دست می یازد بالاخره حق (دیپلماتیک) رادر سرزمین های اشغال کسب میکند در یسن تابستان داغ به منظور وحدت بیشتر عرب ها



عساکر مصر برای عبور از کانال سو یز تعداد بل هاویک زره پوش مصری دیده میشود



یک تانک اسرائیلی در زیر آتش بمباران هوایی سوریه - سوریه عا در تمام چپه های جنگ جلویشرفت تانکهای اسرائیل را بسوی دمشق بسته اند.

در استحقاقات بار لو نشسته و عبور آرام آب رادر کانال مشاهده میکردند. عرب ها مخصو صا سادات رئیس جمهور مصر به فعالیت های دامنه دار سیاسی دست میزد و هدف آن این بود تاراهی برای استقرار صلح در شرق میانه از طرق مسالمت آمیز پیدا کنند. ملاقات های پیهم او با ملک فیصل و سایر سران عربی چنان تو چیه میشد که این همه تلاش ها همه در جهت صلح صورت میگرفت. ناظران سیاسی عرب عقیده داشتند تازه ترین سلاحی که عرب ها با بد از آن در مقابل امریکا و اسرا نیل استفاده ده کنند نفت است. موضوع استفاده از نفت به منظور آوردن فشار بر امریکا که اسرا نیل را وادار به قبول فاصله نامه ۲۴ مور خه ۲۲ نوامبر شورای امنیت کند از داغ تر یسن سوره های مطبوعات و محافل سیاسی عرب بود. درین تابستان داغ وحدت عرب ها بیش از پیش استحکام می یافت و کشور های عربی بسوی هم جمع می شدند علت آن این بود که بارویکار آمدن دیتانت یعنی تها هم بین ابر قدرت ها، عرب ها تصور میکردند که موضوع

عرب‌ها با اسرائیل

مارچ ۱۹۶۸ :-

از عبور از کانال سوئز تاسیسات نظامی مصر را تاحدی ویران کردند و ۲۰ نفر از عساکر مصری را کشتند .

از عبور از کانال سوئز ۱۳ عسکر اسرائیلی را کشته ۴ نفر را زخمی و ۲ اسرائیلی دیگر را اسیر کردند . طیاره های اسرائیل برای تلافی در روز بعد ده ساعت خطوط قوای نظامی

جمال ناصر جنگ فرسایشی را علیه اسرائیل در کانال سوئز آغاز کرد این جنگ که بیشتر در هوا صورت میگرفت محافل سیاسی جهان را پیوسته متوجه خود میساخت .

سپتامبر ۱۹۶۹ :-

درین ماه دریک برخورد هوایی اسرائیل ۱۱ طیاره مصر را دریک روز سرتگون کرد . از تاریخ جنگ ماه جون این بزرگترین تلفات قوای هوایی مصر دریک روز است .

۱۳ جنوری ۱۹۷۰ :-

طیاره های اسرائیل برای اولین بار در اعماق خاک مصر رخنه کرده و هدف هائیرا مورد حمله قرار دارند .

فبروری ۱۹۷۰ :-

غواصان مصری يك کشتی تدا رگات قوای بحری اسرائیل را در بندر ایلات غرق کردند و بیشک کشتی دیگر اسرائیل آ سیب رساندند .

۱۲ اپریل ۱۹۷۰ :-

اسرائیل اعلام کرد که پیلوت های ۱ تحاد شوروی بر فراز خاک اسرائیل عملیات هوایی انجام میدهند .

می ۱۹۷۰ :-

طیاره های اسرائیل سه روز بعد از غرق شدن يك قایق ماهیگیری این کشور بوسیله مصری ها يك کشتی راکت انداز مصر را غرق کردند . در همین روز کماندو های مصری پس



ملك فيصل



ادنی امین

نوامبر ۱۹۶۷ :-

شورای امنیت موسسه ملل متحد از اسرائیل خواست تا سرزمین های چندیدی را که در جنگ شش روزه ماه جون از عربها بدست آورده اند تخلیه کند .



سربازان سوریه بروی يك تانک اسرائیلی که به غنیمت گرفته شده شادمانی میکنند .

جون ۱۹۷۰ :-

قوای زد هوش اسرائیل وارد خاک سوریه شدند و سه روز در خاک سوریه باقی ماندند .

مصر را مورد حمله شدید قرار داد و سه طیاره میک قوای هوایی مصر را سقوط دادند .

جون ۱۹۷۰ :-

از تاریخ جنگ شش روزه این یکی هم از بزرگترین عملیات قوای عسکری اسرائیل علیه سوریه است . ۴ طیاره میک سوریه و يك طیاره جت اسرائیل سقوط کردند . اسرائیلی کشته و ۲۷ نفر آن ها مجروح شدند در همین ماه راکت های مصری د و طیاره اسرائیلی را سقوط دادند .

آتش جنگ درجبهه های مصر سوریه واردن روشن شد کماندو های اسرائیلی بعد

اگست ۱۹۷۰ :-

اسرائیل بعد از ۷۹ روز جنگ پی در پی هوایی ختم حملات هوایی خود را در امتداد کانال سوئز اعلام کرد و گفت که مقررات اوربند شرق میانه را به اجرا گذاشته است . طبق اعلام مقامات نظامی اسرائیل در این مدت ۳۷۳ نفر از نیرو های مسلح این کشور

از تاریخ پایان جنگ شش روزه در جریان جنگ های بعدی کشته و ۱۱۲۱ نفر دیگر مجروح شدند . اسرائیل در همین ماه گفت که مصر با حرکت در آوردن پایگاه های پرتاب راکت ضد هوایی در ساحل کانال سوئز مقررات اوربند را نقض کرده است .



گوشه بی از جزیره سینا که اینک در زیر پای تانک های غول بیکر جمهوری عربی مصر می لرزد .

ورق برتید

جنوری ۱۹۷۲ :-



قوای اسرائیل به تلافی عملیات مبارزان فلسطینی در داخل خاک اسرائیل به قلمرو جنوب لبنان حمله ور شدند . چت های اسرائیلی یک اردو گاه مبارزان عرب را در داخل خاک سوریه نیز بهیجا راند کردند .

فبروری ۱۹۷۲ :-

قوای اسرائیل مدت سه روز در اراضی

جنوب لبنان حملات انتقالی دامنه داری علیه مواضع و پایگاه های مبارزان فلسطینی انجام دادند .

می ۱۹۷۲ :-

سه گوییلای چپانی در میدان هوا یی بین المللی تل ابیب ۳۶ نفر را کشتند و ۱۸ نفر را زخمی کردند دونفر از گوییلای ها کشته و سومین نفر که دستگیر شده بود به حبس ابد محکوم گردید .

سپتمبر ۱۹۷۲ :-

مبارزان فلسطینی (یعنی سپتمبر سیاه) ۱۳ ورزشکاران اسرائیلی رادر المپیک موتشن کشتند در همین ماه قوای اسرائیلی باردیگر وارد جنوب لبنان شد و در یک عملیات ۲۷ ساعته کوشید تا آن قسمت را از وجود مبارزان فلسطینی پاک کند ۶۰ نفر مبارز فلسطینی به شهادت رسیدند و بسیاری از خانه های آن ها منفجر و نابود شدند درین عملیات سه نفر اسرائیلی کشته و ۶ نفر زخمی شدند .

اکتوبر ۱۹۷۲ :-

طیاره های اسرائیلی اردو گاهای مبارزان فلسطینی رادر نزدیکی پایتخت سوریه رجم گوییدند .

نوامبر ۱۹۷۲ :-

در جبهه سوریه یکی از بزرگترین جنگ های بعد از جون ۱۹۷۶ آغاز شد ۸ میگ و ۱۵ تانک سوریه درین جنگ نابود شدند .

جنوری ۱۹۷۳ :-

طیاره های اسرائیلی بار دیگر مواضع مبارزان فلسطینی را در خاک سوریه مورد حمله قرار دادند ۴۰ میگ سوریه سرنگون شد و ۶ تانک آن نابود گردید . ۲ اسرائیلی نیز درین جنگ کشته شدند .



یک بمب اسرائیلی که در دلتای نیل افتاده و منفجر نشده
اکتوبر ۱۹۷۰ :-

اسرائیل اعلام کرد که مصر و شوروی با وجود آوردن مجهز ترین و کاملترین سیستم های پرتاب راکت های ضد هوایی در ساحل غربی کانال سوئز مقررات اوربند شرق میانه را نقض کرده اند متحصصان نظامی اسرائیل تخمین زدند که تا ۶۰۰ راکت ضد هوا یی تقریباً در ۵۰ پایگاه پرتاب راکت در ساحل غربی کانال سوئز مستقر شده اند .

فبروری ۱۹۷۱ :-

اسرائیل اعلام کرد که مصر بزرگترین تجهیزات جنگی را که نظیر آن هرگز دیده نشده در ساحل کانال سوئز مستقر کرده

است . در همین ماه نماینده اسرائیل از مذاکرات غیر مستقیم صلح شرق میانه در نیویارک خارج شده و بهانه آورد که میانجی صلح ملل متحد یعنی گو تار یارتنگ به اسرائیل اتمام صحبت کرده است .

سپتمبر ۱۹۷۱ :-

نیرو های اسرائیلی در جریان جبهه یمن پرواز طیاره های جنگی مصر به فراز مناطق تحت اشغال اسرائیل یک طیاره مصری را سقوط دادند ۶ روز بعد راکت های مصری یک طیاره اسرائیلی را سقوط دادند و درین حادثه ۷ نفر سرنشین طیاره اسرائیلی به قتل رسیدند .

این عکس فرار اسرائیلی هارادر جبهه جولان در بلندی های آن قسمت از جولان که در تصرف سوریه ها در آمده نشان میدهد

فبروری ۱۹۷۳ :-
بامبارزان وارد بیروت شدند و سه نفر از جت های اسرائیلی یک طیاره مسافربری لیبیا را که پس از گم کردن راه بر فراز صحرای سینا سرگردان شده بود سقوط دادند ۰ و ۱۰۸ نفر از ۱۱۳ مسافر آن و سرنشینان این طیاره به قتل رسیدند .
اپریل ۱۹۷۳ :-
قوای اسرائیلی در یکی از بزرگترین جنگ های اسرائیلی در بلندی های آن قسمت از جولان که در تصرف سوریه ها در آمده نشان میدهد



اسیران اسرائیل در یکی از کمپ های اسیران در قاهره . اینست عاقبت مردمیکه برای ادامه استعمار و اشغال سرزمین های کشور های دیگر می جنگند .



لاشه يك طياره فا نتوم اسرائيل كه در جنوب سوریه سقوط کرده است

این بود اجمالی از تجاوز های اسرائیلی در خلال شش سال گذشته درین شش سال یکبار هم اسرائیل به میدان هوایی بیروت حمله کرد و چند طیاره ملکی را آتش زد که در این یادداشت ذکر نشده . در خلال این مدت اسرائیل هیچگاه برای صلح آماده نشد و مساعی گوناگون میانجی صلح بلل متحد در اثر لجاجت اسرائیل و اتکالی کشور به قدرت ایالات متحده امریکاناکام شد. بلان راجرز وزیر خارجه امریکا که شامل



طیبیان قوای عسکری سوریه يك عسکر مجروح اسرائیلی را تحت مداوا گرفته اند . دو نفر دیگر اعترافات او را ثبت میکنند . باز شدن کانال سوئز بود نیز به ثمر نرسید و خلاصه اسرائیل راهی رادربیش گرفت که در فرجام به تسلیم عرب ها و از دست دادن قسمتی دیگری از خاک آبایی شان انجام یابد این همه اهانت و زور گویی برای کشورهای عربی غیر قابل قبول بود لاجرم در اثر سیاست نا بخردانه اسرائیل و تمرکز عساکر آن در روز های اخیر در سرحدات

و قتیکه برای نخستین بار پرچم جمهوری عربی متحد بعد از ۶ سال در جزیره سینا که جزئی از خاک مصر است برافراشته میشود .

کشور های عربی آرامش تابستان داغ شرق میانه بهم خورد و جنگی آغاز یافت که اسرائیل حتی تصور آن را نیز نمی کرد جنگی که در روز اول کامیابی هایی برای جمهوری عربی مصر و سوریه بار آورد و اسرائیل در دومین و سومین روز آن استحکامات بارلو را از دست داد .

اسرائیل درین استحکامات و یا به عبارتی دیگر خط دفاعی بارلو که می گفتند خیلی مجهز تر از خط مارینو و یا خط زیگفرد در فرانسه و آلمان نازی قبل از جنگ است پیش از ۲۸۰ میلیون دالر امریکا بی خرچ کرده است . این استحکامات با سرو صدایی که هنگام ساختمان آن برپا شده بود جنبه افسانه بی پیدا کرده و برای عرب ها چون



این افسر اسرائیلی (دیوید بن رحیم) نام دارد که بدست قوای مصر اسیر شده او تفویض مصر را در سینا تأیید کرد .

کابوسی می نمود. هدف اسرائیل از ساختن خط دفاعی با هزینه چینین بزرگ این بود که مدتی جلو پیشرفت مصر را بگیرد و نگذارد که ازین راه بخاک سینا مجددا نفوذ کند اما مصر با کمک توپخانه و تانک و قوای بشری و اتکاء به ایمان چنان این خط را در هم گوید که صدای از هم شکستی آن در تل ایسپالرزه انگند تا قبل از جنگ کنونی معا مسل بین المللی و سیاسی جهان تصور میکردند که مناسبات مصر و شوروی سخت تیره است و علائق دوستانه این دو کشور بعد از اخراج



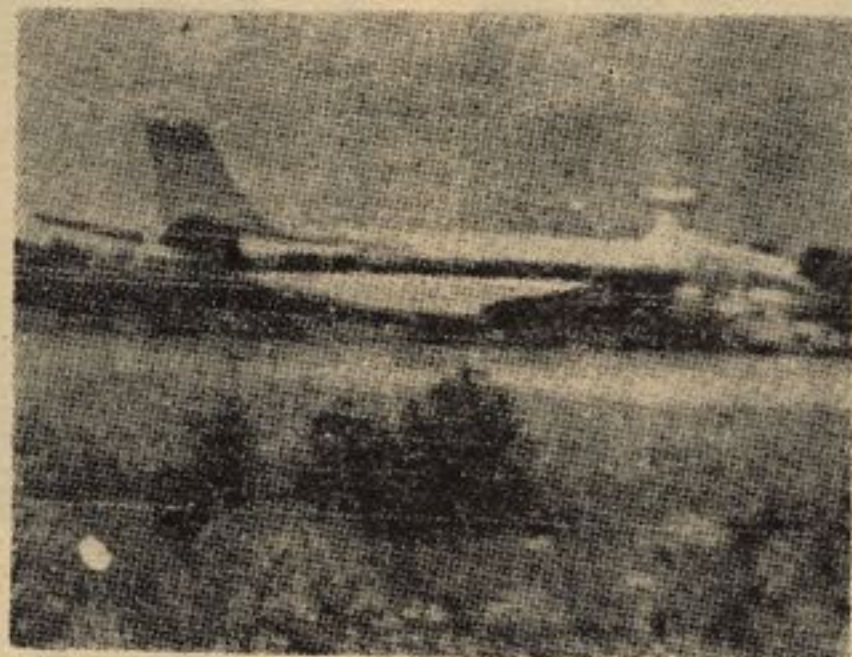
موشه دایان



گلدامایر



يك پل بروی كانال كه عبورقوای مصر رابه صحرای سینا تسهیل کرده است . درین عکس عساکر مصری درحال عبورازین پل دیده میشوند



يك طیاره بوئینگ ۷۰۷ (العال) اسرائیل كه درآن مهمات نظامی بارشده است تاازوبرجینا بیج عازم تل ابیب گردد

وگاه تصریحا پذیرفته و آماده شدند
اگر اسرا نیل بخطوط قبل از جنگ
سال ۱۹۶۷ مطابق به فیصله نامه
۲۲نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت عقب
نشینی کند آنها به مذاکره برای
صلح که شامل حق زندگی برای همه
مردم این منطقه به شمول احقاق حقوق
مردم فلسطین باشد پردازند .

با این وصف عرب ها درین شش
سال با این منطق وبا گذشت های
زیاد موفق شدند افکار قسمت اعظم
مردم جهان را بسوی خود وهدف های
مشروع خود جلب کنند .

واما این بار اسرائیل به کمک
ایالات متحده امریکا از زور گویسی
مکرر و خسونت کار گرفته افکار
مردم جهان رابه مسخره گرفت و
شش سال بازور نیزه به تجا ووز-
پرداخت وکو چکترین انعطافی برای
صلح بروز نداد واینک جزای این
همه بی مبالاتی را به حقوق مردم
عرب و پشت پا گذاشتن به فیصله
نامه های شورای امنیت و توصیه
ملل صلح دوست مانند اتحاد شوروی
و غیره رامی بیند ویقینا درین جنگ
سر افکنده میشود .

ختم

منطق محاربه عرب ها نیز تغییر کرد گردید وکشور های عربی مخصوصا
و در واقع يك طرز فکر منطقی جا سادات وسایر رهبران دور اندیش
بگزین نظریات تعصب آمیز افراطی عرب واقعیت وجود اسرائیل را تاو بیجا



يك دسته از عساکر نیرومند الجزایر

متخصصان شوروی از مصر که صدمه ولطمه
دیده است دوباره صمیمانه نخواهد شد ولی
وقتی جنگ کنونی آغاز یافت هر دو مسکو و
قاهره ملتفت شدند که چرا در مورد علایق
خود تجدید نظر نکنند و اتفاقا این تجدید نظر

به سرعت انجام گردید و روابط بسیار
دوستانه بی بین این دو کشور آغاز یافت
بطوریکه شوروی از حقوق مشروع عرب ها
درین جنگ آزادی بخشی حمایت کرد وقتی
نماینده آن کشور یعقوب مالک از تسلا ر
شورای امنیت ملل متحد در مقابل نماینده

اسرائیل با احتجاج خارج شد و رهبران
اسرائیل را يك دسته گانگستر خواند و
اما ایالات متحده امریکا برخلاف حق و
عدالت و بر عکس آنچه خودش در پای آن امضا
کرده است یعنی فیصله نامه نمبر ۲۴۲ مورخ
۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت ملل متحد

از اسرائیل حمایت کرده و تجاوز اسرائیل را
باین عمل خود مشروع جلوه دادن میخواهد
و حتی به ارسال سلاح و مهمات نظامی نیز به
اسرائیل شروع کرده است .

واما جنگ کنونی مانند پیکار شش روزه
سال ۱۹۶۷ نیست همانطور یکه از اخبار
این جنگ پیدا است اسرائیل با وصف
هر نوع کمک ایالات متحده امریکا تا تحریر
این یادداشت نه تنها مو لقیتی درین جنگ
بدست نیاورده بلکه شکست غیر قابل تصوری
را هم متحمل شده است .

در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ همدنی
که عرب ها در پیش داشتند و بار
هآن را بیان میکردند علاوه از
تقاضای مشروع حقوق از دست
رفته مردم فلسطین یکی هم این بود
که باید اسرائیل رابه بحر انداخت

اسرائیل ازین شعار عرب ها
حداعظم استفاده را در جلب توجه
کشور های جهان بسوی خود نمود.
اما بعد از اینکه جنگ پایان یافت

توندون

شماره ۳۱ شنبه ۲۸ میزان ۱۳۵۲ مساوی ۲۳ رمضان المبارک ۱۳۹۳ مطابق ۲۰ اکتوبر ۱۹۷۳

هفته مخصوص سرمایه‌داری

آدمیت رحم بر بیچارگان آوردنست
گادمی راتن بلرزد چون بیند ریش را
(سعدی)

هفته مخصوص سرمایه‌داری که در واقع هفته نیکوکاری، دستگیری بنسویان، غم‌شیرینی، به مصیبت‌رسیدگان و بالاخره هفته التفات بحال مستمند است، با پیام شایع محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و حامی جمعیت افغانی سره می‌باشد آغاز گردید. رهبر بزرگ ملی ما در پیام شان راجع به مفکوره تجلیل از هفته مخصوص سرمایه‌داری چنین فرمودند:

«مفکوره تجلیل از هفته مخصوص سرمایه‌داری، نه تنها مسؤولین امور این کانون خیریه را متوجه اهداف عالی انسانی آن می‌سازد بلکه فرصت و زمینه را میسر میگرداند که مردمان ما از یکطرف با پیروی از تعالیم عالی‌اسلامی و عطاوت بشری در امر خیر و دستگیری از بینوایان بیشتر از پیش سهم بگیرند و از جانب دیگر با تعقیب و پیروی اصول ملی و بین‌المللی سره می‌باشند و صلیب احمرها که بنای آن بر بشریت، وحدت و اتحاد، خدمات داوطلبانه به هم‌نوع محتاج و تعاون با همی است بشکل بهتر و بصورت روز افزون بین مردمان مادر سراسر کشور عزیز تقویه گردد. منظور از بوجود آمدن این نوع تاسیسات و سازمان‌های خیریه خواه سرمایه‌داری، صلیب احمر و یا هلال احمر باشد هدف آن یاری و تعاون به طبقه رنج‌دیده و مصیبت‌رسیده نوع انسان است. جمعیت افغانی سره می‌باشند بر روی همین خط مشی، در فرصت‌های لازم به سوبه ملی و بین‌المللی به کمک مستمندان و مصیبت‌رسیدگان می‌پردازد.

این مؤسسه در ساحت خدمت‌گزاری اجتماعی سابقه تقریباً بیست ساله دارد ولی بدون تردید مؤثریت خدمات آن در پرتو ارزشهای نظام مترقی جمهوری ما و بر حسب اراده حامی بزرگ آن، به وجه مطلوبی متجلی می‌شود و وظایف عالی نوع‌پروری خویش را چنانکه توقع و نیاز است ایفا میکند.

آنچه در راه نیرومندی این مؤسسه خیریه و توفیق آن در جهت انجام خدمات بشردوستانه اهمیت اساسی دارد، امداد داوطلبانه و مؤثر تمام افراد کشور است و مخصوصاً آنانیکه استعداد و توانایی مادی بیشتری دارند باید این وجیه دینی و ملی خویش را در کمک‌های رشادت و جوانمردی ادا کنند و در دستگیری از بینوایان و مصیبت‌رسیدگان عملاً سهم بگیرند و این هفته نیکوکاری میتواند فرصت مساعدی برای انجام این مأمول باشد.

دخارندوی خلمیان در ترفیکو پو خدمت کبندی

له خومودی راهیسی یو شمیر منور او تحصیل کری دخارندویان دکابل دشار په وائونو کبندی دتقلبه وسایلو دینه تنظیم او دترافیکو دمسؤولو مؤظفینو سره دمرستی اوپه وائونو اوپلی لاروکبندی دشاریانو دلاریشودنی په منظورپه داوطلبانه ډول خدمت ته چمتو شویدی. که څه هم ددوی دغه خدمت دورخی اوامیانم له خوا دخواستو دپاره محدوددی، خوداچه دشاریانو په لاریشودنه او دترافیکو د مؤظفینو سره لویه مرسته گټله کبندی، زمونږ په عقیده په هغو خدمتونو کبندی دخوانانو د فعالی برخسی اخیستلو یوه غوره نمونه ده چه دافغانستان خون جمهورتی نظام بی ملی عالی اهدافو ته درسیدی په لاره کبندی هیله ورته لری. له تیرنظام څخه مونږ ته زیاتی فاسدی بقایای ریاتی دی چه باید دخپلو بشری قواؤ او دخوانانو دفعالو خدمتونو په مرسته بی له منځه لیری کړو. له دغو بقایاؤ څخه یوهم دشاری بسونونه انتظام اودخلکو په تیره بیان پوهنی دشارگردانو په مقابل کبندی دپس جلوتکو ناوړه رویه ده.

څرنگه چه په تروکلوکبندی ددغونواو وحرکاتو مخنیوی نه کیده اودترافیکو څښتو مامورینو یوازی دخپلو گپو دمرولو په فکر کیؤ، نقلیه وسایلو نه یوازی انتظام نه درلون بلکه دخلکودنا آرامی وسیله وه اوپه ښارکبندی یوه څرگنده بی نظمی لیدل کیده.

له ښه مرغه دجمهورتی نظام دلرپه داختلوسره هماغه شان چه زمونږ دژوند په زیاتو اړخونو کی دتحول نیسی ولیدلی شوی، دشاردترافیکو وضع اودنرخونو دټاکلو او خارنی په فضاکسی هم په لږه موده کبندی داسی بدلون راغللی دی چه یقیناً به زمونږ دشاریانو او دترافیکو د مؤظفینو اودخارندوی دخلمیانو په کبه مرسته نور هم انسجام پیدا کړی.

مونږ په دغه عام المنفعه خدمت کبندی دخارندویانو فعاله برخه دستاینی او قدردانی وړولو اوهیله لروچه ښاریان هم ددوی دخدمتونو په مقابل کبندی هغه حساب موقعیت درلا کړی چه دوی بی ددغو خدمتونو دسرته رسولو په وخت کبندی لری. هیله ده چه دخارندوی دهمکارانو دفعالیت ساحه په آینه کبندی دومره زیاته شی چه ددوی دغه خدمتونه دولایاتو په ترفیکو اونورو عام المنفعه چاروکی هم اوږده شی.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

عساکر امریکایی برای جنگ به اسرائیل اعزام میشوند و آن عساکر که در ویتنام جنگیده اند، ترجیح داده میشوند. «جراید»



- مثلی که در ویتنام به موفقیت جنگیدید. من یقین دارم که در شرق میانه هم موفق هستید. (کارتون از آنیس) صفحه ۹

افغانی سره میاشت در خدمت شما



کمکهای عاجل افغانی سره میاشت توسط کاروانهای مختلف بزودترین فرصت به محل حادثه رسانیده میشوند .



لباسها وسایر امداد جمعیت افغانی سره میاشت در مکاتب بوسیله هیات های مؤلف توزیع می شود .



امداد عاجل جمعیت افغانی سره میاشت در فرصت های لازم وباوسایل ممکن برای نجات مصدومین حوادث طبیعی رسانیده میشود .

هفته مخصوص سره میاشت که از ۲۴ میزان تا ۳۰ میزان ادامه دارد ، با پیام رهبر بزرگ ملی و رئیس دولت و صدراعظم بنام علی محمد داود آغاز گردید . در طول این هفته مردم نیکوکار و خیرخواه ما در راه تقویت بنیه مالی جمعیت افغانی سره میاشت با دادن اعانه های سی به آن موسسه ، وجبیه انسانی و نود و ستانه خویش را ایفا میکنند . جمعیت افغانی سره میاشت نیز به توزیع امداد به مستحقان در مکاتب وسایر نقاط پرداختند .

مجله ژوندون بمنظور سهیمگیری در تجلیل از هفته سره میاشت اینک فوتوهای را که از فعالیت های گوناگون این موسسه خیریه و عام المنفعه در این صفحه بچاپ میرساند و امید وار است این موسسه بتواند در پرتو ارزشهای نظام مترقی جمهوری و آرمان های عالی حامی بزرگ آن ، بمؤثریت خدمات بشردوستانه خویش بیفزاید .



اطباء ، قابله ها و پرستاران امور صحیح جمعیت افغانی سره میاشت در کلینیک های عاجل آن موسسه بيماران مختلف را تحت مداوا و پرستاری قرار میدهند .



توزیع ادویه در کلینیک های مختلف افغانی سره میاشت طور رایگان صورت میگیرد . تمام افراد بیمار که در کلینیک های سره میاشت تحت معالجه قرار میگیرند از خدمات صحی رایگان و بلاعوض مستفید میشوند .

اسلام و زندگی

پر تو عقل

بقلم هبا

مردم آن وقت بدنبال آن روان بودند باقیات رسانید. آنگاه توانست حقیقت را در یابد و هدف اصلی خود را پیدا کند و بخوبی باین فیصله برسد که ذات مظهر قدرت نمایی های خیره کننده، نیرویی است غیبی و ماوراء طبیعت که آفریننده آفتاب، ماه و ستارگان است و تنها اوست که فنا و زوال در پیشگاه عظمتش راه ندارد و از قدرت او است که این نظم عجیب و بیست انگیز در سراسر کائنات حکومت میکند.

ازینجا است که حسن دینی و خدا پرستی در نهاد فرد فرد انسان متمرکز بوده و از ضروریات فطری نوع بشر بحساب می آید. زمانیکه عقل انسانی سوال خدا شناسی را حل کرد و دریافت که نیرویی بی نظیر برپای جهان هستی حکومت دارد و دنیای بشریت و آنچه در آن است زاده رحمت و اراده او است قضاوت خواهد کرد که باید انسان در مقابل عظمت آن آفریننده توانا و داد گستر سر تعظیم فرود آورد، بجهان غیب مؤمن شود و بفرامین آفریده گار صمیمانه منقاد و مطیع گردد.

مغرب فرو نشیست وی مهتاب را نیز زیندیرفت و چون روز فرا رسید انوار فروزان آفتاب در پهنای افق گسترده شد بیش از هر چیز دیگر برای ابراهیم «ع» شکفت آور تر آمد و گفت: «خدا و آفریننده من این است.»

هنکا میکه روز پایان یافت و فرصت غروب فرا رسید آفتاب نیز مانند دیگران سردر گریبان افول کشید و آنهمه شکوه و عظمت خود را از نظر ابراهیم «ع» پنهان ساخت و دیگر نور و درخششی از خود بجا نگذاشت.

او پس از آنکه همه چیز را در حال فنا و نا پایداری یافت نتایج فکری خود را درین چند کلمه خلاصه کرد: «بر گر دانستم روی خویش را بجا نب خداوند یکه آفریننده آسمانها و زمین است. درحالیکه یکتا پرستم و از شرک و زندگان نیستم.»

حال قضاوت باید کرد که این طرز تفکر و استدلال او از کدام منبع نشئت کرده بود. از مدارس و دانشگاه ها؟ از استاد و معلم؟ نه از یکی هم نمی.

این پیامبر بزرگ اسلام با پیروی از حکم ضمیر بیدار خود وقتی بطلان عقایدی را که

بدور نمای مظاهره طبیعی نگاه میکند چشم جانب آسمان و فضاء میدوزد و در عظمت آن عمیق میشود و با خود میگوید آن کسیکه این سازمان را برپا کرده و این نظام شکفت انگیز را بر صفحه کتی حکم فرما نموده است. از همه موجودات بزرگتر و مقتدر تر است.

زمانیکه ستاره درخشانی را در پهنای سیر نیلگون مشاهده کرد در فکر و اندیشه غرق شد و این جمله را بزبان آورد که «بروردگار من این است.»

پس از آنکه چون ستاره در سایه غروب فرو رفت و آوری از آن بجا نماند. نور عقل در وی درخشید و گفت «آنچه غروب کردنی است نمیتواند آفریدگار باشد لحظه ای بعد که روشنایی مهتاب او را بخود جلب کرد گفت «این است آفریدگار من.»

ولی زمانیکه ساعتی بعد مهتاب نیز در دل

انسان وقتی سری در صفحات تاریخ جهان انسانیت میزند و به پیرامون چگونگی ذهنیت ها و طرز تفکر ها نظر عمیق می افکند باین مطلب میرسد که در هر عصر و زمانی مسائلی چند و سوالهای متعددی افکار انسان ها را بخود معطوف داشته و برای دریافت راه حل آن ها غرق اندیشه میگرددند حتی برخی اوقات این اندیشه های گوناگون ایشان را به پرتگاه هولناک پندار های نابجا نزدیک میساخت.

این سوال ها همز مان بارشده ابتدایی انسان ریشه خود را در مغز او غرس می نماید و رفته رفته انکشاف و نمو می یابد. او از خود می پرسد. پیش از آنکه وارد این جهان شود کجا بوده و چه کسی او را وارد این دنیای پر شور ساخته است؟ بالاخره او چه خواهد شد؟

سوالهایی از اینگونه، مغز بشر را فرا میگردد و این، بنات خود یک پدیده قابل وصفی است که در سر شیت انسان از همان بدو آفرینش همراه ساخته شده است و در حقیقت یگانه دلیلی است که میتوان از آن به فطری بودن دین اذعان نمود.

اکنون وقتی که انسان برای رهایی از چنگال این افکار و بمتظور پیدا نمودن چیزی که این پیچیدگی ها را در اندیشه او بکشاید. ناگزیر بهر سو دست و پا میزند اگر

یک وجدان سالم و فکر رسا در وی مسلط بوده و هنوز تحت تاثیر مسموم کننده آید یو لوزی های گوناگون قرار نگرفته

باشد. قدرت می یابد در پر تور هنمایی عقل سالم خویش این گره های فکری را بازنماید و جانب حقیقت را بر گیرد. این گسترش سوالهای حیرت آور در پیج وشم افکار انسان نما یانگر حس تدین در وجود بشریت بوده و گویا بر آن است که انسان دین خواه بوده و تا انکار و عقل سالم در وجود او حسیت این نیاز مندی او را رهائی سازد.

هرگاه انسان صفحات تاریخ پیا میران الهی و زندگی ایشان را ورق میزند نمونه هایی از حق جوئی را در رو شنایی عقل مشاهده میکند چنانچه ابراهیم «ع» آن فرستاده والا گبر خداوندی تنها میگوید که کودک نوری بود و افکار و عقاید مغز او را بطور کلی آلوده نساخته و وجدان سالم در وی وجود داشت در خلال سوالهای گوناگون فکری راه را بجانب حقیقت باز یافت و مطمئن گردید.

این مرد روشن ضمیر به پیرامون همه چیز دقیق بینگردد و در پرتو عقل و خرد

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

بقلم: قاری عینی

حضرت عبدالله بن عباس (رض)

است که حدیث را بسیار روا یت کرده اند، تعداد احادیث روایت شده آن بالغه ۱۶۶۰ حدیث می گردد که شیخین ۹۵ حدیث آنرا متفقا روایت نموده امام بخاری ۱۲۰ حدیث و امام مسلم ۴۹ حدیث آنرا بطور انفراد روایت کرده اند.

هنگام وفات پیغمبر اسلام، عمرش بیش از سیزده سال نبود همین باعث است که بسیاری مرویاتش از اصحاب رسول خدا (ص) است بالغاً صدها صحابه بیکه بیشتر ملازمت رسول خدا (ص) را داشتند.

عبدالله بن عباس (رض) دارای عقل رسا، حافظه قوی و ذهن صاف بود که تمام مسی استعدادش را در نشر علوم اسلامی بخرج رسانیده است، بسیاری از اصحاب نسبت کثرت دانش او، ویرا احترام می کردند چنانچه حضرت عمر «رض» همواره او را نوازش نموده نزد خود می نشاند، عظمت و شان او را بلند می کرد و با وجود خردی سنش بهرای و نظریه وی اعتماد می نمود و در هنگام مشکلات می گفت: این عباس (رض) برای همین منظور آفریده شده است.

یکی از صحابه می گوید: زمانیکه عبدالله بن عباس (رض) را میدیدم تصور می کردم که اونیکو ترین مردم است، اگر بسخن زد ن

حضرت عبد الله بن عباس «رض» این شخصیت اسلامی که پسر کا کا ی پیغمبر اسلام میا شد بنام عبدالله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف معروف است، مادرش لبا به دختر حارث خواهر میمو نه (همسر رسول خدا «ص») میباشد که سه سال قبل از هجرت در مکه تولد یافته است.

بعد از تولدش نزد رسول خدا «ص» حاضرش کردند و پیغمبر اسلام در حق وی به حکمت دانی، فقیه بودن و دانستن تا و یل دعا نمودند.

در فتح مکه با رسول خدا «ص» اشتراک نموده در روز حنین و محاصره طائف نیز شرف معیت پیغمبر اسلام (ص) را داشت در بسیاری از غزوات شخصا اشتراک کرده در سال حج و ذی حجه هم سفر رسول الله «ص» بود.

در واقعه جمل وصفین با حضرت علی (رض) بوده از وی حمایت می کرد، بعداً بحیث والی بصره مقرر گردیده قبل از وفات علی «رض» ولایت بصره را ترک گفت و بجهت باز گشت ابن عباس «رض» از رجال زبده مدرسه حدیث بشمار رفته در زمره شش تن اصحابی

آغاز می کرد پنداشتم که او تصیح تسوین انسا نهاست و اگر معاوردت علمی می گردد گمان می کردم که او داناترین اشخاص است.

حضرت ابن عباس (رض) یگوزو چیست فقه و روز دیگر در تاویل روزی هم در مغازی دیگر از جهت شعر و روز دیگر را بتاریخ ایام عربها تخصیص داده بود همیشه مردم بدور شان حلقه زده مسا تل لاینحل خود را حل می کردند.

ابن عباس «رض» میگو ید علامه احادیث رسول خدا «ص» را نزد انصار یافت، اگر میخواستم حدیثی را از کسی بگیرم در نزدیکی از آنها می رفتم، اگر خواب می بود تا هنگام بیداری اش منتظر در واژه وی میبودم و وقتی که بیدار می شد مقصود خود را حل می کردم و بخانه باز می گشتم.

حضرت ابن عباس (رض) در علم مانند بحری بود که همه از آن استفاده می کردند، پیغمبر اسلام او شائرا به ترجمان القرآن ملقب ساخته اند، تفسیر قرآنرا با اسباب نزول آیات میدانست. وی نه تنها از جمله نخستین اصحاب است بلکه از نخستین دانشمندان اسلامی است که قرآن کریم را تفسیر نمود و دو تفسیرش بنام خود وی معروف است.

ابن عباس «رض» نه تنها در فرا نفس و مغازی دسترس داشت بلکه کتب سماوی گذشته مانند تورات و انجیل را با تمام محتویاتش میدانست.

بقیه در صفحه ۶۰

ماه مبارک رمضان:

داد شب

نمیشود... در نژ دیک کتا بفروشی دهه‌ها عراده موترتو قف کرده و جمعیت کثیری سرک عمومی را پند انداخته اند... یکی از بای‌شانه دیگر قد بلندک می‌کنند و می‌خواهد از پشت پرده های هتل چهره خوانندگا نرا تماشا کند... صدای لود سبیکر رستوران که یک‌عده هنر مندان محلی مشغول آواز خوانی اند طنین انداز است... بیشتر رستوران های ما درین شبها کنسرت دارند و مشتری یا ن فراوانی را جلب میکنند.

مردچاقی رامی بینیم که چینی (ازالجه) مزاری بر شانه داشته و به زحمت از زینه های رستوران بالا می‌شود... شکم و کمر این مرد خیلی بزرگ است به حدی که بیننده را به تعجب وامیدارد، آهسته به او نزدیک میشوم... معلوم می‌شود که «رحیم قل‌بای» نام دارد، آواز شیرغان به کابل آمده تا شب های رمضان را در اینجا خوش بگذراند. بالهجه خاص مردم سمت شمال کشور میگوید:

هر سال ماه رمضان به شهر مزارشریف میبومد و از کنسرت های هنر مندان رادیو که در آنجا جمع می‌شدند لذت می‌بردم اما امسال شنیدم که در کابل هنر مندان زیادی در شب های رمضان می‌سرایند. پنج شب است که به کابل آمده‌ام و هر شب به یکی از رستوران ها میروم.

او مرد جالبی به نظر می‌رسید ازش می‌پرسم: شما کمی چاق به نظر می‌رسید، ممکن است درباره خوراک تان چیزی بگویید؟



این دسته هم گروهی از مردم را با ساز و آواز خود مشغول می‌سازد دست به دعا دارند...

در این شب ها کمتر مسجدی است که پر نشود، اطفال، جوانان، پیران همه نماز میخوانند و روز می‌گیرند...

ساعتی بعد گردش درین کوچه‌ها شروع میشود، مردان ریش سپید بسوی خانه ها میروند، جوانان به جانب دکان ها روی می‌آورند و دسته بی‌هم به سینما و کافی‌ها رجوع میکنند.

در پسکوچه (پخته فروشی) سموارچی با شور و شوق زیادی مشغول دم کردن چای است، مرد ها بالنتکی ها و پتو ها بالا می‌تخت سماوار نشسته اند از خلال صدای گیرای تنبور، صدای یکی بلند می‌شود که چای سبز فرمایش میدهد و صدای دیگری بر می‌خیزد که چای سیاه فرمایشی می‌خواهد... شب رمضان درین سماوار کوچک کیفیت و جلوه بی‌خاص دارد... جاده میوند، درین شب ها جمع و جوش دیگری دارد. نور چراغ های تکسی و ریگشاها لحظه بی‌قطع

خواننده به ذوق خود شعر حافظ را تعدیل میکرد

سردی فقط بخاطر شب های رمضان به کابل آمده است

شان در دل شب می‌پیچد: در رمضان یارب، یارب رمضان... سرها از کلکین ها پیرون می‌شود، اطفال به پایین میدویند و هیاهویی در آن منزل برپا می‌گردد.

آری اشب های رمضان است، شب های رمضان کابل... مرد هادر مساجد گرد آمده اند و مشغول آدای نماز تراویح و ختم قرآن می‌باشند، در هر مسجد گروه، گروه مردم جمع شده و مشغول راز و نیاز با خدا می‌خوند قلب ها همه پاک و با خلوص نیت

تاریکی شب کوچه های پر پیچ و خم شهر کهنه کابل را هراس انگیز جلوه میدهد تک‌تک چراغ های برق بر سر دروازه منازل، روشنی ضعیفی را بر دامن کوچک ها می‌پاشد و راه را تا حدی روشن می‌سازد.

دسته بی‌اطفال خرد و بزرگ از مونی و تبله بی‌را بر دو ش داشته و باداد و فریاد از دروازه منزلی بدروازه منزل دیگر میروند... دست های کوچک شان بحرکت می‌افتد و صدا هایی از آرمونی و تبله بلند میشود، بعد طنین صدای



استاد سرآهنگ نیز درین شب ها، با اشعار سوزناک «بیدل» دل هارا سرور تازه می‌بخشد

دست‌های کوچک شان به حرکت می‌افتد.. صدا های از آرمونیه و تبله بلند میگردد. بعد طنین صدایی در دل شب می پیچد: رمضان یارب.. یارب رمضان..

زندگی در ده داری

از: گل احمد زهاب نوری

تازه عقربه ساعت ۸ شب را نشان میدهد که در پشتو نستان وات می رسم، صدای لود اسپیکر هو تل ها که اخبار رادیو از آن پخش میشود، در جاده می پیچد و ده ها نفر در هر گوشه و کنار ایستاده اند گوش به خبرهای رادیو میدهند راستی از آوان رژیم جدید جمهوری است مردم ما از پیرو برنا علاقمندی خاص به اخبار رادیو و جراید پیدا کرده اند. نمونه بارز آن هم، همین گرد آمدن مردم برای شنیدن اخبار رادیو است... فروش روزنامه هادرین روزها قابل توجه است و این می رساند که مردم ما بیدار اند و با اشتیاق، نشرات کشور شان را میخوانند تا از تحولات جدید آگاه شوند....

شب‌های رمضان شب‌های است که بازار سینما هائیز گرم تر می شود، درین شب‌ها گروه گروه مردم به سینما های شهر میروند. آریانا فلم اندرز مادر رانمایش



دسته‌ای از هنرمندان در یکی از هتل های شهر

لبخندی میزند و گوشت های زیر گلویش لرزه خفیفی میکند بعد بپرستی نمیکنند... خواننده غزل مشهوری از حافظ رامیخواند، صدای خوبی دارد، اما جالب اینجاست که در هر فرد این این غزل تعدیلات و وصله های به میل خود وارد کرده و وزن و کیفیت این غزل ناب را از بی نبرد ده است.

لبخندی میزند و گوشت های زیر گلویش لرزه خفیفی میکند بعد بپرستی نمیکنند... خواننده غزل مشهوری از حافظ رامیخواند، صدای خوبی دارد، اما جالب اینجاست که در هر فرد این این غزل تعدیلات و وصله های به میل خود وارد کرده و وزن و کیفیت این غزل ناب را از بی نبرد ده است.



روشنی چراغ های رمضان را چون روز روشن ساخته است

میدهد ده ها و صد ها نفر در بیرون سینما به جستجوی تکت بودند و لی تکت بازار سیاه داشت و ۴۰-۵۰-۶۰ تا ۹۰ افغانی قیمت یکتا تکت در بازار سیاه رسیده بود.

لوحه یی در سینما آریانا نظر م راجلب کرد که نگهبانی با یسکل در آن يك افغانی تعیین شده بود این لوحه بجای فایده برای مردم درد سری تولید کرده بود چه با یسکل نگهبان سینما آریانا، هرگز يك افغانی راقبول نمیکرد...



شب های رمضان، شب های هنرمندان است، گروهی مردم به آواز استاد رحیم بخش گوش فراداده اند.

بیک امید برای

بصورت مجموعی مدت صدروز برای تکمیل شدن فلم
تخصیص داده شده بود.



شماغلی اعلیل ریسمور فلم

بتاریخ ۱۵ حوت ۱۳۵۱ فیصله بعمل آمد تا کار فلمبرداری آغاز شود و سنا ریوی از روی داستان «بخاطر یک لحظه هوس» اسد الله هاتف ترتیب کرد. بتاریخ دوم حمل ۱۳۵۲ کار فلمبرداری آغاز گردید و اولین صحنه ای که فلمبرداری شد همان صحنه رقص در رستوران بود.

بصورت مجموعی مدت صد روز برای تکمیل شدن فلم تخصیص داده شده دایرکت فلم را عبدالخالق اعلیل بعهده گرفت و فلمبرداری بعهده محمود نوری بود، انجنیر خیر محمد «محمود» که تحصیلات خود را در انستیتوت لیک لیننگراد بپایان رسانیده بحیث متصدی آواز و توریالی شفق که در پونه هندوستان تحصیل کرده در قسمت مونتاز و فلم همکاری نمودند.

درین فلم محبوبه جباری در نقش شیمیا «هیروئین فلم» محمد نذیر در نقش هارون «هیروی فلم» اسدالله آرام در نقش بهرام، غزال صاعد در نقش فریده، زرغونه آرام در نقش فتنه و سایرہ اعظم در نقش مادر بازی کردند.

همچنان استاد رفیق صادق، ف.عبادی، نبی اکرمی، ط کوشان، قاسم صاعد، نقش هایی را بعهده داشتند.

از آواز مشعل هنر یار هنرمند معروف بجای نذیر و از آواز زینت کلچین ممثله رادیو افغانستان بجای زرغونه آرام و از آواز توریا لسی شفق بعوض اسد الله آرام استفاده شده است.

در قسمت موزیک متن از آهنگ های خارجی استفاده شده و لی آهنگی را که مهوش بعوض محبوبه جباری می سرود استاد هاشم ترتیب کرده است.

این فلم در حدود یک میلیون افغانی مصرف شده است. درین فلم درکنار چند چهره آشنا چون استاد رفیق صادق، محبوبه جباری، اسد الله آرام غزال صاعد و زرغونه آرام چهره های جدیدی هم بنظر بینندگان رسید که بسیاری از آنها میتوانند در فلم های بعدی بهتر بازی کنند و موقع بیشتر برای تبارز استعداد خود پیدا کنند.

بروی پرده سه سینمای معروف کشور ما تصاویر متحرک و گویا در برابر بینندگان که اولین فلم مکمل داستانسی کشور را میخواستند تماشا کنند قرار گرفت. این فلم اندرز ما در نام دارد که داستان آنرا شماغلی اسدالله هاتف نوشته و از روی داستان بنیامین صمدآصفی و اعلیل سناریوی فلم را ترتیب کرده اند. برای تهیه



اسدالله آرام هنرمند با سابقه
تیاثر درنقشی از فلم اندرز مادر.

توسعه بخشیدن فعالیت های هنری در قسمت تهیه فیلم از هر نگاه مفید است

فردای روشن سینما

گامهای نخستین:



ساختن و تهیه يك فلم بر ای بیننده ایکه از مشکلات فرا وان فلم سازی آگاهی ندا رد خیلی ساده جلوه میکنند حالیکه يك فلم هنری دو ساعته در يك مدت طولانی و با تحمل مشکلات فراوان و مصرف هنگفت میتواند بو جود آید، علاوه بر هنر پیشه های ور زیده و دایر کتر مجرب باید از نظر فنی و تخنیکی وسایل کافی در اختیار فلمسازان قرار دا شته با شد. در کشور هائیکه برای اولین بار فلم ساخته اند محصولات اولی و ابتدا بی شان از هر لحاظ چه از نگاه هنری و چه از لحاظ تخنیکی نا قص بوده است، هنر فلمسازی خواهی نخواهی باید سیر تکامل خود را بیما ید تا به مرحله عالی خود برسد و تازه همان مرحله عالی را هم هیچوقت نقطه نهایی و آخری ندا نسته اند چه هنر فلمسازی در تمام کشورها هر روز يك گام به پیش برمیدارد. در کشور ما که گامهای نخستین

محبوبه چبازی و محمد نذیر در صحنه از فام اندرز مادر

فعلا در کشور ما بر داشته شد. در قسمت تهیه فلم از هر نگاه مفید برای يك آینده روشن سینما و فلم سازی امید وار بود نا گفته نباید گذاشت که توسعه بخشیدن فعالیت های هنری در افغانستان بخصوص

در پهلوئی آن مناظر قشنگ افغانستان يك مسا عدت طبیعی به حساب میرود .
بقیه در صفحه ۵۸

است، استعداد هنری در وجود بسیاری از جوانان کشور ما وجود دارد، فقط باید این استعدادها تربیه و در ست بکار انداخته شود،

درین قسمت بر داشته میشود نباید تا رسایی هایی را که ناشی از نابلدی، کمبود و وسایل و کارکنان فنی، کمبود هنر پیشه، سناریو نویسی و غیره است مورد انتقاد شدید قرار داد چه گامهای نخستین درین قسمت در هر کشور خالی از نواقص و نارسایی نبوده است، حتی میتوان به این گامها که



روز
بص
الق
ری
ران
روز
بص
الق
ری
نیر
ت
راد
وا
ستان
ا
قش
ین
م
ال
ام
قش
ق
ن
هده
مند
بنت
جای
لی
فاده
شنگ
لی
ر به
تیب
بقه
مادر

وحشت در

هیجان انگیزترین کشف جنائی در امریکا



ازین مناطق اجساد جوانانی که قربانی این گروه شده اند بدست آمده است.

جوانان کم سن را از بین می برند یک رصفابه نظر می خورد تصور آن تن ازین جنایتکاران بنام دین الن نمی رفت که از کورل کدام عمل کورل یاد میکردید که ظاهرا انسان سمونی سر بزند اما بعد از تحقیقات کاملا شریف و مشفق و آکنده از لطف بقیه درص ۲۹



جوانا نیکه قربانی گروه سادیست گردیده اند .



پولیس درحمل و نقل قربانیان گروه سادیست بانگرانی شدید مواجه ژونون گردیده است .

در هفته اخیر هر روز توسط پولیس ودسته از بیسل زنان در هوستون واقع تکزاس هر لحظه جسد انسانی یکی بعد از دیگری بیرون کشیده میشود این قربانی های بزرگ و عظیم در تاریخ جنایی امریکا کاملا بی نظیر وهولناک است، جوانا نیکه قربانی عناصر سادیست بی عاطفه و ماجراجو میگرددند و در زیر زمین هامدفون میشوند و زمان که اجساد از طرف پولیس کشف میگردد می بینند که جوانانی بادیست ها و پا های بسته بصورت (منشانه و بی رحمانه قربانی باند های سادیست و حیوان صفت گردیده اند این کشتار بی رحمانه ، تکان دهنده و وحشتناک است .

این همه جنایات در زیر آسمان نیلگون هوستون (تکزاس) صورت میگردد که هزاران نفر از اهالی این شهر شاهد همچو صحنه های مخوف و خطرناک و فراموش نشدنی میباشند تقریبا در هفته اخیر مدفن جوانانی توسط پولیس کشف گردیده است و نعش های بی جانی بیرون آورده اند که انگشتان ننگ آلود گروه سادیست بحیات شان خاتمه داده است تا هنوز بوسیله گروه بیل زنان و وسایل فعال دیگر ۲۷ نعش در یک روز روشن از میان زمین نمناک بیرون آورده شد . که بعد از تحقیقات زیاد ثابت گردید که جوانان مذکور قربانی یک باند سه نفری سادیست و مالیخولیائی گردیده اند، عناصریکه بصورت ددمنشانه کشتار می نمایند و از دست و پا زدن جوانان در آخرین رمق حیات و شناوری آن ها در خون شان احساس لذت می نمایند این باند جنایت پیشه سه سال است که بصورت ظالمانه با استفاده از فرصت

● گروه سادیست و ماجراجوان کشتن انسانها و تهیهنشان در خون لذت می بردند ، تا حال

۲۷ نعش از زیر زمین بدست آمده است

تکراس

توسط بیل اجساد جوانان را از زیر زمین بیرون آوردند .



هنری ذوق

او مورو



هنرمنده دلرغونو آتاروسره ډیره مینه لری

● هنر دینکلا هینداره ده

● په هنری خانگه کښی لومړی فطری

استعداد شرط دی

هو همدا رنگه چه ژوندانه مختلف اړخونه لری اود نړۍ اشکال مختلف رنگونه، په همدی تر تیب دهنر لپاره هم زیات تعبیر و نه موجود دی مگر په ټولو کښی شعراو موسیقی مجسمه جوړول او نقاشی دغه احساس ښه څر گندوی او خلکو ته یی ښی.

دغه نظریه چه آیا په هنری روزنه کښی ارثی تعلقات خو مره دخالت لری او دغه موروثی اړیکی کولی شی چه دهنر مند د شخصیت په یو خوالی کښی چټکتیا را و لسی

هنر دینکلا هینداره ده او په دغه سپیڅلی آینه کی دحقائقو څخه پردی لیری کیږی او همدغه هنر دی چه دژوندانه څر نکوالی منعکسوی اود نړی په اسرار و کښی داسی ننوزی لکه چه یوه خوږه وږمه دانسان په روح باندی تاثیر اچوی او یا یوه زړه وړو نکې نغمه چه انسانی احساس را پاروی یا په بله ژبه دطبیعت گو نکه منظره چه دانسان سره خپل حال په یوه مر مو زه ژبه څر گندوی همدی ژبی ته «هنر» و یل کیږی.

په هنری خانگو کښی لومړی فطری استعداد شرط دی او پیا دکورنی څر نکوالی او محیطی شرائط

هم لوی تاثیر لری مثلا کو چنی زیاتره دهغو شیانو تقلید او پیښی کوی چه دخپلو مشرانو څخه یی لوری یا یی گوری دهمدغو تقلیدونو

تکرار په حقیقت کښی هنری مشق دی چه دزیات تمرین له وجی استعداد وده کوی اود همدی انکشاف له برکته دبر یا لیتوب مقام ته رسیدی.

میر من انکی لیکا هم د هغو بیژندل شویو هنری څیرو څخه ده

چه استعدادی دخپلی کو رنی په چو کات کښی وده کړی او بیایی په اکادمیک ډول خپل هنر ته پوخوالی

او متانت ور کړی دی. دی چه په آلمان او فرانسه کښی ښه شهرت لری په لود ویک هو لشتاین په ښار کښی چه د هغی

تر کومی اندازی پوری رښتیا ده ، پدی برخه کښی یو لړ مختلفسی

نظریی موجودی دی مگر تجرب بسی ښودلی چه دما شوم ذهن باندی ماحول او چا پیر یال دو مره زیات اثر کوی چه ددی جر یان انحراف یا کر خولو دپاره پهخوانی کښی ډیر

وخت پکار دی چه له خپل خط السیر څخه واړوی.

خو داخبره هم باید له یاده و نه باسو چه میتود ویک علمی روزنی کولی شی چه دتد ریسو اصولو په مرسته په یوه

خانگه کښی چه پخپله ښوونکی و غواړی یو څو تنو شاگردانو ته درس ور کړی او استعداد ته یی دهمدی خاصی خانگی

لپاره وده ور کړی خو پیا هم خومره چه سن او عمر پور ته وی په هماغه اندازه دتد ریس چاری مشکل بر یښی .



هنرمنده غواړی چه په کوچنی کی دخوشالی احساس قوی وساتی

کینی استعداد



که خه هم دی په شتو د کارت کینی دپنځه کلنی په وخت محلی ترانی دکو چنیانو په پرو گرا مونو کینی ویلی او په اتلس کلنی کینی په فعال او بنسکاره ډول دخپل هنری استعداد په را بر سیره کولو کینی ښه برخه واخیسته مگر کو رنی یی دنو موړی دینی روزنی او روښانی آیندی په منظور د مو زیک په عالی ښوونځی کینی یی داخله کړه.

په ۱۹۵۷ کینی هغه وخت چه دموزیک دټولو خانکو خڅه وروستی. از مو ینه دښوونځی له شاگر دانو خڅه آخیستل کیده او په عین حال کینی دعملی از مو ینی ننداری لپاره گڼ شمیر نندار کو ونکی همراغلی و دی دکلا و پر او ویلون په غږ و لو داسی مهارت و ښود چه ټولو ورته لاسونه و پر کول او تود هر کلسی شوه.

انگی لیکا په المان کینی دموسیقی دښو و نځیو دټولو فار غانو خڅه پخپله دوره کینی په لو مړی درجه فارغ التحصیله شوه او بیا یو کال وروسته په پارویس کینی دبین المللی هنری ننداری په مسابقه کینی دجایزی په آخیستو مو فقه شوه.

دزیریدو خای دی لو مړی یی دخپلی کورنی په غیر کینی دهلمیوت او والتر ریچارد خڅه د سا زو نو په یادو لو گو تی پور ته کړ په تیره بیا دهغو مو زیکا لو آواز و نو خڅه چه دهر جا لپاره دلجسپه وه، ددی په استعداد بانندی زوره اغیزه وکړه په کال ۱۹۵۴ کینی په شخصی توگه دیابلو کا سل خڅه هم دمو زیک دعلم په اساساتو بانندی پیل وکړه اود لته ور ته روښانه شوه چه دمو سیقی دنیا خو مره ارته او بی پایانه ده.



دآلمان دصنعتی مو سسوکارگرانو او مئسو بینو ته چه نو مو ړی په زړه پوری کنسر تو نه ور کړی نو خڅه ددوی په دائمی غږیتوب هم منل شویده.

په ۱۹۶۶ کال کینی سر بیسره په دی چه په اکثر و ارو پایی ښارونو کینی کنسرت ورکړی آسیا یی هیوادو نو ته یی هم یو هنری سفر وکړ چه دجا پان نه نیو یی ترقاهری پوری اکثره لوی لوی ښارو نو کینی کنسر تو نه ورکړ. پاتی په ۶۳ مخکی



دغه نا متو هنر منده په څو مختلفو څیزو کینی



سویدن در برابر سرقت



بانک تن از گروگان های ساز رهایی از جنگ دزدان بانک

● سه تن گروگان ۳۱ ساعت را در چنگ
 دزد بانک در وحشت مرگ آوری سپری کردند
 ● دزد با تکموت ها را مسترد می کند زیرا
 نوت ها کاملاً جدید می باشند
 ● پولیس می خواهد گاز اشک آور
 استعمال کند

دو جنایتکار شش روز تمام ۴ گروگان را در داخل بانک گرفتند استقبولم در حبس نگاه داشتند و دستکهای اخذه پولیس مخفی در بانک که نفوذ در اتاق فولادی کار بست دشوار. لهذا برای مجبور ساختن جنایتکاران به تسلیم شدن آنها را از استفاده تشناب، تیل فون و جریان برق محروم ساخت اما بزودی به مقدار ترس و وحشت گروگانها افزوده شد و آنها از رفتن پولیس نسبت به پیش آمد جنایتکار هانوارش بودند.

پولیس هاماسک های گزیده جان بربک اولسن ۳۲ ساله را از عمارت بانک بیرون آوردند جان ابریک دختر و یک مرد گروگان در اتاق خزانه خود را محکم کرده بودند دست شش روز بعد پولیس توانست با استفاده از گاز اشک آور او را مجبور به تسلیم شدن سازد.

و صد اما شیندار راجلو سینه صراف قرار داده سپس ماشیندار را بسوی همه کارکنان بانک و مراجعین دور میدهد. هیچکس حرفی نمیزند اینکهار وارین فیلد انسکتر پولیس جنایی در موتر مخابره اش صدای گمک را اخذ میکند. صراف غرقه بانک بصورت غیر ارادی دکمه زنگ خطر را بصدای درمی آورد. وارین فیلد که چند لحظه پیش از مقابل بانک عبور کرده است برمی گردد. بسرعت بطرف بانک نزدیک میشود. در حالیکه تفنگچه اش را برای فیر آماده ساخته از راه عقبی وارد حال غرقه هامیشود. مردی که تفنگچه ماشیندار بدست دارد به طرفش آمده احترامکارانه می پرسید: شما پولیس هستید؟

ساعت ۱۰ روز پنجشنبه است یک مرد در سا با موهای مجعد و پروتوی نازک بر پشت لب و در حال مرمری غرقه های بانک مرکزی استقبولم میگردند. در دست راستش یک تفنگچه ماشیندار و در دست چپش یک بکس دستی کوچک سیاه رنگ است. بدون سر

مردی که لباس سوئیل به تن دارد جواب میدهد: آری در همین لحظه دزد آتش می کند و تفنگچه را از دست پولیس به یک ضرب به دور می اندازد. مامور پولیس بایک انگشت زخمی فرار کرده پشت پایه کانگریتی خود را پنهان میسازد.

نجات ۴ تن گروگان که برای مدت ۱۳۱ ساعت در جنگ جنایتکاران قرار میگیرند کار بیپوده تصور میشود و این شانس ضعیف به نظر می رسد.

موتورهای پولیس در خلال لحظات بعدی مقابل دروازه بانک می رسند. کمیسر پولیس سومین توراندر خودش را به حال صرافها می رساند و مثل یک همکار وارین فیلد در پشت یک پایه کانگریتی مخفی میشود.

دزد متوجه وجودش شده به انگلیسی فریاد میزند: بروید کلارک را برای من بیاورید ورنه خانمهایی را که به گروگان گرفته ام میکشم. کمیسر فوراً متوجه میشود که منظور جانی از کلارک چه کسی میباشد. کلارک اولسن را می خواهد که با داشتن ۱۹ ساله این دستبرد در یک بانک مرتکب قتل یک پولیس شده است. مجوس مورد نظر که اکنون ۲۶ سال دارد، در زندان نور کوئینگ ۸ سال اقیانانده حبسش را می گذراند.



بسی سابقه زمان

چهار تن از گروگان های بانک کریدت ستنکولم



الیزابت اولد گرن ۲۱ ساله کریستین انمارک ۲۳ ساله



بر یکت لوند بالک ۳۱ ساله سوین زیفستروم ۲۵ ساله مستخدم

میشاید .
الوفسن میگوید: من از طرف سارق بانک پیامی بشمارم . اومی خواهد برای پول بدهد . سه میلیون کرون (۲ میلیون مارک) میخواهد که نیم این مبلغ به پول کرون سوئدی و باقیمانده آن به اسعار برای پرداخت شود . همچنان یک موتور سریع السیر خروج آزاد با دودختر از جمله گروگان ها چون میل نرنگه . دو پیشنهاد اخیر سارق بانک از طرف پولیس رد میشود . آنها میخواهند که گروگان ها همه آزاد شوند و هم حاضر نمی شوند که سلاح بیشتر دو اختیار سارق بانک بگذارند .
دو تقاضای سارق در حدود ساعت ۱۸ برآورده میشود . در کنار دروازه فرعی بانک یک موتور فورد سرخ رنگ مستانک می ایستد . و در جالبی آبی رنگ سه میلیون کرون پول هم برای می آورند اما سارق بانک نوتسا را مسترد کرده می گوید بانکنوت هابسیار جدید معلوم میشود .

وقتی کلارک الوفسن در یکی از برنده های مقابل تیراندازیها پولیس را می بیند به دزد بانک خطر را ابلاغ می کند . پولیس امیدی را که به همکاری الوفسن دارد به این ترتیب از دست میدهد زیرا آنها انتظار داشتند با اینکه بین پولیس و الوفسن قرار گذاشته شده بود که او دزد بانک را به پولیس تحویل دهد یا الاقل او را مجبوره تسلیم بسازد .

وقتی تاریکی همه جا فرا میگیرد الوفسن از ترس تیراندازی از سمت بالکون حتی چراغ را هم روشن نمی کند . همینکه شام میشود آنها گروگان ها را به طرف طبقه ای که بالای اتساق



امبولانس یو لیس در انئی فعالیت.

۱۵۰ عدد مرمی دارد .
- «اوپر کردن رابلد است ؟»
- «اینرا تو خود دیدی ؟»
- «آیا غیر از تفنگچه ماشیندار کدام سلاح دیگر هم همراه دارد ؟»
- «بله . مواد منفجره کافی هم برای ویران کردن تمام عمارات با خود آورده است .»
- «او باید آنها را با نشان دهد .»
الوفسن نزد سارق بانک میرود و با یک کلمه ماده خمیرمانند سیاه رنگ بر می گردد آنچه را نشان میدهد غالباً مواد منفجره پلاستیکی

دزیرندلیه سوئدن توسط تلفون ابلاغیه خود را اینطور صادر کرد: الوفسن باید فوراً به ستنکولم منتقل گردد . دزد ناشناس بانک پنج تن از گروگان ها را می کند .
پولیس در خلال این مدت تمام ساحه اطراف بانک را محاصره میکند مامورین یک شرکت هوایی مستخدمان یک گلچه بزی و رستوران ها به خانه های شان فرستاده میشوند .

مغازه دار لوحه های «مسدود است» را جلو شیشه و تیرین های شان می آویزند . در ساعت ۲۰:۱۶ دقیقه یک موتور پولیس مقابل مدخل بانک کریدت ستنکولم متوقف میشود . دو نفر پولیس کلارک الوفسن را که زنجیر به دستش دارد و پتولونی فولادی رنگ به تنش است جلوی بانک قرار میدهند .
دزد بانک از داخل صدا میزند و میخواهد خصوصی با الوفسن صحبت کند .

اما پولیس میخواهد مجوس راحت نظارت بد داخل حال اجازه رفتن بدهد .
سر انجام بموافقه می رسند و مستعد از دستهای الوفسن برداشته میشود و به او اجازه می دهند که به تشاهی نزد دزد بانک برود . یک نفر پولیس از فاصله که بتواند صدا را بشنود از کلارک مراقبت مینماید .

الوفسن دروازه شیشه بی حال راباز کرد با صدای «های» سلام تیبیک سوئدی ها که بین رفقا معمول میباشد به دزد بانک سلام میکند . غالباً هر دو یکدیگر را خوب میشناسند .

مامور پولیس بالای الوفسن داد می زند : کاری کن که او مطمئن شود در سالون وضع مطابق دلخواه او است و بالای گروگانها سختگیری نکند .

الوفسن از رفیقش میخواهد :
الوفسن بگوید چیزی برای دخترها بیاورید تا آنها بتوانند استراحت کنند .

یک پولیس شال و پالتو می آورد . سپس کویسره الوفسن اشاره می کند که نزدیکتر بیاید و میگوید ما باید بدانیم که نزد سارق بانک چند عدد مرمی وجود دارد . الوفسن جواب میدهد .
من این موضوع را از او پرسیدم می گوید که



در مقابل بانک شهر ستنکولم موتور های پولیس جمع شده اند سلاح توزیع میگردد پولیسان واسکت های ضد گلوله به تن میکنند و جنگ اعصاب علیه دزدان بانک آغاز مییابد .
آیا آرامش ایجاد خواهد شد تا دختر ها استراحت کنند .
در شعبه غرفه های بانک کلارک الوفسن از یک پنجره ترتیبات پولیس را در بیرون تماشا میکند دزد بانک اولسن رهایی دوستش را که دزدان بصری بر گرداندن ه تن از گروگان ها مطالبه می کند الوفسن از سال ۱۹۶۶ به این طرف بعلت گشتن یک پولیس در زندان بسر می برد .

خزانه قرار داد می رانند . در اینجا سیف های وجود دارد که برای نگهداری اجناس قیمتی میباشد .

گروگانها و محافظین شان برای آنکه خواب شان بر باید در حوالی ساعت ۲۳ خودشان را بخورند ستنک سرگرم میسازند . پولیس برای رفع جوع آنها خوردنی ها را تدارک می بیند . سپس دزد بانک و الوفسن به ترتیب پسره میدهند . برای الیزابت اولد گرن ۲۱ ساله کریستین انمارک ۲۳ ساله بر گیت لوند بالک ۳۱ ساله و سوین زیفستروم مستخدم ۲۵ ساله نخستین شب از پنج شب در جنگال جنایتکاران را آغاز میکنند .

درست در ساعت ۹ فردا صبح دزد بانک احساس خستگی مینماید . او تفنگچه ماشیندار را به کلارک الوفسن داده خودش بروی زمین اتاق سیف ها دراز کشیده بخواب میرود . اگر پولیس تا ایندم به همکاری الوفسن امیدی هم داشته اکنون این امید بدل به یاس شده زیرا کلارک الوفسن بدون حرکت به دروازه تکیه داده تفنگچه ماشیندار را آماده نگاه میدارد . هر دو جنایتکار دست بدست هم داده اند .

در حوالی چاشت دزد بانک از خواب بر میخیزد و برای خود و گروگانها بازهم ستنک فرمایش میدهد .

و هم میخواهد برای روزنامه های همان روز را بیاورند . اما رستوران که در سر راه واقع است ستنک نداشته صرف ویترو شنیسل دارد . سارق بانک ویترو شنیسل را منظور میکند .

پس از صرف غذا روزنامه های روز را مرور کرده خبر خود را که در جراید به تفصیل چاپ شده لطفاً ورق بزنید

از نظر مکتوباته واز داخل خزانه توسط ایلگون به روزنامه ها، رادیو، تلویزیون و صدراعظم میگوید ۱ من هیچ چیزانی بازم و خاصتر نیستم نسلم شوم . سرانجام پولیس کین ایلگون اتاق خزانه را بریده ارتباط آریاداراج قطع میباشد . اماچراک مغایرات خارج با بانک مثل سابق برقرار نگه داشته میشود . ساعت ۱۶ و ۳۰ دقیقه پولیس با استلازه ازلاوت میگیرد اززدان بانک میخواند که نسلم شوند . اماکی ازگروگان هاایام کریستن انمارک جواب میگوید ویه پولیس هایکه دراتاق مقابل کشک میکنند اعتراض کرده اظهار میکند : شما ترسواجا جرانی کاراید بسا سارقین وپولیه زینجا برویم . مااززدان بانک هیچ ترسی نداریم ووحشت ماگنون ازپولیس ماغراب نسبت به چابنگارها بیشتر است .

اینکه آسانتر گروگان هاام مثل او دار میگردند واضح نمی گردد. سوین زینشروم مستخدم ۲۰ساله بانک قلب اوقات راجاوش درگاری برود زمین می نشیند. خانم سیزدک (پرونت) برکتها لونه باله که مادر دوطبق میباشد جنسهای سوخی دارد. او با وحشت زیاد هر حرکت چابنگاران را تعجب میکند . جوانترین گروگان ایزابت اوله گون ۱۱ساله بلودگنی آرام می ماند .

صوف زعمانی افراس برخونده بلورده گسه چابنگاران بافلنگه مانسته در خود بطرفش می آید . دردهلیز عمارت بانک ودرتر پولیس نشه های متعددی برای نجات جان گروگان مطرح میشود . درین فرصت دزدان بانک دست به یک مانورهایش میزنند به این معنا که یک سب پلاستیکی را منفر میسازند . صدای فریادی بلند میشود . پولیس سفی مشاهده از طریق تلفون باسارقین تماس بگیرد اما به زنگهای بیسیم تلفون کسی جواب نمیدهد وزدان باگروگان ها دوباره به اتاق سفیا برای استراحت میروند .

درحوالی نیمه شب پولیس معلومات کامل راجع بهدزد بانک دریافت میدارد . او در دست که چنین نظره سرکت و انجام داده درلوگال های شبانه ودرنهای چابنگاران سوهلن جایی برای خودش دارد. مادر وخواهر اولسون صدای او را درادربو شنیده شناخته اند .

پولیس میخواند کاراستعمال گند . در نیمه شب صدای یک فریاده واز خواب بیدار میسازد . یک پولیس عطا یک کسب باطرف سقف حال گسه ها میگذرد ویه ایسن وسیله میخواند برای چابنگاران مزاحمتی ایجاد نماید . این آغاز یک لاکتیک جدید است . جانی ها باید ازاعطاض اصحاب خسته شوند . در ساعت ۱۰ و ۲۰ دقیقه هاگن لارسون نامور پولیس مطلق ازراه فرعی عقبی بانک وارد حال مرمی میشوند. او وحسب نامی پیدا. احتمالاً گروگان ها دراتاق بانک دراتاق سفی ها در یک ساحه کمتر مربع خوابیده بودند .

پولیس مطلق معنا طاقه وارد وهر دو عمومی شده دروازه سمت سرک وایاز میکند . یک گسته مخصوص پولیس که میچیزد فلنگه خائبندهار بوده وواستگ های گسه گلوله به تن دارند. به داخل عمارت بانک خزیده پشت پایه های کانکرتی و سقف های بانک اخذ موقع می کنند. دراتاق خزانه آرایش حکمفرما بوده و دروازه سنگین آن همچنان بسته است .

پولیس بوری های برادرینگ را احتیاطی پشت دروازه خزانه جایجا کرده. درهر دو جانب اتاق خزانه استحکامات میسازد.

ناتمام -

عین از روی اینکه پولیس ها از گروگان ها میگویند که آنها در این بانک شش نفر بودند که در آنجا بودند. یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.



اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.



اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

اینکه اینها در آنجا بودند، در آنجا بودند و یکی از آنها که در آنجا بود، در آنجا بود.

در دهه اول میزبان چراهوا



سردی یکباره گسی هوا خساره ای را به باغداران کشور رسانید
افغانستان نظریه موقعیت جغرافیایی مسیر تهاجمات کتله های خشک و
مرطوب هوا قرار دارد.

خوانندگان ارجمند ما مطلع اند که چندی قبل وضع جوی در سر تاسر کشور یکباره تغییر خورده و سردی بی سابقه تا منگبر مناطقی مختلفه مملکت عزیز ما گردید اینک معلوماتی چند پیرامون این سردی بی سابقه که در چند سال اخیر مثل آن دیده نشده از انجنیران جوان شعبه پیشگوئی ریاست هوایی ملکی اخذ و برای معلومات بیشتر خدمت تقدیم می‌داریم:
انجنیران جوان گفتار خویش را چنین آغاز نمودند:

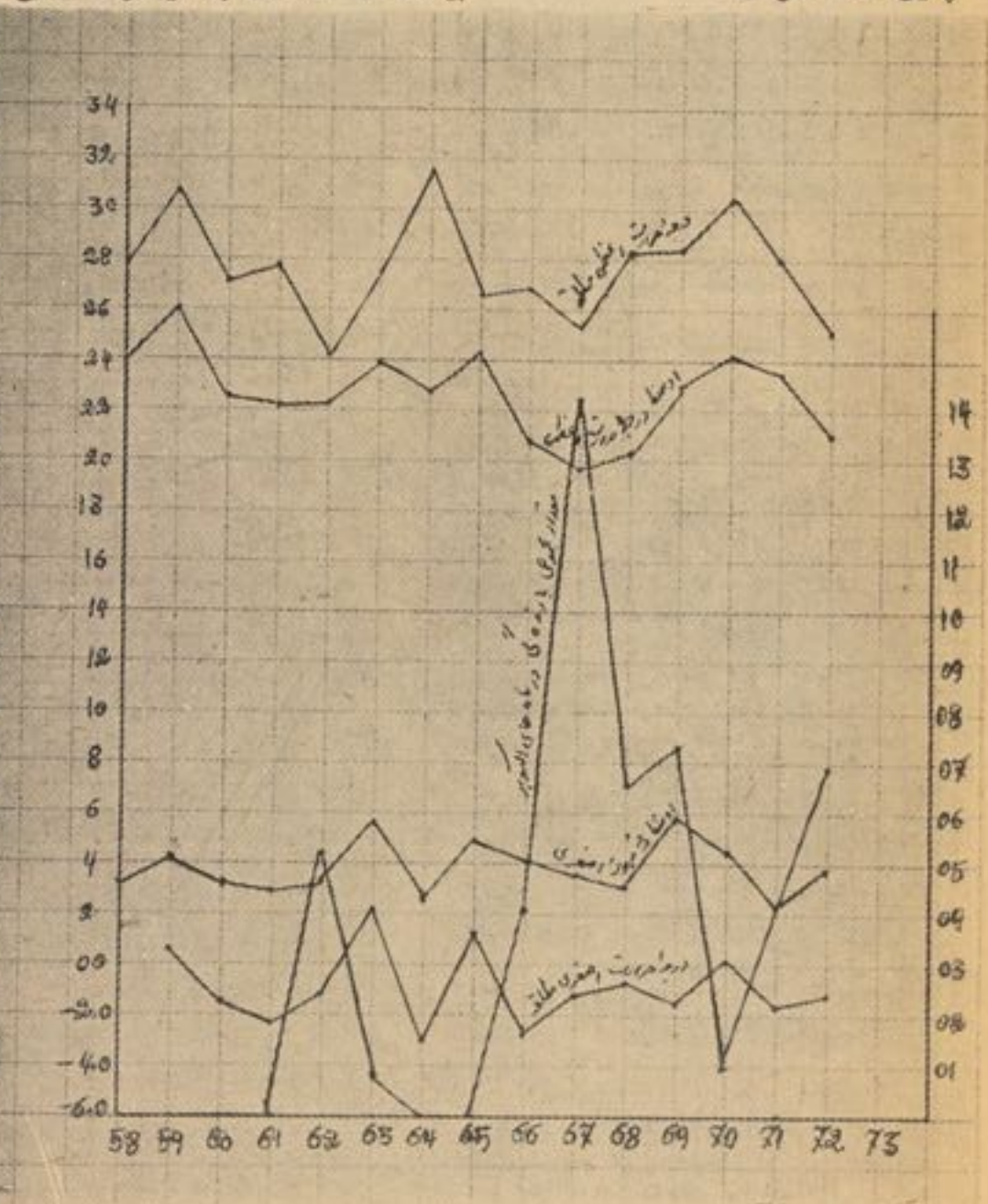
عده ای از انجنیران جوان شعبه پیشگوئی ریاست هوایی ملکی به نمایندگی ژوندون معلومات می‌دهند

حمله و گردیده و اختلال جوی هم به اثر برخورد این کتله های هوایی بوجود می آید. که تفصیل خصوصیات جوی این نوع کتله ها را در اینجا نظر به اختصار موضوع صرف نظر می‌نمائیم.

بصورت عمومی نظریه توضیح فشار ناحیه فشار بلند آזור بعد از شش ماه اول سال به ارو پای غربی حمله و گردیده و بصورت تدریجی بطرف سائیریا حرکت می نماید که نظر به دو ران عمومی اتمسفر و تفاوت فاحش درجه حرارت بین خشک و ابحار باعث تقویت ساحه فشار بلند آזור گردیده و تضعیف خصوصیات جوی مقدار زیاد تشعشع از زمین به اتمو سفر از جانب شب ضایع گردیده و باعث کاهش تدریجی روز بروزی حرارت میگردد.

(تشریح تفاوت تابش شدت آفتاب و تغییر موقعیت زمین در مدار آن بحث دیگری را در موضوع ایجاد میکند) در عرض البلد های یا هیئت تر تضعیف روز بروزی ساحه فشار پست حاره وی بوجود آمد و سیستم های فشار پست که در

سال ۱۹۵۳ برودت بی سابقه در وضع جوی کشور تلقی میگردد که تا حدی باعث خسارات مالی برای باغداران وطن عزیز ما با الخصوص باغداران انگور در نواحی و لایت کابل، پروان و لسوالی سنگ چارک و لایت جوزجان گردیده ازینرو نظر به اهمیت موضوع که از یکطرف حادثه بی سابقه در وضع جوی کشور تلقی گردیده و از جانب دیگر برودت هوا باعث خسارات مالی به هم میهنان کشور ما گردیده شعبه پیشگوئی و اضاع جوی افغانستان نظر به ماهیت موضوع این تغییر هوا را تحت بررسی و تحقیق عمیق قرار داده و علل آنرا برای علاقه مندان هوا شناسی چنین بیان میدارند: افغانستان مملکت عزیز ما از نگاه موقعیت جغرافیایی در طرف سال در مسیر تهاجمات کتله های مختلفه هوایی قرار داشته که در شش ماه اول سال اکثر کتله های خشک و مرطوب حاوی از جانب غرب، جنوب غرب و جنوب شرق و در شش ماه دوم سال کتله های خشک قطبی از جانب شمال غرب، شمال و شمال شرق بکشور ما



در گراف درجه اعظمی حرارت در طول سال نشان داده شده است.
صفحه ۲۴

روای سر اسر کشور تغییر کرد؟

شروع و حرکت آن بسمت جنوب شرق بتاریخ ۲۸ سپتمبر سریع و فشار آن بصورت تدریجی تزیاید نموده و بتاریخ ۳۰ سپتمبر در نواحی قزل اردای اتحاد شوروی تمرکز نموده و جبهه ثانوی سرد حمله دومی خود را در سرحدات شمالی کشور آغاز و حرکت آن از جانب شمال غرب کشور بطرف جنوب شرق صریحا تثبیت گردیده، در حوالی صبح نظر به سرد بودن هوای مجاور جبهه مذکور در قسمت بقیه در صفحه ۶۰

تاجبیه مذکور بصورت موجی حرکت سریع از جانب غرب بطرف جنوب شرق نماید، بنا بر عدم موجودیت رطوبت کافی بارندگی بصورت رگبارهای کم دوام در قسمت های مرکزی و بعضی حصص شمال شرقی کشور صورت گرفته اما متاسفانه نظر به عدم موجودیت دستگاه های هوا شناسی راپوری از باریندگی در دسترس ما قرار ندارد. حمله دومی از تاریخ ۲۷ سپتمبر

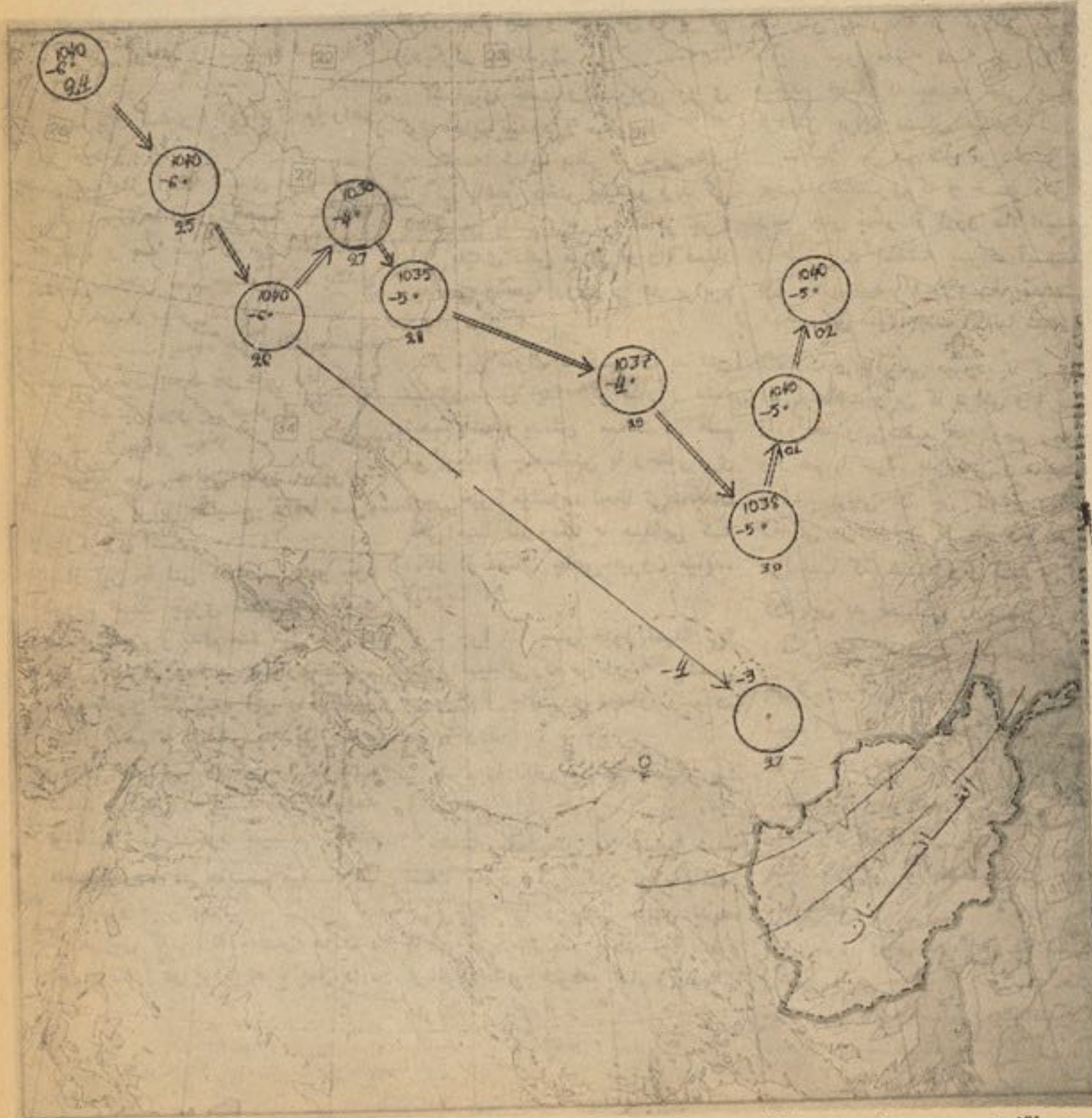
بلند می نماید) تضعیف گردیده یک هسته آن در قسمت های شرقی عشق آباد متمرکز و هسته دیگری آن عقب نشینی بطرف شمال شرق نموده که فشار مرکزی و درجه حرارت آن در حدود ۱۰۳۵ ملی بار و منفی ۴ درجه سانتی گراد تثبیت گردیده جبهه سردی که سرحد بین اولین حمله هوای قطبی و حاره ای در نواحی شمال افغانستان موجود بود موجودیت این موقعیت سینا پتیکی باعث شد

مدیترانه بالخصوص بعد از عبور جریانات فوقانی شمالی از بالای کوه ها در جینوا بوجود می آید به مراحل تکامل خود آغاز نموده بعد از عبور از مدیترانه یا داخل بالقان گردیده و یا بعد از گذشت از اردن، سوریه، عراق و ایران داخل افغانستان میگردد. نظر به اختلاف عناصر جوی کتله هوای مدیترانه و کتله هوای قطبی (که بصورت تدریجی کتله هوای مدیترانه خصوصیات خود را بالای خشک از دست میدهد) در سرحد بین این دو کتله هوایی اختلالات جوی بوجود آمده که این سرحد فاصل به اصطلاح هوا شناسی بنام جبهه یاد میگردد.

بادر نظر گرفتن نماهای فشار و خصوصیات وضع جوی که باعث برودت هوا در افغانستان گردیده به تحلیل موقعیت های سینا پتیکی و خصوصیات مشاهده شده آن از شروع الهی ختم دهه اول میزان پرداخته میشود.

طوری که قبلا تذکر داده شد حملات فشار بلند بطرف عرض البلد های نسبتا پائین در اواخر سنبله آغاز گردیده والین مرکز فشار بلند با داشتن فشار ۱۰۴۰ ملی بار و درجه حرارت منفی ۶ درجه سانتی گراد به تاریخ ۲۴ سپتمبر در نواحی لیننگراد که مسیر حرکت جنوب شرقی داشت تثبیت گردیده و با حفظ درجه حرارت و فشار بتاریخ ۲۶ سپتمبر مرکز آن در نواحی شرقی کورکس اتحاد شوروی جابجا شده و زبانه عمیق آن در نواحی کشک افغانستان بصورت برجسته که باعث وزش باد های قوی در صفحات غربی کشور ما گردیده دیده شده.

بتاریخ ۲۱ سپتمبر موجودیت جریانات قوی شمالی فوقانی باعث گردید تا ساحه فشار بلند مذکور بدو هسته جداگانه منقسم گردیده نظر به موجودیت قیم مثبت ساحه دوران (که کمک به تضعیف فشار



در نقشه میسر هوای سرد تا قسمت های شمالی افغانستان نشان داده شده

روزنامه ای بسوی نار یکپا

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

اول نگاهی به بسته می اندازم، بعد به او. من و عمه سکوت کرده ایم، هیچکدام حرفی نمی زنیم، شاید چیزی نداریم بهم دیگر بگوئیم. سر انجام او خودش را بمن میرساند و میگوید:

- بازش کن .

با تلخی میگویم:

- چه را ؟

عمه بدون اینکه حرفی بزند، به بسته اشاره میکند و میگوید:

- دستمال را .

وقتی تر دیدم و دو دلی مرا می بیند، خودش دو کتفه زانو را بمن تکیه میدهد و گره دستمال را باز میکند و در برابر دیدگان من قرار میدهد. دستمال انباشته است از پول، از نوت های صد افغانی و پنجاه افغانی که حتی یک خط هم نخورده است .

وقتی پولها را میبینم، فریاد میکشم:

- پرو گمشو! این پولها را هم با خودت ببر .

عمه مثل اینکه صدای مرا نشنیده باشد پولها را روی هم دستمال میکند و بعد آنها را می شمارد . وقتی کارش تمام میشود، آه بلندی می کشد و میگوید:

- درست پنجاه هزار افغانیست، محسن خان بقول خودش وفا کرد . با ستیزه جوئی میگویم:

- در برابر چه ؟
قیافه حق بجانبی بخود میگیرد :
- در برابر هیچ . واقعا مرد بزرگواری است .

از این حالتی که عمه بوجود آورده است چیزی نمانده است . منفجر شوم و بدنم متلاشی شود . یکقدم بطرف عمه بر میدارم، تصمیم دارم گلوی خشکیده اش را آنقدر فشار بدهم تا نفسش بند بیاید ، اما نمیدانم چرا اینکار را نمیکنم شاید جراتش را ندارم، شاید توانائیش را درخود نمیبینم، یکقدم مانده به عمه در جایسم میخکوب میشوم و میپرسم:

- پس گفتی که محسن خان ، این پول را در برابر هیچ بمن داده است ؟

سرش را بعنوان تأیید تکان میدهد و میگوید:

- پس در برابر چه ؟

این سوال برای من بقدری گیج کننده و نا راحت کننده است که میخواهم چشمهای عمه را از کاسه بیرون بکشم . باعقدی که در گلویم گره خورده است، میگویم:

- بنظر تو شخصیت و حیثیت و پاکی یک دختر هیچ است ؟

دشمنانه نگاه میکند و میگوید:
- کدام پاکی؟! بنظر تو یک دختر چه وقت میتواند بگوید پاک است؟ چه وقت میتواند برای این پاکی غرور بفروشد و خودش را برتر از دیگران بداند ؟

اشکهای خفت و خواری روی گونه هایم میدود و میگویم:

- عمه! شاید بنظر تو ، من دختر ناپاکی باشم، دختر پلید و زندقه یاخته یی باشم، اما تو، اما تو چرا باین پلیدی دامن میزنی و راه فساد و بدنامی و سیاه روزی را در برابر هموار میکنی؟

از این سوال ناگهان بدنش می لرزد، مثل اینکه گرفتار عشه شده باشد، بدنش سخت در هم می پیچد و چشمانش با وحشیگری درمن خیره میشود، لحظاتی همچنان باقی میماند و بعد با صدایی که انکار از اعماق چاهی بیرون میآید، میگوید:

- چرا؟! یعنی هنوز نمیدانی؟! هنوز نمیدانی که من درچه آتشی میسوزم و چه دردی ذره ذره وجودم را میخورد .

سرم را تکان میدهم و میگویم:
- نه!

چشمان عمه مثل دو شیشه شده است که درقالبی گیر کرده باشد . هرگز عمه را درچنین حالتی ندیده بودم . هرگز ندیده بودم که اینطور از خود بیخود شود و تمام وجودش بلرزد .

سکوت بین من و او کشنده و زجر آور شده است . و این سکوت را صدای لرزان ناگهانی عمه درهم می شکند:

- بنشین ، دلم میخواهد برویم بنشینیم و خوب بحر فها یم تو چه کنی . شاید این حرفها برای تو جالب نباشد، اما باید آنها بشنوی، باید بشنوی!

بی آنکه صبر کند من حرفی بزنم او دنبال صحبتش را میگیرد، صحبتی که من هم برای شنیدن آن کنجکاو شده ام .

چشمان عمه راه کشیده است و صدایش انگار که از گودالی بیرون میآید، نجوا مانند قصه اش را آغاز میکند، قصه که بعدها حتی باور کردنش برایم مشکل مینمود:

- لیلا! من هم مثل تو دختری بودم، دختری که وجودش ، زندگیش مملو از آرزو ها، امیدها و طرح و نقشه برای آینده بود ، آینده که با یستی هیچ عیبی نمیداشت و انباشته از

سعادت و کامرانی میبود . ناگهان این سعادت و این کامرانی و این آرزو ها و این امیدها درهم ریخت و از هم پاشید . بدبختی و سیاه روزی، وقتی او لین گامش را در زندگی من گذارد که پدر و ما درم مرا تنها گذاشتند و رفتند و گام دوم این بدبختی را پدر تو در زندگی من گذاشت . بدبختی یی که هرگز جبران پذیر نبود و هرگز نمیتوانست با سعادت و شاد کامی پیوند بخورد .

با عجله میپرسم:

- پدر من !؟

بسوال من توجه نمیکند و ادامه میدهد:

دختری وقتی احساس داشته باشد، وقتی مملو از خواسته های دخترانه باشد باسانی میتواند بچنگ

بباید و به آسانی میتواند سعادت و کامیایش آتش بگیرد و به خاکستری مبدل گردد . آنهم دختری مثل من که پدرت را دوست داشتم . چشمانش را مستقیماً بچشمان

من میدوزد و میگوید:

- تو که مزه آنرا چشیدی ، بعد ادامه میدهد:

- پدرت میداد تست من او را دوست دارم و با اینکه زن داشت بمن هم اظهار عشق میکرد و کار این تمایل را بجای کسی کشا ندیده بود که یکروز قسم خورد، قسم

خورد و وقتی من تسلیم او شوم، زنش را یعنی در حقیقت مادر ترا طلاق بدهد و زندگی تازه را با من

آغاز کند . من فریب پدر ترا خوردم و همانطور که تو در برابر جوادتن به گناه دادی، من در برابر پدرت

تن به گناه دادم و زندگیم را با هیچ معامله کردم . جواد از زندگی تو رفت، اما پدر تو در زندگی من باقی ماند و ظاهراً مرا بعنوان خواهر خوانده اش بخانه خود آورد، خانه که برای من شوم و نفرت انگیز

شده بود و من تباهی زندگی و آینده و سعادت مرا در آن میدیدم . میدیدم که .. آهی می کشد و میگوید:

- خوب ، تکرار این حرفها فایده ندارد چیزها یی را هم که برایت گفتم، شاید بهتر بود هرگز نمی گفتم .

آنوقت اشاره به پولها میکند و میگوید:

- بیا اینها را بردار .

حرفهای عمه مانند چکشی بفرق من کوبیده می شود و من چنان خود را گم می کنم و چنان از خود بیخود می شوم که با فریادی میگویم:

- من این پولها را نمیخواهم . خنده تحقیر آمیزی میکند و میگوید:
- نه برای من فرقی میکند و نه

کاکاوانیا

ترجمه: ص رهیو

قسمت ۲-

ناگهان شخصیت قبلی کاکاوانیا درهم میریزد

واودریک خلای ناباوری وعدم اعتماد دست و

پای میزند.

قدم بقدم و با هر حرکت و لو صورت واضح و روشن زندگی بیست خیلی کوچک، تماشاچی را در اعماق و چهار ساعته شان را بطرز نقادانه روح داکتر آستورف به جستجو بررسی و توزین مینمایند این همان روحی که استهزا و ریشخند فقط عنصر اسای و جوهر اصلی است که ماسکی است که زیر پوشش آن سرشت قوی، مهربان و بر عطفوت اساس تازه و بگری که دوکتور آستورف با آن اضافه می نماید، از ظنین گذار و حرکات ساده دوی که خودش و کاکاوانیا را موجودات دست و پا بسته تقدیر و سر نوشت میداند، بگوشت میرسد معمولا از لحن بازیگر بوی آینده، آینده مبهم و تاریک شنیده میشود این طرز زدید دیگر به نمایشنامه متعلق است در حالیکه در فیلم حالت رنگ و گونه دیگری بخود میگیرد.

آینده برای دکستر آستورف در نمایشنامه، صبغه حال را در فیلم بخود میگیرد که همین حادثه برواقعیت تراژیک شخصیت وی می افزاید.

همین امر، فیلم را تا سرحد مهمترین ساخته کارگردان از آثار چخوف میبرد. زیرا در آن دلنگی کسالت آوری به ظهور پیوسته، تطابق وهم آهنگی کامل یک اثر با طرز دید جدید ارائه می شود.

کرکترهای فیلم که با اعمال شان به نمایشنامه جان می بخشند، به

یک خلای روانی دست و پا میزند بر معتقدات و باورهای گذشته اش بوزخند میزند ولی هنوز هم با و دیگری این خلا را پر ننموده مذبحخانه تلاش مینماید تا با دست زدن به

اعمال تظاهری، معبر و گذرگاه برای عصیان درونی اش باز نماید این ها همه با تمثیل عالی تاجایی به

روشنایی و وضاحت جان میگیرد که ای بیننده را هاله ازغم و درد مبنی بر

همدردی ازغم سنگین که روح کاکاوانیا را می آزارد فرا میگیرد.

در اینجا بر نقش شخصیت دیگری -

لحظه مکث می نمایم و آن پروفیسور سر بر یا کوواست که

اول آن با مهارت شکر فسی توسط زلدیرین بازی کرده شده است

وی قدرت آنرا می یابد تا سرشت

انسانی را نشان دهد که با نخوت و تبختر خاص خیال میکند، حق دارد

دیگران را در سن زندگی بدهد! شخصیتی که استواری روحی اش

تا بجای میرسد که هنگامیکه هدف گلوله کاکاوانیا قرار میگیرد

باخونسردی باور نکردنی بی چهره اش را در لابلای اوراق نت موسیقی

پنهان می سازد و لحظه بعد که تمام خانواده از ترس، قدرت دم زدن

ندارند او با لبخند استهزا آمیزی

نتهای موسیقی را از چهره اش دور می نماید.

این خودش قدرت تمثیل خارق

تحرك روحی و احساسیت روانی اش ناگهانی و غیر مترقبه بصورت فعال زنده حرکتی بروی پرده ظاهر میشود چطور این عکس العمل روانی به وجود می آید؟

شخصیت خوب، ساده و به سر به صلاح کاکاوانیا به آن مرحله از جوش و عصیان میرسد که بر همه ضعفها و سستی های روحی اش فایق آمده، تفنگی را بر می دارد و پروفسور را نشانه میگردکسی که قبلا او را با تمام قلبش بصورت کورکورانه پذیرفته بود.

به این ترتیب بیننده از راه تظاهرات خارجی حرکات و عکس العمل هایش به ژرفای روح و نیتسکی و کاکاوانیا میرسد. موجودیکه قدر نمی باشد این مطلب را که چگونه عمر و جوانی اش را در پای انسانی مهمل و بیکاره تلف نموده است، توجیه نماید.

ناگهان همه بت های ساخته شده در درونش فرو می غلتند، وی در



صحنه ای از فیلم که در آن دکتر آستورف، ماریا و انیا دیده میشود.

بقیه در صفحه ۵۶

بیادر همی «افغان فلم» نبود؟

محبوبه جباری نقش اول را در فلم اندرز مادر بعهده دارد، چند روز قبل شخصی که با این هنرمند آشنایی داشت نکته جالبی را قصه کرده که تذکر آن در اینجا بی لطف نیست او گفت:



محبوبه جباری

«در یکی از مغازه های شهر که میخواستم چیزی بخرم اتفاقاً محبوبه جباری هم آمد و کدام چیزی خریده، فرو شنده چون دید ما باهم احوال بررسی کردیم بعد از خارج شدن محبوبه از من پرسید:

«بیادر همی افغان فلم نبود؟»

من که با سختی از خنده ام جلوگیری کرده بودم گفتم:

«نخیر افغان فلم نبود، بلکه هنر پیشه فلی بود که افغان فلم تهیه کرده است.»

زیبارویی از سینمای

شوروی

ناتالیا وازلی یکی از ستاره های زیبای سینمای اتحاد شوروی است که مکتب تیا تر مسکو «شوکین» را پایان رسانیده و بعد از آن وارد عالم سینما شده است.

این هنر پیشه زیبا در فلم اسیر قفقازی اثر پوشکین در سال ۱۹۶۷ بازی نموده و بعد از آن به شهرت رسیده است. همچنان در همان سال فلم «وی» اثر گوگول بازی نمود.

فلم طلا که در سال ۱۹۷۰ تهیه شد و فلم هفت نامزد و فلم دوازده



بریزیت باردو در آستانه چهل سالگی

بریزیت باردو در آستانه چهل سالگی بریزیت بار دو ستاره طنز فرا نسوی در ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۴ در پاریس بدنیا آمده است که به این حساب امسال در ست در سن ۳۹ سالگی قرار دارد. او ابتدا مو دل عکاسی و سپس بحیث ستاره سینمای فرانسه حضور نمود. فلم های معروف او عبارتند از: «عروس بسیار قشنگ بود» گلها پربر میشوند «در سال ۱۹۵۶» «زن پاریسی» در سال ۱۹۵۷ «با اسلحه یک زن» در سال ۱۹۵۸ بابت بجنگ میروود در ۱۹۵۹، فلم حقیقت در ۱۹۵۹، زندگی خصوصی ۱۹۷۱

ستاره فلم «گالیله»

نوینا کاکانوا از جمله ستاره های معروف سینما و تیاتر بلغاریه است، وی ابتدا کار هنری خود را در تیاتر شده بود و او نقش زن گالیله را بازی می نمود. نوینا اخیراً با یکی از دایرکتوران



معروف بلغاری از دواج نموده و با وجودیکه هر روز چهره های جدیدی وارد عالم سینما میشوند، باز هم نوینا کاکانوا را نتوانسته اند از میدان هنر بدر کنند زیرا هر فلم او که به نمایش گذاشته میشود شهرت و محبوبیت او را اضافه تر میسازد.

کمیدی صوفیه آغاز نموده و در اندک مدت بشهرت رسید حتی در نقش های غیر کمیدی هم از استفاده نمودند. چنانچه در نمایشنامه معروف «مفتش عمومی» اثر گوگول و در فلم «دزد شفتالو» نقش های بازی نمود، سپس نوینا در فلم های مشترک بلغاری ایالتا لوی بلغاری و فرانسوی و بلغاری و روسی بازی نمود.

جالب ترین نقش او در فلم گالیله است که از روی زندگی ستاره شناس معروف گالیله تهیه چونی که در سال ۱۹۷۱ تهیه شد از فلم های معروفی است که ناتالیا در آن نقش های عمده را بازی نموده است.



نوینا در نمایشنامه مفتش عمومی



در ۱۹۶۲، بی اعتنایی در ۱۹۶۳، «اوه این زنهای» در ۱۹۶۴، خرس و گدی در ۱۹۷۰ روم بلو ارد در ۱۹۷۱



مترجم ع نیرو مند

اثر ویلاوی اف

سفر

دزین لحظه موتر جنازه از راه رسیدند در داخل حیاط متوقف گردید.

دومرد با کلاه های سیاه چرمی یک تذکره را از موتر پایش کرد و داخل عمارت رفتند. گلتون متوجه آنها بود که چگونه باید تکان عادی جسد را به روی تذکره گذاشته آماده حرکت شدند، سر انجام پیرمرد ماموران یونیفورم دار پلیس را ترک کرد تا آنها به وظیفه شان برسند و پیرمرد با معاون خود دینس از عمارت بیرون رفت تا به منازل همسایه سری بزند.

بنگله ای که در قسمت سر بلندی موتر رو عمارت ایلاج قرار داشت هدف نخستین او بود. یک خانم قد بلند و خوش اندام باموهای طلایی در چوکات دروازه آن ظاهر شد. آن خانم مایوی آبی زرد توکته به تن داشت، گلتون نورقه هویت خود را به وی نشان داده از مزاحمتی که ایجاد کرده بود معذرت خواست و به وی از آنچه در همسایگی اش اتفاق افتیده بود اطلاع داده پرسید که او از آن جریان چه میداند؟ خانم بلوند گفت: (آری - من موتر جنازه را دیدم. و اطشها را داشت کشته شده است؟ خیلی وحشتناک است.

شما این خانم همسایه تا ترا درست می شناسی خنید، خانم...؟
«ینک، خانم ینک او فیه، نی، آشنایی ما از یک سلام و علیک تجاوز نمی کرد.»

«و شو هر شما چطور خانم نیک؟»

خانم خنده سرداد: «آقای ینک در اخیر هر ماه یک چک جهت مصارف من می فرستد تمام معلومات که راجع به همسر من دارم همه اش در همین جا خلاصه میشود و هم نمیخواهم بیش ازین از او چیزی بدانم.»

بقیه در صفحه ۵۷

داشت عین جوابهای اولی بود. گلتون گوشک را سر جایش گذاشته به اتاق نشیمن رفت تا در آنجا ایلدرج یکبار دیگر به تفصیل بگوید که آنروز پیش از چاشت چه کارهای را انجام دادند. جوا بات او بهیچوجه با آنچه قبلا اظهار داشته بود تناقض نداشت و صرف در دو قسمت معلومات قبلی را تکمیل کرد.

از تلیفون خانم گروپ خبر نداشت زیرا در آن لحظه او در منزل نبود و هیچ شهادتی هم نداشت که افسانه او را تأیید کند.

صحبت میکردیم، اما امروز مجبور بودم به چهار خانم دگرهم از تغییر وقت اطلاع دهم، و لهذا نمیخواستم وقت را ضایع کنم.

خانم ایلدرج ضمن صحبت از شوهر شان حرفی نزدند؟
- نی.

خانم گروپ دوباره از کپتان علت آنهمه سوال و باز جوابی را پرسید: کپتان به وی توضیح داد که معلومات او میتواند در تحقیق آنها کمک کند و سپس بساعین سوالها او را دوباره بمباران کرد. جوابهای که از خانم کرب حاصل

غالباً رئیس انجمن برایش تلیفون کرده نمبر تلیفونش طبعاً در رهنمای تلیفون وجود داشت. در انای که گلتون به خانم رئیس تلیفون میکرد، دنیس آقای ایلدرج را به اتاق نشیمن رهنمایسی نمود. رئیس انجمن تصدیق کرد که امروز صبح به خانم مایا ایلدرج تلیفون کرده و از تغییر تاریخ جلسه انجمن به وی اطلاع داده است.

ایلدرج تلیفون کردید؟
- ساعت ۱۵۰۹ دقیقه بود. چرا این سوال را میکنید؟ مگر اتفاق بدی رخ داده است؟
- «بلی چیزی واقع شده است بهر حال

شما در هر موقع حاضرید قسم بخورید که در ساعت ۱۵۰۹ دقیقه به خانم مایا ایلدرج تلیفون کرده اید؟»

خانم گروپ محتاطانه اظهار داشت موم. ولی شرا فتمندان بگویم که میل ندارم در شرایط عادی سوگند بخورم اما آقا! من عادات بخصوص

دارم و یکی از آنجمله اینست که هیچگاه پیش از ۹ به کسی تلیفون نمیکنم خانم ایلدرج چهارمین نفری بود که امروز صبح برایشان تلیفون زدم و از تغییر وقت اجلاس خبر دادم.

- بنابراین بهیچوجه نمیتواند پیش از ساعت ۱۵۰۹ دقیقه باشد. میفهمید که چه میگویم؟
- بلی. و خانم ایلدرج شخصاً در تلیفون با شما حرف زدند؟
- بلی.

- صحبت بین شما و خانم ایلدرج چقدر دوام کرد؟
- او، یقیناً بیش از دو دقیقه طول نکشید. ماهیسه باهم دیرتر



نام تو

گفتم که چون شهاب گریزان نیمه شب، از آسمان رو شن عشق تو پاکشتم،
 چون رهرو شکسته دل آشیان خراب، پشتهاره سوی منزل نا آشنا کشتم .

گفتم: چو برگ مرده پاییز دیده بی، کوه گنم ز دامن ناز تودست خویش،
 برخیزم از کنار تو بایک وداع سرد، آتش زخم به پیکر آتش پوست خویش.

گفتم: چو عکس ابر در آغوش جویبار، لب خشک سوی ساحل غمها شنا گنم،
 بر ما سه های گرم غم بیکسی خویش، چون سایه سیا تنم را رها گنم.

رویم به شوره زار فرا هو شیت جوخار، بی رنگ آشنایی و بی برگ یاد تو،
 درگوش باد سرد شبا نگاه سو گنم، درد آفرین ترانه جور زیاد تو.

رفتم ز تو گسستم و گفتم به خویشتن: «از بهر دیگری گنم انشای نامه بی»
 یک صفحه شد سیاه وهمه بود نام تو، لرزید دست لاغری، افتاد خامه بی،
 اسدالله حبیب

از رباعی های بر گزیده :

بوی گل

ای پیش چهره تو عرقناک روی گل، خوی تو خوی آتش و بوی توبوی گل
 در پای گلبن از سر حسرت نشسته ام، چشمی بسوی بلبل و چشمی بسوی گل
 (طالب آملی)

شمع شبستان

گل زد دلم از عشق و بیا ورد بیانم، شاید بنهد ناله گل پنبه به دانم
 آن هم شده وادی عشقم که نیابد، عنقا اگر از بیضه بیا ید به سرانم
 ماشع شبستان که بو دیم که تا صبح، می بست گل حیرت و می سوخت چرانم
 بگذشت گنه از سر و نشست چهارم، بشکست مرا تو به و شکست دریانم
 من خدمت «دعقان» بکنم یا طلب وصل
 بوی تو ز تن میرسد هر دم بدمانم

(دعقان)



حضرت ابو المعانی بیدل

قماش دامن

از بس قماش دامن د لدار نازگست
 دستم ز کار گر نرود کار نازگست
 از طوف گلشن اد بزم منع میکند
 کیفیت در شتی این خار نازگست

عرض وفا میاد و بال دگر شود
 ای ناله عبرتی که دل یاد نازگست
 تا گشت جنبش مژه سیل بنای اشک
 بی پرده شد که طینت هموار نازگست
 ای نازنین طیب ز دردت گداختم
 پیش آگه ناله من بیمار نازگست
 فر صت کلیل اینهمه غفلت نمیشود
 خوابت گران و سایه دیوار نازگست
 مشکل به نفع خود گنم اتبات مدعا
 آئینه و هم خاطر ز نگار نازگست
 وحدت به هیچ جلوه مقابل نمیشود
 بیرنگ شو که آئینه بسیار نازگست
 اظهار ما ز حوصله آخر بجز ساخت
 چند آنکه ناله خون شده بر نازگست

اندیشه در مفا بله عشق داغ شد
 آئینه اوست یا منم؟ اسرار نازگست
 «بیدل» نمیتوان ز سر دل گد شتم
 این مشیت خون ز آبله صد بار نازگست

گوهر بی همتا

گر نسیم یو سلم پیدا شود
 چشم نا بینای من بینا شود
 بس که پیراهن بد رم تا مگر
 بوی آن پیراهنش پیدا شود
 گر بر افتد برقع از پیش رخس
 زاهد منکر سر غوغا شود
 ود بر افشا ند سر زلف دوتا
 دل ز زلفش کاسر یکتا شود
 هر دلی گز زلف او ز ناز ساخت
 بسی شک آن دل مؤمن حقا شود
 گر کسی بر سد که پیش روی او
 دل چرا شوریده و شیدا شود؟
 تو جوابش ده که پیش آفتاب
 ذره سر گردان و نا بر وا شود
 ای دواز دریا، چرا تنها شدی؟
 از چنان در یا کسی تنها شود؟
 هر که دور افتد ز جایی از طلب
 می دود تازود تر آنجا شود
 ماهی از دریا چو درخشک افتد
 می تپد تا چون سوی در یا شود
 گر تو بنشیننی به بیکاری مدام
 کارت ای غا فل کجا زیبا شود؟
 گردل «عطار» بادریا رسد
 گوهری بی مثل و بی همتا شود

آفتاب زرد

عمر بهار، چون شلق صبح بقامت
 آن گوهر نهفته که خورشید، داغ اوست
 با آفتاب زرد خزان به که خو کنسی
 در مشیت خاک تست، اگر جستجو کنی
 «صایب»

اینتجه

تامت جیبت ... خانه تو در گدما
سخت دهکده واقع است که بگویم آنرا نش
زند ...
خیابان بر انمطلق گفت :
خانه ام بالای یک بلندی است
در قسمت هشتم ... اینجه نکاهی به بیرون
انداخت و بعددعا فاه خدیبه گفت:
کجا را بگویم سو زانده .. ازهمجا
دود بلند شده .. در بنوقت اینجه متوجه شد
که سوارانش به تعلیب دختری ناخت میکنند
دختر سرا سیه بطف او می آمد.
اینجه ایستاد شد و آبرو دو هم کشید.
یکد ستن را بلند کرد. نفر های اوکه از عقب
دختر میدونه بادیمن اشاره او بر جای خون
کشکوب شدند. دختر که اندام کشیدموجشان
قبوه بی داشت طرف اینجه نگاه میکردند.
عایش بر روی رخسار گلایی رنگش دیده بود.
نگاهش طوری بود که اینجه در آن ترس و کینه
را نمیتوانست بخواند . خیلی بی تفاوت نگاه
میکرد . اینجه زن های زیادی را دیده بود
و با ایشان عشق ورزیده بود ولی بزودی
از هر کدام آنها سیر شده بود. یاخوردگر
میکرد شاید این دختر هم بزودی سیر
شود. ولی دختر ناایرجمی بر روی او گذاشته
بود. همین برخورد باعث آنسانی اینجه پیاون
گردید . اینجه فهمید که بزودی این دختر
سیر نمیشود . لذا تصمیم گرفت بالا ازدواج
کند. بعد از آن پیاون همیشه با او بود .

اینجه در آن وقت ها جوان بود . خونگرم و
بیادک از هرک ترسی نداشت . تشخیص
خوبی از روی هم برایش بعثت طقیان احساسات
میکرد . او هیچوقت به این فکر نکرده بود
که کدام کار خوب دارد و کدام کار گناه است .
هرچا سم اسب او در وقتش میرسید ولی
از خاکستر بالی می ماند و یک قبرستان . در
برابر او از خود بیگانه فرقی نداشت . حرف
کسی را نمی شنید و منطقی رانی خواست
بپذیرد. این روش او باعث آن شد که دوستان
خود او از دست بدهد. حتی یک روز با همجنین
بصورت سوار و بارون چه چنان زد که خون
اصمعی او به از او باصورت ترین فرودستش
بود که بارها اینجه را از هرک نجات داده بود.
بعد از آن روزهای بد اینجه فرار سیه ... یک
روز بهار بود . در همین فریه اورد اینکوی
میخواستند گردشی بکنند . روزی بود. تمام
دشت و دمن و قیاری فراگرفته بود. در آسمان
زاغ ها و عقابها به شکل بارجه بافته شده نظر
میر میدند .

اینجه بالای اسبش سوار بود. گرجلی ها
منتظر حرکت بودند چند بار فلنگ های خود را
بعضا در آورده . اینجه خیلی عصبانی بود.
زیاد مشروب نوشیده بود و دانه های مرغی روی
پیشانی اش جمع شده بود. دم دروازه خانه
پاوان منتظر بود. پاوان برای آخرین بار فلنگش
را در آتش کشیده بر سید . زیرا بعد از آن
میخواست سوار شود و با اینجه برود . پدر
این خلل خود اینجه بود. پاوان او را تازه سیر
داده بود. بوسیدن طفل زیاد طول کشید. اینجه

بشم آمد. طفل را از بغل مادرش بروده به هوا
انداخت و شمشیر را بطرف او حواله کرد .
شمشیر زیاد صدهای طفل ترسانیدولی طفل
محکم بر زمین خورد . اینجه باخشم زیاد گفت :
کارها بر آوردن طفل نیست ...
او زن خود را که بالای اسبش نشسته بود و
بالرس و حیرت او را نگاه میکرد اشاره نمود تا
از پیش بگذرد .
آنها دیوانه وار اسب میدادند و با لگتجه
ها و فلنگ های جمعی خود فر میگردند.
برای مدتی زتش بالا بود ولی دلها روژی
او را از او کرد. اینجه با از دست دادن او بکلی
دیوانه شده بود. او ایلاستگار و بیرحم بود ولی
حالی قلبی تر شده بود. اگر استخوان
های قربانیان او را جمع میکردند . پشته ای
بوجود می آمد. شدت عمل او و جانش واگشته
بود. روزها سیری شد. بسیاری چیز ها تغییر
کرد ولی اینجه جز قساوت و بیرحمی به هیچ
چیز دیگر توجهی نداشت ... شانزده سال به
همین ترتیب گذشت. یک روز او با حاد های
بر خورد . این حادله در قلب او اثر گذاشت .
به از حمله او مردم یک فریه قتل عالم شده
بودند . همه جا را آتش فراگرفته بود. یک
گنیش که زخم عمیق در سینه برداشته بود
باز بدن اینجه صاف کرد !

وسط جنگ که لاجند لحظه قبل پرسو صدا
بود خالی شد. سکوت همه جا فرا گرفته بود.
دیگر او از فریادش نمیرسید در همین وقت
موجود جمعی از کدام گوشه پیدا شد. موجود
ناقص الفلکه ای که نه به طفل شباهت داشت
و نه به مرد بزرگی . پیش گبیون و سرش در
میان شانه اش فرو رفته و دستاش دراز تر از
دست های آدم های معمولی بود. بیشتر به
میون شباهت داشت. وقتی که فهمید گرجلی
هایگی دور شده اند به جستجو پرداخت .
ناگهان چشمش بیگ فلنگ افتاد که از گرجلی
های جانمانده بود. فلنگ را گرفته به سینه نشاند
بعده درون جنگ فرار کرد .

نوشته : یور دان بو فکوف
ترجمه : ژلفی تودانی



دیگران هم باهاها حرف او را نایند کردند .
در بنوقت اینجه از دخمه بیرون شد. گرجلی
ها مانند امواج بحر از هر طرف به سمت او در حرکت
شدند. اینجه آهسته آهسته بر میداشت او به طایبی
شباهت داشت که مفروانه بالای های خود را
تکان میداد. هنوز هم خوش قیامه و نیرومندی بود
و اسکت آب رنگی بدن داشت که بارشته طلایی
گلدوزی شده بود. در دستش شمشیر داس
مانندی دیده میشد قدش مانند سابق راست
بود و گامهایش بر روی زمین سنگینی میکرد .
همه فکر میکردند که شاید او بالای اسبش
سوار شده دستور حر کت میداد . گمانیکه
زردیش قرار داشتند بیصبری نشان میدادند
و از دو دانسته تا هر چه زودتر بر پشت اسب
های خود فرار میکردند. آنها بیگ دور تر بودند
و بدینند میکردند تا ببینند چه واقع میشود و
اینجه چه دستوری میداد . از دور و نزدیک
صدای بکان فر فلنگ هم بگوش میرسید .
اسب اینجه و بارایش او در ده او بالای اسب
جوزیدگر توجهی نداشت ... شانزده سال به
براه افتاد. گرجلی ها مات و مبهوت برجای
مانده لقبیدند که چرا اینجه سمت حرکت
را تغییر داده است بالاخره دسته دست بدینان
رفتند .

سرکب خاموش ماند ولی چشمانش برقی
زد. با افتخار بطرف مردم نگاه میکرد . بعد از
زیرشال خود فلنگی را که بافته بود بیرون کرد
و با خوشحالی گفت :
من خودم فر کردم. اینه .. با این فلنگ
بدست او یک فلنگ کوتاه و کهنه بود. اما سالم
و سنگین نظر میرسید . شخصی پرسید :
- او عجیب است ... آنرا کجا پیدا کردی ؟
- بده ببینم .. آنرا میفروش ... ؟
- حتما این فلنگ را از دیده ای ...
سرکب و معیوب به سوالات آنها پاسخ
نمیداد. فلنگ خود را محکم گرفته بود و به سینه
خودش نشاند. تصمیم گرفته بود به هیچصورت
فلنگ را از دست نهد . فلنگ را زیرشال خود
دوباره پنهان کرد و گفت :
- من این فلنگ را تافته ام ... یک نفر
گرجلی را بغل رسادم و فلنگش را گرفتم .
دهانی خاکتیدند و او را مسخره کردند .
زنها و کینه فبیدند همین به یک فر کرده
است به دشنام دادن او آغاز نمودند . سرکب
معیوب از این حرکات آنها از رده و عصبانی شده
بود. دهانی های ختیدند و میگفتند :
- ساکو با زدیوانه شده ... ظالم و عصبانی
شده .
- خداوند او را معیوب ساخته ... از موجود
معیوب باید فرار کرد و دور شد .
- آیا او همینطور بدلیا آمده ... ؟
- نه .. خداوند او را بکشد ... میگویند در
خری از جانک اتقاد و انتظار شده ...
- خانه ستا کنی ... این معیوب پسر است
با نوا سه کالوجوگ ... ؟
- می بخرم این زن در کالوجوگ میکند .
گاهی میگو بد نوا سه او است و گاهی او را بد
موجود بر پدر و مادر و نمود میسازد ... میگوید
او را با نوا سه از همین سبب اسمش را ناسدن
یافت شده. گذاشته است .
سرکب همه را با حرف های نیشدار نشان
تباها گذاشت .
خانه باه کالوجوگ مقابل دروازه خانه خود
نشسته بود. او از فرار کردن و دوباره بر گشتن
مردم فریه خیر نداشت سرکب وقتی به او
زردیک شد با او از گرفته و امراته ای گفت :
- برایم نازیده ...
- جی .. نان ... ۵۰۰ . من نان ندارم ... اگر
هم داشته باشم خودم آنرا میفروم ... از جور
باجی ها (ارو نماندن) طلبکن ... ربه های
ناترا می جرای و ...
پسر معیوب بقیه حرف او را نشنید . بدون
خانه رفت و بعددعا با خوشحالی دوباره بیرون
شد. فلنگ خود را بطرف خانه باه کالوجوگ
نشان گرفته گفت :
- حالنرا میکتشم ...
بیرون از ترس نکانی خورد. با وجودیکه فکر
میکرد سرکب خوش میگذرد بازمه گزشتی از ترس
درو خود خود احساس نمود. سرکب بعد ازیکه
بشتر کالی خانه را ترسانند دوباره بگانه در آمد
و با نظرف و آنطرف به تجسس پرداخت و چنه
نگه بآن میداد. خانه باه از جایش بلند شده
بود و آهسته از عقب سرکب آمد. میخواست او را
غافلگیر کند. وقتی که پشت سرا و رسید با زوی
او را محکم گرفته سخت نکاش داد و چشمنیلی

که مانوگری او را بکنیم و برایش باج و خراج
بدهیم. ولی از دست اینجه دزدو زهر زن نجات
بایم : دزدان دهات مارا نشی میزنند به قتل
و غارت می بر دوازند و کسی نیست که از ماحبات
کند .
اینجه لبسم کرد. این اولین لبسم او درین
بهار بود. کسه خود را با ز کرده بود. از سکه
های طلا زان بیرون آورد و به پیر مرد داد .
گفت :
- این سکه ها برای زنها تقسیم کن. مراسم
بخش خنلی از حرف هایت متون شدم .
اینجه در قیامش از آنجا دور شده ... پیر
مرد با عیب دور شدن آنها را نظر میکرد .
یک بار دیگر تمام اینجه پسر زنها اتقاد
منشی اینها به شکل دیگری بود. او از ترس
لازت و سوختاندن فریه ها صرف نظر کرده
بود به سر دسته های دزدان احوال میفرستاد
تا دست از دزدی و دزدانی بکشند. هر کسی که
از او میترسید میگردان طرف اینجه سرکوب
میشد. چنانچه وقتیکه به بیلوک باشی یکی
از رفقای او که خال خودش را در دست ای داشت
بیغام فرستاد و او را مسخره فرستادگان اینجه را
از خود رانده بود. تصمیم گرفت او را تادیب کند.
مثل صافه بالای او فرود آمد. در پوسته اش
را تا مار و گردوخوش را زنده سوختاند . هر
روزه خیمه اینجه سر دست ره زنن می آمدند
و سلاح خود را از زمین گذاشته از دزدی توبه
میکردند. کم کم دزدان انفرادی وحشی خسی
دزدان از دزدی توبه کردند و تقسیم گرفتند
سروا نمانده زندگی کنند . دیگر او هم
صاحب نلوجو ملاکان هم نمیتوانست بالای مردم
ظلم کند. آهسته آهسته آرامش برقرار شد
و مردم با خاطر جمع به زراعت مشغول شدند .
نام اینجه بیگ تام محبوب میدل شد و دیگر
کسی از او کمتر سید . کینه و بدبینی جای خود
راه محبت گذاشت آرامش و امنیت آنقدر روی
شد که دختران با زوی و با خود بصورت دست
جمعی و با تنهایی جاهای دور میرفتند و همانطور
خرم و خندان بازی میگشتند . بدون اینکه زبور
خود از دست بدهند و یا مومالی از گشتن گم
شود. حاصلات فراوان ترند و جای خاکستر ها
را سر سبزی و شا دای گرفت. دو گر ها با
شور و شعف کار میکردند و در انتهای کار ترانه
می خواندند . اینجه از پیش درختی آنها را
نظاره میکرد. وقتی که فهمید ترانه را برای
اوساخته اند از شوق بغود لرزید . دو سرگوان
میخواندند :
دو سبزیگان برای اینجه آواز میخوانند
او همرا هانش را برای راست هدایت کرد .
چنگل ها و جلگه های سبز .
گوه ها و دای ها
همه از جنگ هایدوت جانجات یافته
اینجه به باغهاش پیش میروم حیات دارد .
دردنر آسمان صاف و فضای آزاد طینسن
صدای دورگران تا بر میخی در اینجه ایجاد کرد.
او بیستی بخصوس در کوشش احساس نمود
بر اختیار چنه قله اش از جشماتش سر از بر
شد و بالای بال سفیدش اتقاد. این اولین
فقرات اشکی بود که اینجه در زندگی ریخته
بود
این سواران باید شعا باشند. گاشکی میباید
بقیه در صفحه ۵۹

دستارگو

دستارگو اثر

دستا په سترگو کې جانانه څه اترغوندي دی
 شيرینی ! ولی ته په ما ديبلتون شېبه لویوی
 سپیلنی زړه به کرم لو می دستارستر موڅنی
 ماته له غمه څنی شین دزړه تصویر ودرید
 راته جوړ شویدی په مینه محرم ديبلتون
 په مسکيدوکی دی برينناد سپينو غاښو کيری
 که په توتم د نيمی شپي ختلی لمرغوندي دی
 دستا له حاله خبر نه يم اوږه دومره قدر
 حافظ دستا د عشق په کار کې قلندرغوندي دی
 ونصيرالله حانظ

د زړه غوټه

چه شی جمع زما دآه و د نغان دود
 بیا به هغه گری و نیسی آسمان دود
 ترخوله آه کاږم د یار له سرد مېړه
 ځکه خوښی وی دهر چایه زمستان دود
 زما اوښکو کې غبار دزړگی لیری
 همیشه درو می له مخه د باران دود
 چه پری وو تسی زما دصبر سترگی
 غمازا نو راته دولا کې دهجران دود
 خو شسته بی په اوبو داسلام نه که
 دکافر له مخی نه خسی دعصیان دود
 لکه غوټه چه کا کل دیار په مخ وی
 هسی غوټه می په زړه کې دحرمان دود
 چه به مرگ پر تاډیری شې شمس الدین
 اوس په ژوند که هغه خاوری پرخیل خان دود
 «شمس الدین کاکړ»

داندینه نوم مشغولا

مینه آشنا بی ده سرو لمبو سره
 سوو لو د خړ یکو اسو یلو سره
 سترگو ته چه وگور مه غلی شم
 بحث ليو تنوب دی لیسو نو سره
 شمعی که خوب درغی ویده شه ته
 زه به مشغو لیرم اند یښنو سره
 بیا دی جوړ بیلو نه را بللی دی
 توری او پدی شپي دشو گيرو سره
 خیال چه د یار را شی قرار وتښتی
 داسی خو څو ک تکر ی میلمنو سره
 خوبه لږ راجوخت شه درته خواست کوم
 ولی هسی خیل کوی لیمو سره
 «مفتون»

د مهر و یانو رخسار

په رخسار د مهر و یانو چه مفتون يم
 سر دمیني په صحرا لکه مجنون يم
 چه گلرخ نظر زما په احوال نه کا
 دغنجی په دود همیش په څگر خون يم
 رسیدی نشم دیار ولاسو پښو ته
 که حنا غوندي په وینو ډک لرمون يم
 هېڅ علاج دخپل قسمت کولی نشم
 که به عقل کی تا نی دافلاطون يم
 معزالله له مینې څله ما چار باسی
 وایه نه وږم خیل می گړیدی پښتون يم
 «معزالله»

د زړه داغونه

کویا هر قسم په لوری د حرم پدی
 کوم کر یم په چامت دخپل کرم پدی
 نه قارون چه په شان اسم دحاتم دی
 لکه زر چه څوک له خلکو پټ پښم پدی
 که دا غونه می په زړه پاندي دغم پدی
 کوم یومرت دی چه قسم په لاره سم پدی
 کوم طبیب دی چه په روغ صورت مرهم پدی
 پر همن چه سر په پښو دخپل صبر پدی
 داڅو عشق دی چه په عرش کرسی قسم پدی
 که می پند په سر دجوړ اوستم پدی
 «رحمان بابا»

که دلدار په دلداري زما قسم پدی
 شای لری که بی منته بوسه را کړی
 معشو قه مشفقه بویه مهر باله
 هسی پټ ساتم دازیر رخسار له خلکو
 خدای و ما و ته گلو نه دجنت کړه
 هېڅ ماڼی دی څوک دمیرتو سترگو نه کا
 را حت نه دی بی زحمته چا موندلی
 زه هم گوره خپل صبرم پوری شرم میږم
 و آسمان ته لاس دهیچا نه رسیدی
 زه رحمن بی تاج کښم دیار له لاسه

لنډی

که د یدن کړی تلوار را وکړه
 ديبلتانه کاروان راشی قیامت به وینه
 که دیند کړی تلوار پری وکړه
 پرمخ می شال ديبلتانه وغوړیدنه
 که دیند کړی تلوار پری وکړه
 کښته غر قیپری پر تخته ولاړه یمه
 که دیند ن رانه وړی جانان نه
 روح می کالبوت نه په وخت دی لاږ به شینه
 که دیند کړی تلوار پری وکړه
 سبا به دامهال کاڅتی ددیند وینه

«پښتني سندرې»

د عشق اور

برنډی سترگی دتویک غوندي ویشتل کا
 هر ناوک د خښیدل لکه دشل کا
 ستا دحسن دولت څرنگه به څوک لوپ کړی
 چه اور بلدی دجا مارغوندي خوړل کا
 ستا له غمه می زړه وچاودنه رغیږی
 دار وگر به می تر څو دارو درمل کا
 نه بی تیغ نه بی پلسی ته حاجت شته
 په غمزو په کر شمو دلیر وژل کا
 دهجران تپی می خونده دخولی خراب کړو
 دحنظل غوندي می خونده خوله کی غسل کا
 کړوند هچه چا پتی کی نه وی کړی
 په خر من کی وایه شه به دی غوبل کا
 د عشق اور عجیبه اور دی که خیال وکړی
 چه بی تیلو په لږ کو عاشق جلبل کا
 نصره پام کړه په وروځوی غلط نشی
 دغه ورو شی بی لږم غوندي چیچل کا
 «نصر»

د سترگو سودا

یاد چه ستا دسترگو په سودا شومه
 بس نه یم رسوا که اوس رسوا شومه
 پټ پکښی دستا د دیند ز یری و
 ځکه دپوه گل په تما شا شومه
 بس، هره بنادی په ما اوس غم لگی
 ستا د درد و غم سره آشنا شومه
 تیر و تم د ښکلو په خندا پاندي
 ښه شوه چه د خلکو د خندا شومه
 بخت که می ویده دی تل نو مرم نه دی
 ښکار د خو بو لو د خندا شو مه
 «اجمل خټک»



فزیب خوردہ ہا

رابور ازہریم محبوب افسری

بخوانید و عبرت

بگیرید

آتش در ہستی معصومہ

بیا بیید کہ با ہم قدم بقدم بسوی کسانی گام برداریم کہ قطرہ ازدریای بیکران خو شبختی نجشیدہ اندوسر اسر زندگی آنها مانند قایق بی بادبان در مقابل طغیان سپہگین بد بختی ہا قرار گرفتہ است. این ہا کسانی اند کہ در فضای زندگیشان دانہ های غم ریشہ دوانیدہ و آتشی جا نسوز در کاخ سعادت شان شعلہ ور شدہ و آن ہارابکام خود فرو بردہ است اکنون لازم است تا مر حسی بروز خیم این غمدیدہ ہا نہیم و این زخم ہائیکہ تار و پود ہستی آنها را نابود کردہ بایبان حقایق التیام بخشیم. بیماریکہ آخرین دقایق عمر را میگذراند مریضی کہ در گرداب مخوف و نابود کنندہ غوطہ ور است آتشی کہ بہ کاشانہ ای سرایت کردہ و آنرا میسو زانند ویران میکند. اگر ندیدہ باشیید اکنون میتوانید شرح آنرا بخوانید. معصومہ کہ من دیدم این وجود پرپر شدہ کہ در نیمہ راہ زندگی بہ چنگال بی رحمانہ ای مردی جنایت کار افتاد بہ بیمار رنگ پریدہ یا مریضی کہ در گرداب مخوف و خطر ناکی افتادہ باشد بسی شبہ است نیست.

بظرفش رفتیم. شتافتیم بسویش تا برای اولین مرتبہ دردی را درمان کردہ باشم. زندان زنانہ و لایت کابل مملو از زنانی بود کہ ہر کدام بہ نوعی مرتکب جنایتی شدہ و یا این کہ باہوس های دیگر سراسر بدامان فضا زندان در میان این سمبول بد بختی ہادختری جلب توجه ام را کرد کہ ۱۵ سال زیادتر از سنش نمی گذشت اندامی متوسط و گوشت

آلود دارد چہرہ اش سپیداست در نگاهش غمی بسان کویہ بزرگ نہفتہ است موہای بور و کوتاہ دارد دستمالی سیاہی را بدور سرش پیچیدہ است معصومہ مانہ بطرفم نگاه میکند چہرہ اش معصوم و دوست داشتنی است.

میپرسم اسمت چیست ؟

سرش را پایین می اندازد گویی میترسد کہ قصہ غم انگیز زندگی اش را آغاز کند (نام من معصومہ است واسم پدرم شیرآقا تقریباً پانزدہ سال پیشتر قدم بہ محیطی گذاشتم کہ بہ جز رنج فلاکت فقر و غربت چیزی در آن دیدہ نمیشد زادگاہم شہر کابل در یکی از حویلی های نیمہ مخرو بہ ای کار تہ پروانہ زندگی می کردم. زندگی من دردوران کودکی دست خوش ناملایمات گردید پدر و مادرم بدون در نظر گرفتن سرنوشت و آیندہ ای کہ بکلی از آن بیخبر بودم و در آن زمان نیکہ تمایل شدیدی بہ عروسک ہا و ہمبازی ہایم داشتم بہ نامزدی یکی از اقوام خویش در آوردند من در آن زمان بہ اطفال ہمبازی ام فکر می کردم مگر نزد پدر و مادرم باز چہ ای بیش نبودم آنوقت بود کہ خود را متعلق بہ مرد دیگری یافتیم.

بعد از سپری شدن شش سال در یکی از لیسہ های شہر شامیل مکتب شدم با جدیت درس می خواندم. مونس شب های تنہایی و روزہای تیرہ زندگیم بہ جز از کتاب چیزی دیگری نبود. ما نند ہر دختر دیگر آرزو داشتیم تحصیل کنیم و بتوانیم خدمتی بہ اجتماع خویش نمایم اما افسوس کہ این آرزو در زیر خاکستر یا س و ناامیدی پشہان شد و آتش ہوس آنرا بردام ہمیشہ نابود ساخت. بالاخرہ صنف ششم مکتب بودم کہ دستش من را از مجمع علم دور کرد مرد یکہ در کودکی باوی نامزد شدہ بودم آمد با مختصر عروسی من را بہ خانہ ای خویش برد. زندگیم در منزل شوہر جہنمی بیش نبود این مرد وحشیانہ با من بیش آمد میگرد و بویی از -

مراجہ کردم. وقتی بطرف پدر و مادرم بازگشتم دل بی رحم آنها بحالم سوخت و خواستار طلاق شدند این مرد مرا طلاق نمودند دیگر ازین زندگی تیرہ بہ تنگ آمدہ بودم از دستش شکایت کردم روبہ جانب قانون نمودم کہ حقم را از قانون بگیرم.

مردم بلید ورشوہ ستان من بیگناہ را در دام انداختہ اند و او را رہا کردہ اکنون چہار ماہ میشود کہ در کنج زندان بسر میبرم امید

است با روی کار آمدن رژیم جمهوری در کشور ما نظری بہ حال ما بی گناہان شود)

برسیدیم (وقتی از زندان نجات یافتی چہ میکنی و چہ آرزو داری؟)

بقیہ در صفحہ ۵۷



ښه ځوانی او ښه ځوانان

افغانی زلمیانو د تاریخ په هر دوره کې د ځوانی او ځوانمردی غوره اخلاقو تسلسل دی
د خراسان عیاران، د کندهار پښی لوخی ځوانمردان د کابل کاکه گان او د پېښور خدایي خدمتگاران د خپلو
زمانو ښه ځوانانو وو.

د ع، و جی په قلم

لکه چنه یو چاته «مر تجع» ویل یو ډول تحقیر بلل کېږی هماغسی
یو چاته د «ځوان نه یی» یا نا ځوانه یی او یا ځوانمردنه یی» خبری کول
د ځوانانو رو حیه څو روی.

سر بیره پردی چه ځوانی د عمر پسرلی بلل کېږی اود ځوانا نو
جسمانی، فکری او روحی قواو ی دیو ملت ای او یوی جا معی دنو روپی
وسی او کمزورو او محتا جو کسانو د پاره د تکیی کولو وسا یل او ذرایع
بلل شوی دی، د «ښی ځوانی» عنوان زمو ښ به لوی تاریخی ملت
کښی د ملی اخلاقو یو معیا راو دښو او بدو اعمالو دمک تیره بلل کېږی.
که څوک د چا سره په خپله وعده وفا ونکړی نا ځوان نه بلل کېږی
همدارنگه که یو ځوان له خلکو سره د مرستی کولو په ځای په هغو ی ظلم
وکړی د «ښی ځوانی» له معیار نه مخالف کارنی کړی دی.

نجونوته دوکه ورکول، هغوی ته سپوری خبری کول او داسی نوری خبری
د «هغی ځوانی» او ځوانمردی» څخه چه زمو ښ د کلتور په لوی قاموس
کښی د پېر یو پېر یو په اوږ د ه موده کښی تعبیر او تفسیر شوی
دی پوره مغایرت لری.

دا طبیعی ده چه ځوانان خپله ښه ځوانی او یا «خدایه مه کړی»
نا ځوانی د مخالف جنس یعنی پېغلو د فکر په رڼا کښی وو یی.
پښتو لنه یی چه د پو ها نو او څېړونکو د نظر په اتفاق سره د خلکو
شریک میراث دی اود افغانی ټولنی د افرادو روحیه په ښه توگه تمثیلوی
او زیا تره دښځو د طبقی له خوا ویلی شوی دی دښی ځوانی ښه ښه
څرگندوی.

په لنه یو کښی هغه ځوان چه د «ښی ځوانی» له معیار څخه و تلی
وی د «موزی» په نوم یاد شوی دی په لاندنیو لنه یو کښی د موزی نا
شولته خیره داسی ښودل شو ی ده.

موزی له جنکه تر پله و کړه . په بیکا نی ورکړی خو له
بها دران یو څخه په ځای مری .
موزیگی هر ساعت په ځای بی ځایه مرینه

موزی د خوب په پا لنگ نه کا
حق د هغودی چه وطن په تورو خورینه
په دغو څو لنه یو کښی ثبات، ذکاوت ایتار او قر بانی درښتیانو
ځوانانو غتی او عمده نښی ښو دلی شوی دی او که دا سی صفات و نه
لری نوییا ځوانان نه بلکه «موزیان» یا «موزیکیان» دی.
باید وویل شی چه په دغو لنه یو کښی جنک د ثبات، ذکاوت او
ایتار یو محک ښودل شوی دی داهم له دی امله چه افغانان د آسیا په دی
لوی څلور لاری کښی تل له سترو فاتحانو او تیری کو ونکو سره په
جگړه بوخت شوی دی.

د جگړی نه پر ته په نورو عا دی حالاتو کښی نوری ډیر صفات شته
چه «موزیان» د ځوانانو له صفو فو څخه و باسی او هغه دی: میښه،
زړور توب، سخاوت، ثبات، ذکاوت ایتار او داسی نور .

دافغانسان په تاریخ کښی د ځوانانو یو صنف چه د «عیاری»
صفحه ۳۶

سره دښمنی او حتی مبارزه زمو ښ
د تاریخی ټولنی د ځوانانو هغه
خصوصیات دی چه په هره دوره
او هره زمانه کښی هم ور ته ای تیا
موجوده وه او هم خلکو ور سره علاقه
لرله .

هغه وخت چه په (ای یارانو)
د «عیارانو» د کلمی د مغلن کید و
شرایط منځ ته راغلل نو د ځوانمردو
یارانو اجتماعی خدمتونو نوی
نومونه او ما هیئتو نه پیدا کړل.

په پکتیا کښی که دیو ملی مجاهد
بیرک خان د ژوند پېښی چه د ژوند
تر وروستی هر حل ی پوری نی
له خپل قوم نه خپله سویه جگه
نه کړه اود ساده ژوند داصو لو
پیروی نی وکړه میرانی، وطندو ستنی
ملی مبارزو او سخاوت نی د پکتیا
د خلکو د پاره نه هیرونی ځا طری
پری ایښی دی، و خپلی شی نودده
د ژوندانه خصوصیات به د خراسان
د عیارانو له ژوندانه سره د پرورته
والی و لری.

په کندهار کښی د پښو لوڅو
ځوانمردانو موجودیت اود هغوی
مثبتو اخلاقی کار نامو هدا رنگه
د کابل د «کاکه» گانو د ژوندانه
خصوصیاتو زمو ښ تر زما نی
پوری د هغو ځوانمردانو یا را نو
د خصوصیاتو تسلسله را ورسوله چه
په پخوانی خراسان کښی عیاران
بلل شوی دی.

د پښتو نستان ستر مشر خان
عبد الغفار خان دافغانانو دگوتاریخ
او کلتور له دغی نه فنا کیدو نسکی
ممیزی څخه ډیره غوره استفاد
و کړه او هغوی دافغانی ځوانانو او
ځوانمردانو دغه خصوصیات دیوی
نوی مترقی نظریی په چو کات کښی
راو ستل اود خدایي خدمتگارانو
ډله نی ور څخه جوړه کړه چه له
استعمار سره په مبارزه او په قومی
اصلاحاتو او اجتماعی خدمتونو

مسلك ئی در لود ډیر ښه خلید لی
دی.

د عیار کلمه زمو ښ د «پاره» له
کلمی څخه معربه شوی ده. ځوانان
تل یو بل ته د (ای یاره! زما یاره-
پاره) خطاب کوی او «پاره» زمو ښ
په دواړو ژبو پښتو او دری کښی
د «ملگری او دوست» ته ویل
کېږی زمو ښ سپیڅلی فولکلوریک
آثار له دغو کلمو څخه ډک دی په تیره
بیا د پښتو شعری دا متا نو نه په
همدغه کلمه شروع کېږی لکه
«یارانوور ته غوړ کېږی دی قصه د...»
د عیارانو د مسلك په مقدمه کښی
و طنیر ستنی له ټولو نه دمخه راغلی
وه زمو ښ په تاریخ کښی د خپلو
د پاره د خراسانیانو په مبارزه کښی
چه په حقیقت کښی له دوه ډوله
اقتصادی او کلتوری استعمار سره
مبارزه وه «عیارانو» مهم نقش
درلود.

یو تاریخی حقیقت بیانوی د مامون
مور خراسانی وه او کله چه عیارانو
له هارون سره د خراسان د خپلو
دگټلو د پاره مبارزه کوله نو ما مون

له خپلو خراسانی یا رانو (عیارانو)
سره مرسته کوله؛ زمو ښ د تاریخ
خوملی قهرمانان لکه ابو مسلم
خراسانی اود هغه ملگری امیر کروړ
پهلوان چه په پښتو کښی یو لوړ
رزمی شعر ور څخه پاتی دی همدارنگه
یعقوب بن لیث له همدغو ځوانمردانو
څخه و چه بیا عر بو هغه د «عیارانو»
په نامه مونی ته را و پیژندل .

دسو سیو لوی د نظره دا سو
منل شوی حقیقت دی چه دیوی
ټولنی د کلتور هغه اجزاله ضیاع سره
مخامخ کېږی چه نور دهغی ټولنی
وگړی ور ته اړه ونه لری او یا علاقه
ورسره ونه لری د عیارانو ساده ژوند
دمظلو مانو څخه دفاع، له خورا نو
سره مرسته، له مضرو منفعت جوړانو

حادثه در نیمه شب

بعد از صرف ناشتای صبح در اطاق لانه خوری برید فورد از راه رسید. مقبول و جذاب با صورت اصلاح شده. برآستی که پوشیدن لباس سفید تینس بر جزیایشش دوچندان افزوده بود. هنگام ظهر جهت صرف نان چاشت او بظخانه اش رفت. مادر کلانش منتظر او بود. در جریان ظهر همینکه فرصتی بدست آورد بقصر ویورلی آمد و آنها شروع به بازی کروکوت در بین چمن های سبز و خوش بونمودند. از آنجا آنتی در حالیکه روی آرام چوکی اش قرار گرفته و تنها پیراهن نازکی بر تن داشت میتوانست که اندورا هنگامی که مشغول بازی بودند مشاهده نماید.

البته تمام این هایک طرح و یایک نقشه بود. لی تصور میکرد هر کس که در این مسایل شرکت دارد از وضعیت بغوی چیزهای بدست می آورد. آنها آهسته آهسته میرفتند که عاشق همدیگر شوند. آنها میخواستند که باهم ازدواج نمایند. اما بدبختانه و یا خوشبختانه هنگامی که برید فورد را میدید که از دور به او نزدیک میشود قلبش حرکت اصلی اش را دنبال میکرد و به ضربان آن افزون نمیکردید. شاید این عدم افزون شدن ضربان قلبش از باغی بود که او را به عشق چیزی نمیدانست. تمام تابستان را در فکر کردن راجع به این موضوع به پایان رسانید. در عین حال هیچ کس دیگری نمیتوانست. که جای این همراه تقریباً امید وار کننده را بگیرد و دوستی باشد که بتوان روی او حساب کرد.

در آن جناح دیگر این رقابت چهره دیگری ایستاده بود و آن عبارت از جوزف بود. و با عباره دیگر گفته میتوانیم که در آنجا در آن تابستان طلانی و مسرت بار در بین سبب شغف و سرور او دو گرم موجود بود یکی برید فورد که لی نمیتوانست در باره اش اطمینان خاطر و آسودگی که یک عشق واقعی به ارمغان می آورد داشته باشد و دیگری ظهور مخفی و غیر شعوری جوزف بود. و این جوزف کسی بود که در همه جا او را سایه وار دنبال میکرد و همیشه برای او احساس خوف و ترس به او مغان می آورد که بدون وقفه این او مغان شامل سوظن و ناراحتی بود. او بالاخره به یک نقطه تحمل ناپذیر خشم و وحشت رسیده بود.

در یکی از روز های آرام تا بستان که جوزف مشغول حفر کردن و پاشیدن کود در بیخ ریشه های نیا تا بود و از سر صبح تا آنوقت در آنجا بسر برده بود لی به تفر گفت:

- خوب این آقا باید در عرجامارا دنبال کند.

بعد اراکت تینس را بگوشه انداخت و سوی یکی از دراز چوکی های که در کنار میدان تینس قرار داشت رفته و روی آن نشست. در آنجا برید فورد با او یکجا شد.

برید فورد پرسید:

- آیا چیزی واقع شده؟
لی بدون ابراز کلمه با پنجه پایش اشاره کرده و سوی علف زار ها نظر دوخت و بعد برید فورد متوجه چپتی که لی به آن اشاره کرده بود شده و گفت:

- جوزف.

و ادامه داد:

- جوزف.

لی با سر اشاره مثبت کرد.

برید فورد گفت:

- او طوری معلوم میگردد که ترا در همه حال و در همه جا دنبال میکند. همین طور نیست؟

لی دو باره با سر اشاره مثبت کرده گفت:

- او هر جای که من نظر می اندازم حاضر و آماده است و همیشه مرا زیر نظر دارد.

برید فورد به آهستگی گفت:

- خوب. ما به شکل میتوانیم که او را از باعث این مساله سر زنش کنیم. شاید عاشقت شده است. و شاید مانند هر مرد دیگری که اگر اقلا برای یکم تبه ترابینند عاشق بیقراری میشود دل و دین از دست داده است.

لی گفت:

- عاشقم شده؟ او طوری مرا مینگرد که گویا از من نفرت داشته باشد. او واقعا مرا بو حشت انداخته است.

چشمان برید کوچک گردیده و گفت:

- واقعا؟ چه قدر بد شده است.

لی گفت:

- بلی واقعا چه قدر بد شده است برید.

و در حالیکه سوی برید فورد میچرخید گفت:

فکر نمی کنی که بتوانی آنتی را متقا عند سازی که عذر این اعجوبه را بخواهد و شورش را از سر ما کم نماید؟

برید فورد سرش را شور داده و گفت:

- تو کوشش کردی. اینزابل کوشش کرد.

اما هر دو ناکام شدید. چه چیز باعث گردیده که تو فکر نمایی در این قسمت مو فق خواهیم شد؟

لی گفت:

- زیرا من مطمئن هستم هر چیزی را که تو بخواهی آنتی آنرا رد نمیکند و یا عباره دیگر از گفتار تو سر بیچی نمی نمایند.

برید فورد گفت:

- من فکر میکنم که نباید در این باره عجله کنیم. و بر علاوه تصور میتوانیم بهتر است همه این جریان ها را بگذاریم که برای جندی به شکل عادی ادامه پیدا نماید. تنها میتوانیم به جوزف طوری وانمون کنیم که از این به بعد نمیتواند باعث اذیت و آزار ما گردد.

لی گفت:

- بسیار خوب. من فکر میکنم که او نظر بد لایلی که نزد ما میهم و گنگ است متوجه حرکات و افعال ما بوده و ما را زیر نظر دارد.

البته مطمئن هستم که دلایل مذکور نخواهد توانست در جمله دلایل قانع کننده شامل گردد.

برید فورد سوی لی با دقت هر چه تمامتر نگاه کرده و گفت:

- عجله نداشته باش. جوزف میدانند که من در اینجا هستم و بر علاوه باخبر از همه امور اگر پایش را از گلبیش زیادتر دراز کند آنوقت با من روبرو میگردد و مطلقا حدس میزنم که او این کار را نخواهد کرد.

بعد برید فورد سوی ساعت دستی اش نظر انداخته و روی پایش ایستاده و گفت:

- حالا وقتش است که بظخانه رفته و از مرغان احوال بگیرم و بعد مجبورم به قطار آهن که ساعت پنج حرکت میکند خود را برسانم.

من باید جهت ملاقات مهمی که در اوایل صبح روز آینده دارم امشب رادر شهر باشم. اما آرزو دارم که حتی برای چند لحظه روز

آینده هنگام ظهرا اینجا آمده و ترابینم. آیا میتوانی که مرا با موتور به ایستگاه قطار آهن برسانی؟
لی خندیده و گفت:

- من قول میدهم که این کار را نمیتوانم و تو بتوانی سر ساعت موعود به قطار آهن برسی. من نسبت به ویلسون در موتورانی مؤلف تر و قابل اعتماد تر هستم.

برید فورد گفت:

- بسیار خوب. بعضی چیز های وجود دارد که من میخواهم درباره اش باتوجه تنهایی صحبت نمایم.

اوسوی لی باتگاه های خیره نگریست و ناگهان سیمایش حالت جدی بغود گرفت.

بوضاحت میشد که در آن چهره درهم فرورفته یکتو حالت استنطاق و پرس و جورا خواهد.

در پهلوی آن چهره عادی و برخنده حالاسیما دیگری جا گرفته بود. لی چشمانش را برای چند لحظه بگوشه متمایل ساخت. بعد سرش را سوی دیگری چرخ داد. تا بدین ترتیب رنگ سرخی را که روی رخسارش آهسته آهسته پدیدار میگردد از نظر برید فورد مخفی نماید.

او طوری احساس میکرد که گویا از مقصد اصلی و هدف نهایی که در گفتار بعدی برید فورد پنهان گردیده بکلی اطلاع دارد. و میدانست که هدف از آن سخنان بعدی چه خواهد بود.

اما هنگامی که آن بعد از ظهر رسید بر خلاف پیش بینی قبلی آنها جوزف در آنجا وجود نداشت. برید فورد در حالیکه لباس شیکی برای سفرش به شهر پوشیده بود از راه رسید. دریشی راه دارایی رنگی که زیادتر به قشون دریایی شباهت داشت او را چندین مرتبه زیباتر و جذاب تر ساخته بود. و در اثر اصرار زیاد از جدلی بود که برید فورد جاکت خود را در خانه فراموش کرد.

آنها آهسته آهسته قدم زنان از اتاق خارج گردیده و بدون داشتن کدام هدف بخصوص سوی بته های گل ملاب رهسپار گردیدند. بدون اینکه بدانند برای انجام چه کاری به آنجا آمده اند روی آرام چوکی آن محیط لذت آفرین نشستند. و در حالیکه خود را از دیدگاه دیگران در امن میدیدند سوی یکدیگر نظر انداختند. اما ناگهان متوجه شدند که جوزف چندین متر دورتر مشغول درو کردن و قطع نمودن سبزه های اضافی است. جوزف به کمک ماشین دروکه پرسرو صدترین ماشین بود که برای درو علف های هرزه تا آن زمان اختراع گردیده بود مشغول قطع و هموار کردن علف ها بود. و این سرو صدای آن ماشین عجیب باعث گردیده بود که آنها نتوانند باهم صحبت نمایند.

بدون ابراز کلمه آنها بی برخاستند. و در حالیکه شانه بشانه هم حرکت میکردند از تراس باغ سر از بر گردیده و سوی مقبره یونانی که قبلا درباره اش صحبت شده بسیار گردیدند. در آنجا روی دراز چوکی که به شکل دائری ساخته شده بود نشستند.

بعد از قدری سکوت و آرامش برید فورد رخسار سوی لی چرخانده و گفت:

- لی من از تو نمیخواهم که فکر کنی ناگهان چهره او از حالت عادی اش خارج گردید. برید از بالای شانه های لی سوی دیگر نظر دوخت و گفت:

- آه، لی.

لی خود را چرخداد. جوزف در آنجا بود.

جیب هایش نسبت داشتن سامان و آلات باغبانی برآمده می های خاص داشت. خورد جین جرمی روی شانه اش آویزان بود و آهسته آهسته سوی آنها می آمد.

بقیه در صفحه ۵۶



زهره زن بادیه نشین پس از گشته شدن شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید. دختر کلانش هنادی هنگام سفر توسط امامایش ناصر بقتل میرسد. آمنه دختر کوچک دو باره بشهر بر میگردد و بیخانه مامور مرکز که بلانیز آنجا کار میکرد، پناهنده میشود و تصمیم میگیرد از انجمن جوانی که خواهرش را بران سر نوشت فجیع کشانده انتقام بکشد و برای این منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور را با وی برهم میزند و بالاخره چون خادمه ای در آن منزل راه می یابد، در طول مدتی چند یک نوع کشمکش غیر قابل فهم در بین آن دو جریان می یابد و هر یک از طرفین میکوشد بر جانب مقابل چیره گردد.

آهنک شادون

میکنم! آبادی باره رنج و آلام جانگامی که مدتی دراز مرا آزار میداد نمی اندیشم؟ بن بگو این کیست که ما را باین رنج عظیم محکوم ساخته است؟
- این نویی که ما را باین رنج عظیم محکوم ساخته ای و این منم که مردوی ما را باین رنج عظیم محکوم ساختم. هر کدام ما عامل سرنوشت شوم دیگر خودیم با آنهم اکنون هر کدام ما سه دیگری این آرامش و اطمینان را که بهتر از آنرا نباید انتظار داشته باشیم، بخشیده ایم. زیرا در زندگی، نسبت بمن و تو، بهتر از این حالی نمیتوان تصور کرد.
- سخنان تو فقط به پیچیدگی موضوع می افزاید و بس.

- بهتر است مردوی ما آنرا با تمام غموشس و ایپاشش بیداریم.
از جا برخاست و در حالی که بزحمت میتوانست آرامش خود را حفظ نماید گفت:
- من سوگند یاد میکنم که دیگر نمیتوانم این زندگی را تحمل نمایم.
- من نیز نمیتوانم این زندگی را تحمل نمایم. اما چه میتوان کرد. دست سرنوشت آنچه را که ما دوست نداریم برای ما نوشته است.
- کدام سرنوشت؟ مگر هنوز وقت آن فرا نرسیده که واضح و روشن حرف بزنی، آیا هنوز موقع آن نیست که به اصل مطلب بی بیرم و این ظلمت بروشنی مبدل گردد؟
گفتم:

بقیه در صفحه ۵۶

اوسر خود را برداشت و با صدای محزون پرسید:
- آیا قبول داری؟
با صدایی که حزن و آرامش آن کمتر از صدای او نبود پاسخ دادم:
- آقا میماند که برای این امر راهی وجود ندارد.
گفتم:
- راجع به پدر و مادرم فکر میکنی؟ اگر چنین است خیلی قبل ازین راجع به آنها فکر کرده و تصمیم خود را گرفته ام و تصور نمیکنم آنها در برابر ما موافق ایجاد کنند. هرگاه باین کار اقدام نمایند، من خودم میدانم که چطور باید با آنها برخورد کرد. اما من مطمئنم که هرگز چنین کاری از ایشان سرنخواهد زد. حالا قبول داری؟
- این کار ممکن نیست.
- تو سوگند بفرمی که پرتو دارم. علت این اقتناع را برای من بازگو. تو خود میدانی که جدایی ما غیر ممکن است و مانند من یقین داری که قلب مردوی ما جز از دواج آزادی دیگری ندارد.

- اما دلایلی ما محکوم باین شده اند که این آرزو را در خود نپرورانم.
- آنها را که باین رنج بی پایان محکوم ساخته است؟
خواستم جواب بگویم. اما صدایم حیس شد و اشکم جاری گردید. خواستم برگردم اما دیدم آهسته آهسته از جا بر میخیزد و آرام نزد من می آید و بعد از آنکه مرا به آرامش سابقم بر میگرداند، می رود و دوباره بجای خود می نشیند و میگوید:
- مگر نمی بینی که من چطور خوشیشتن داری

اش پدیدار گردد از بار خود پرده برداشت در سبب مثل آنکه را جمع به وضع شهرها و وضع قاهره یا صدایی که بلند و نه پست. نه لرزان و نه می تشن سخن میگفت. راجع باین موضوع باین حرف زد و گفت:
- آیا عقیده نداری که باید بعد از این این وضع پایان یابد و یفر جام خود برسد؟ پرسیدم:
- این وضع چیست؟ پاسخ داد:
- این عشقی که مدتی طولانی درباره آن بمخاصه پر داختیم و مدتی هم بسکوت و خاموشی بدرقه اش نمودیم. اما اول لحظه ای هم ساکت نمائد و تصور نمیکنم حتی لحظه ای هم ترافارغ گذاشته باشد همانطوریکه مرا نگذاشت اما حالا باید این زندگی مشحون از غموش پایان پذیرد و صراحت و وضاحت جایگاه آنرا بگیرد. سخنانش را بدقت میشنیدم. اما پاسخی ندادم. چون خاموشم بدر از آتشید. سخن خود را ادامه داد:

- تو حالا میدانی که من چه میخواهم. چنانچه قبل ازین هم بی میبوردی که من چه میخواستم. تبسم گفتم:
- من از توبه چیزی بی نبرده ام. در حالیکه مخندید گفت:
- بخیر... خوب میدانی که سابقا ترا بخاطر گناه میخواستم و اما حالا برای ازدواج میخواهم. ناگزیر تبسم بر چوکی که بفاصله نزدیکم قرار داشت، تکیه نمایم. زیرا اندیشه ازدواج هرگز از مخیله ام نگذشته بود و نباید هم میگفتم. من بارها بکارهای بس مهم اقدام کرده و امور بس مهم را نزد خود سنجیده ام ولی پیوسته به دستور عقل عمل کرده ام و هیچگاه عشق و بغض امید و یاس نتوانسته بر او ادا سازد تا پایا را از گلیم خود دراز نمایم بنا بر آن بوی جواب دادم که درین مسایل نمیشود شوخی کرد.
او در حالیکه میخندید گفت:

- پس تو تصور میکنی من شوخی میکنم. تفاوت اجتماعی را که بین ما وجود دارد مدنظر قرار میدهم و چنین می اندیشی که هرگز یک آقای توانگر آسوده حال با خادمه فقیر، تهیدست و بی نوای خویش ازدواج نخواهد کرد! مگر تبسم اندیشه ات چنین نیست؟ اگر چنین است هیچ يك ازین تصورات را بخود راه مده. من از همان روزهای که در آن شهر میزیستم باین نتیجه رسیدم که از تیب آن آقایان دیگر نیستم و تو نیز از جنس آن خدمه دیگر نیستی. من از اینکه میدیدم تا اواخر شب انتظار مرا میکشید، آنچه از خدمه قبل از تو هرگز ندیده بودم، سخت دچار شگفتی و حیرت میشدم ولی قطعاً تصور نمیکردم تو خواهی توانست مرا در اندیشه های عمیقتری فرو ببری.
تبسم ساکت ماند و سگوش دوام یافت. من نیز مثل اینکه نتوانم چیزی را درک نمایم حیرت زده در جای خود میخکوب شده بودم. اما

پدر و مادرتش در اول امر ازین زندگی منظم و مستقیم پسر شان کاملاً اطمینان رضایت کردند و در حضور خود او سرانجام خوشنودی خویش را ابراز داشتند. اما رفته رفته باین عقیده رسیدند که پسر جوان شان در گوشه نشینی و تنهایی بخواندن و انقطاع از کلبه ها و مراکز تجمع جوانان و دوری از مردم افراط میکند. غالباً مادرش او را تشویق میکرد تا برای تفریح و هوا چوری از منزل برآید. مگر او نمی بر آمد و غالباً پدرش ترغیب مینمود تا از تیار و کنسرت های موسیقی استفاده کند و یا بخانه این یا آن دوست برود ولی او زیر بار این اندر زها تعمیر فت و فقط به فتر میرفت و بر میگشت و اوقات فراغت خود را با پدر و مادر میگذرانید و سپس به اطاق خود میخزید و تا نیمه های شب مصروف مطالعه کتب خود میکردید.
بعضا در چنین لحظاتی مرا نزد خود میخواست و بسامان در صحبت ساز مینمود و بسختی گوش میداد. موضوع صحبت ما را غالباً بشهر و زندگی مردم شهر تشکیل میداد و بعضاً نیز راجع به قاهره و مسایل مربوط به آن حرف میزدیم.

او هنگام حرف زدن و یا شنیدن در کنار محل کار خود می نشیند و من بفاصله نسبتاً نزدیک بوی استاده بودم و بسختی گوش میدادم و پاسخی نمیگفتم. او بارها مرا به نشستن دعوت میکرد و من نیز نیازی ندیدم به نشستن احساس مینمودم! مگر بخنده معسرت من میخواستم از زبیرا بسوی موجودی مانند من شایسته نبود تا در نزد چون او بی بنشینم. برای من کافی بود در برابرش استاده میمانم و با وی حرف میزدم و سخنانش را میشنیدم. این هم برای من بساز بود.

آیا این دوستی بین من و او با تمام جوانب اختلاف و اختلاف خود شکفت انگیز نبود؟ آیا این يك دورتی خالص و محض بود یا اینکه در و را ی آن صمیمیتی بر تراز آنچه در بین دوستان و جود دارد. وجود داشت؟ من در ورای این دوستی عشق سرکش و جو شانی احساس میکردم که با تحمل دشواریها و مشکلات طاقت فرسا میتوانم نسبت به نپان داشتنتش موفق گردم اما او هفته ها و ماهها وضع خود را پوشیده نگذاشته تا حد یکه نزدیک بود مرا دچار اشتباه سازد. بالاخره شام روزی نقاب از روی اسرار خود پر داشت و دستنایات ما را کاملاً درگون ساخت. بدون آنکه سعی و کوشش بکار برد و بدون آنکه کمترین تکلفی بخرج دهد، یا آوازش بلسرز یا تلایم احساسات مملو از اضطراب بر چهره



ریل هوایی

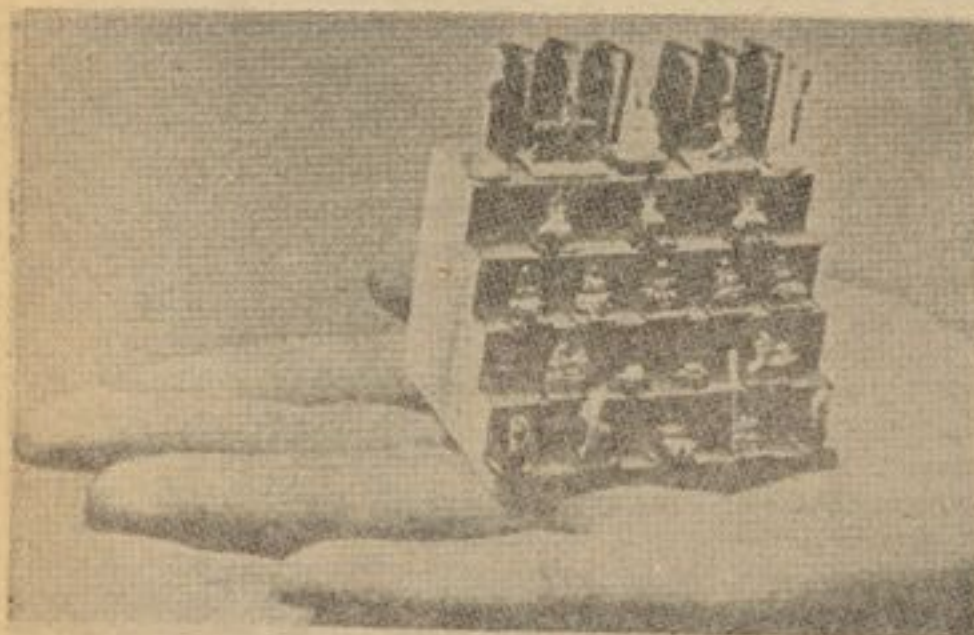
انجیران سو پسی عقیده دارند که در شرایط کوهستانی بو دن ریل های هوایی بهترین و سیله ترا نسپورتی بشمار می رود .

چندی قبل در بالای جبهیل شمیر یکون نزدیک زورینگ یک خط هوایی ساخته شده که دران ریل هائی با سرعت یکصد و سیزده کیلو متر در ساعت حرکت میکنند. طوریکه در عکس دیده می شود، ریل های هوایی دارای سه واگون کوچک بوده و هر واگون آن گنجایش ده نفر مسافر را دارد.



فستیوال گدی ها

همه ساله در اواخر ماه مارچ در توکیو پا یتخت کشور جاپان مراسم عنعنوی فستیوال گدی ها بر گزار می گردد. امسال توجه علاقمندان این فستیوال را بیشتر کارهای یک مینا تو ریست جاپانی بنام



تاکاکا تنسی بخود جلب نمود این مینا تو ریست در ساحه ۶,۵ مانتی متریک سمیت مکمل گدی های قشنگ رنگ آمیزی شده را جا داده بود.

پسته رسانی

همه می دانیم که سو پسی یک کشور کوهستانی بوده و کوه های آن دارای ارتفاعات خیلی زیاد می باشد. در بالای این کوه ها اکثراً هتل های بزرگ اعمار گردیده که مسافرین و سیاحان دران زندگی می کنند.

درین اواخر امور پسته رسانی یکی از هتل های راکه در نقطه خیلی بلند یک کوه واقع است به یک سگی بنام باری سپرده اند. با این ترتیب که پاکت های پستی را در بین یک خریده بزرگ انداخته به گردن سگ می آویزند و سگ را در جایگاه مخصوص هوایی که از زمین به قله کوه کشیده شده قرار می دهند. سگ خریده حامل پاکت های

چوب پرواز کننده

چوب پرواز کننده که انجیران یک کمپنی امریکائی بنام (چینسی مینوفکتورنگ) به آن نام گذاشته اند بحیث اسباب بازی برای اطفال و جوانان بدسترس گذاشته شده است .

این چوب دارای یک سلندر مخصوص در جوف خود می باشد که می تواند شخص ازان در پرش و خیز زدن بیک ارتفاع معین کسار بگیرد. به مجردیکه شخص بالای پایسدان مخصوص که در انتهای زیرین آن قرار دارد چوب بادریافت وزن که بالای آن قرار دارد سیستم حرکتی خود را بکار می اندازد. و در اثر آن یک انفلاق در سلندر مخصوص آغاز نموده و بحرکت می آید. مقدار بطرولی که در بین سلندر برای احتراق انداخته می شود برای نیم ساعت کفایت می کند و در همین مدت می توان ششصد خیز را توسط آن انجام نمود. با در نظر داشت وزنی که بالای آن قرار می گیرد چوب از سی تا هفتاد و پنج سانتی خیز زده می تواند.



کلمات اطفال بروی نوار

روحیات دانان استرالیائی همه روزه مکالمه اطفال پنجساله را که بین خود و یا بزرگسالان صحبت می کنند بالای فیتته های تیپرکاردر ثبت نموده اند و این مکالمه ها را مورد بررسی قرار می دهند تا بدانند یک طفل تا زمان سن شمول بکتاب کدام کلمات را بیشتر در صحبت های خود استعمال می کنند در اثر مطالعه تیکه درین مورد بعمل آورده اند ثابت شده که طفل کلمات (من) و بعد ازان ترکیبی ازین کلمه را (من می خواهم) ، (من خواهم بود) (من دوست دارم) را بیشتر در مکالمات خود تکرار می کنند. یک طفل پنج ساله بصورت و سطحی یازده هزار کلمه را روزانه استعمال میکند. این مطالعه روی کدام دلچسپی دیگری نیست بلکه دانشمندان روحیات و معلمین میخواهند بدانند که از کدام لغات بیشتر در کتاب های درسی اطفال استفاده گردد.



پستی را به قله کوه ازین طریق رسانیده و از آنجا نامه های دیگری را که جمع شده با خود بمرکز پستی می آورد.

مالیو نیر

شام روز سوم عید میلاد مسیح، در منزل راکیتین روزنامه نگار مجرد شعبه پست چند نفر مهبان بودند، این حادثه در یک محفل بسیار کوچک و کثیف مرزی بنام گراسیلوف اتفاق افتاد.

ساکنین این منطقه کوچک را تقریباً سه هزار نفرهقان تشکیل میداد. اینها مردم بسیار اسروده‌ای بودند که در میان شان تعداد معاشیرین مشخص نبود، و در این اجتماع، مامورین بانین رتبه شبهه پست، معاون شعبه گذرنامه اموال، پولیس محل، پدر روحانی، آموزگار با معاشیر شامل بودند. در اوقات صرف غذا برای جلوگیری از مصارف اضافی آنها کمتر هم‌دیگر را ملاقات میکردند، ولی در عید میلاد مسیح و اعیاد دیگر حتماً ملاقاتهای تعارفی بعمل می آمد و به نوبت مجالس کوچک رقص تشکیل میدادند که در این شب‌نشینی‌ها با سازدهانی ویالون و تانجو میرقصیدند و از خوراکی‌های معمولی زن صاحب خانه میخوردند و از ودگای تنوع آورده‌ای که از کجاو ساخته میشد می‌نوشیدند.

میزرادر یکی از دواتاق کوچکی که اسم پسر دبدبه مهبانخانه بالای آن اطلاق میشد، با فرق از آن دیگری که بنام اتاق خواب بود، جیده بود. در صدر میز آفرشعبه پست شهید رنگ بریده، فریه مانند اینکه دم گسوده باشد پزمرده و بی تفاوت به تمام جهان نشسته بود. در دوطرف شهید و مقابلش واسیلی و صاحب خانه، یک مرد سیاه چرده کوچک اندام و پراثر جی با صورت زرد تا ریک و سفیدپه‌ای زرد رنگ چشم و بانگاه‌های تملق آمیز و حیل‌گرانه جا گرفته بود. جاهای بعدی را اشخاص آتی اشغال کرده بودند:

معاون کلانتری پاولف یک اسررفزاق متقاعد خوش طبع، یک جوان و جنگالی در مقابل او «موسیرین» ترش روویک مرد باتیپ راهبانسه با موهای ژولیده و سیاه که خود را فدایی بی سروصدا یاد میکرد.

و بالاخره در انجام میزگی فومیچ مستخدم شعبه پست که نظر به محجوبیت و خجالتی بودنش همیشه جای آخر را اشغال میکرد، نشسته بود.

اگي فومیچ تا سرحد امکان از مهبانی رفتن خودداری میکرد زیرا مهبانی رفتن او را مجبور میساخت تا در منزل خود نیز پذیرایی کند. او نادانترین مستخدم در تمام شعبه پست بود و بر علاوه مکللیت داشت که خانم، خشو، و شش طفلش را تغذیه کند و لباس بپوشاند که معاش بیست دروینلی ماهانه او هیچگاه کفایت نمیکرد. یکبار که او بر حسب ضرورت مهبانی بی ترتیب میداد، در اقتصاد خانواده چنان شگاف مغوفی پدید می آمد که بر تلا فی و اصلاح آن یک تقلیل خارق‌العاده در مصارف روزانه لازم می آمد. تمام فامیل مجبور میشدند که مدت‌ها از گوشت و جای صبح و مصرف اضافی چوب چشم بی‌بوشند.

آمرعومی که ندرتاً برای بازرسی شعبه پست می آمد همیشه نیمه خصمانه بطرف گرتی کپنه و شاریده و پینه خورده در قسمت آرنج هاویخن او که از شدت جرك برق میزد، چپ چپ نگاه میکرد. اگر آمرگی فومیچ را از سبب این بی پروایی راجع به وضع ظاهرش چیزی نمیگفت آن فقط از ترحم دلسوزی بود که ناخود

آگاه جته درازاؤ - چهره رنگ پریده و کنجتک دارش - تارهای نادر موهای نضواری رنگ که بروتها وریش او را زینت می بخشید و تبسم نوازش کارانه و گنبدکارانه ای لبهای کم‌خوش و چشم رنگ باخته و بیرنگش - هرکس رابه رحم می آورد.

اکنون اگي فومیچ تنها به اثریک مجبورتی لازمی آمده بود. زن پیماراوکه همیشه دندان هایش با دستمال بسته بود در همین روزها طفلی بدنیای می آورد. اضافه بر آن موزه های پسرارشدش پاره شده بود که هر دوی آنها پول لازم داشت. در حالیکه در منزل یک کیک هم نبود. وضع در منزل تا به حدی بحرانی بود که اگي فومیچ با وجود حجب خود تصمیم گرفت که در شب نشینی منزل راکیتین به هر شکلی از اشکال چند روپل از کسی قرض بگیرد. و اکنون او عقب میز پریشان خاطر و رنگ پریده ترازمیشه، با قلب یخ زده از حیاء نشسته بود و در حالیکه دست های لرزان و تبسمی خود را به هم‌دیگر مالش میداد، انتظار یک لحظه مناسب را داشت تا به تقاضایش جاهه عمل بپوشاند. او با سر مندی و شتاب زهر توتی گوتتی که برای او تعارف میشد از بیم آنکه مصرف صاحب خانه زیاد نشود این مطلب را تنها ناداران درک میکنند. خودداری میکرد.

مهبانان خوردند و نوشیدند. بین آنها مدتی میشد که یک صحبت طولانی و ملال آور وبدون نتیجه راجع به ملاک ها، به امر عمومی پسته ای محلات اطراف و فصل آینده در گرفته بود. این صحبت بعدی بدون تازگی و تکراری برای آنها بود که هر نفر قبلاً میفهمید که هم صحبت اش کدام فکاهی راقصه خواهد کرد. اگي فومیچ سه و یا چهار بار چنین تصور کرد که موقع مناسب فرا رسیده او فکر میکرد که بهتر این موقع وقت صحبت عمومی است که بطور نامحسوس بطرف معاون کلانتری و با معلم خم شود و از آنها پول خواهش کند. و او بطرف آنها خم شده و آماده میشد تا آستین آنها را لمس کرده و توجه ایشان را بطرف خود جلب کند و بعد راجع به خواهش خود بگوید: اما هر بار یک محجوبیت غیر قابل بیان، تقریباً ترس حرکات او را فلج میساخت.

صحبت کم‌کم تغییر کرد و روی این موضوع چرخیدن گرفت که زندگی چقدر سخت شده همه چیز گران است، مستخدمین خرد و کوچک ندرتاً از راه خوش خدمتی وارد مردم میشوند. این جهت صحبت برای همه بطور عموم نزدیک و آشنای بود و هر کدام نظر خود را ارائه میداد که هر چه بگوئی مهم‌تر از هر چیز دزدی پول است و پول: با داشتن آن لازم نیست که عاقل بازی با یا زحمت گش باشی. بهر حال مردم مقابل اشیاء طلا بی سر خم میکنند.

آخرین یکبار کم مانده بود و نروتمند شوم، شهید با صدای خفه این را گفته و ادامه داد، یک زمانی من در عروسی پرچسکی ملاک دعوت بودم ... آنجا تقریباً بیست نفر از ملاکین لپستانی آمده بودند. و بعد از صرف غذا طبعاً بازی ورق آغاز شد. در جیب‌هایم خوب بغاطر ندارم بیست یا بیست و پنج روپل بود. طبعاً در بین آنها جای نشستن برای من نبود در صورتیکه آنها با هزارها روپل بازی میکردند من در کنار آنها ایستاده و تماشا میکردم. یک ملاک با بروتهای دراز ناگهانی بمن میگوید:

«شما چرا پول نمی گذارید». من به او جواب میدهم که نزد من آنقدر پول وجود ندارد تا بازی کنم او میگوید: «اهمیت ندارد - بگذارید». آنگاه لجم گرفت. «نزد من یک دروینلی نفره یسی دوران امپراطریس «ایکاترین» بود. من آنرا بقسم خاطر حفظ کرده بودم. فکر میکنم بیا این را هم بگذارم» گذاشتم. فکرش را بکنید، بردم. من دوباره گذاشتم بردم. یکبار دیگر و باز هم و باز هم بردم. در ظرف چند دقیقه تمام بانک را جمع کردم. بانک گذار میگوید: «اکنون شما بانک بگذارید، و من هم نشستم. ورق تقسیم میکنم. هرکس ورق خوب نشان میدهد من همان لحظه ورق میگیرم و میدان را میبرم. نزد من در حدود پانزده هزار روپل جمع شد. من فکر میکنم که باید برخیزم، اما تا قسم می آید: اگر برخیزم به خوشبختی خود پشت پاخواهم زد در این میانه «پرچسکی» همان کسیکه عروسی اش بود نزدیک میز می آید. «خوب، خوب، بمن میگوید شما در عشق طالع دارید ولی در رفتار نباید داشته باشید. بدهید من ادامه میدهم» من به جوابش میگویم: «معذرت میخواهم من ورق تقسیم کرده‌ام» او میگوید: «شما، بسیار خوب. بانک! دهن همه باز میماند. اما هیچکاری نمی توانستم بکنم.

من ورقها را رخ میکنم و اوحی ورق نمیگیرم و متقلب حتی چشم بر هم نمی زند. و شما تصور کنید که در ورق دوم تمام پولها گرفته و دور رفت. او میگوید: «من اکنون بیشتر از این بازی نمیکنم».

همه قصه شهید را با هیجان و جشمان از حدقه برآمده شنیدند. درست مثل اینکه آنها خود شان این پانزده هزار روپل را دیدند و بوی و خش خش نوتهای را شنیدند.

یکی از مهبانان در حالیکه نفس عمیق بیرون داد، گفت:

«واشخاص خوشبختی نیز هستند که بانکت لاتری خود میبرند». همه خیر داشتند که او تکت پس انداز بانک دارد. در همین روز ها خواندم که ربا خواری دوسد هزار روپل را قاپد. اگر همین پول به کدام تنگ دست و نادار میرسید چه خوب میشد.

معلم با صدای بم و متفکرانه گفت:

«بلی ... اتفاق میفتد. ولی میگویند که اگر یک تکت یکبار برد، دودلهه دیگر بدون تردید میبرد. تمیدانم حقیقت دارد یا خیر؟ معاون کلانتری جواب داد.

«بلی، میگویند. منتها من این حرف را باور ندارم ... اما در محل کار ما بایک کاتب این اتفاق افتاد. کاتب در دفتر گسائتری خدمت میکرد. به ترتیبی یک تکت دست و پا کرد. یک روز او به دفتر می آید و آمر شعبه از او پرسان میکند:

«سرگی ایوانویچ نمره تکت شما چند است». او جواب میدهد «خوب بغاطر ندارم که چند بود. بهر حال فرض کنیم «ی-۱۲۲۳» به شما تبریک میگویم. شما پنججاه هزار روپل برنده شده اید» در روزنامه دیدند: درست سی-۱۲۲۳- پنججاه هزار روپل. کاتب سرسام گرفت، مهبانسی تشکیل داد همه شام با این نوشیدند و به او تبریک گفته خطاب هادادند. ولی فردای آن

روز همان روزنامه اشتباه خود را اصلاح کرده نوشت که به جای «گس-۱۲۲۳» اشتباهی-۱۲۲۳. به چاپ رسیده بدین ترتیب کا تب به تب دایمی حمله اعصاب دچار شد.

این داستانهای پیش پا افتاده که در همه دنیا معروف و مانند دو قطره آب بهم شبیه بود، همچنین جریان داشت: را جع به «پاتشلید» که پیاده تا یاریس آمده و در آغاز گوگرد فروشی میکرد و بعدها صد هاملیون در آمد سالیانه داشت. راجع به پنج های زیر زمینی، راجع به بردن های بزرگ در قمار، راجع به زودبندهای قاچاقچیان و راجع به کار های غیر منتظره و شگفت انگیز میلیونر امریکایی.

اگرچه اگي فومیچ شخصاً هیچ صحبت نکرد ولی با تمام جان در این صحبت ها حصه گرفت. با وجود ظاهر بی رنگش، مثلیکه کتیرا اتفاق

میفتد او دارای یک تصور آتشین بود و تمام قصه ها را که در حضورش کردند او تمام آنها را به وضاحت میدید. صحبت ها راجع به قروضی راجع به ثروت های باد آورده، راجع به این مو جودات بر قدرت و بهت آور که بنام ملیونر یاد میشوند و هیچگونه امتناع و ادر بوالهوسی های خود نمی شناسند، او را مرتعش و مضطرب ساخت. و مخصوصاً در لحظاتی ناراحت ساخت که چند روپل ناچیز برای دستمزده قابل و موزه های پسرش قیمت حیاتی داشت.

بعضی هادراه هم پول پیدا میکنند - اگي فومیچ بطور ناگهانی این را به خود گفت: همه بطرف او با تعجب نگاه کردند - او تا بحال در تمام طول شب یک سخنی هم نگفته بود.

اگي فومیچ خجالت کشیده چشم های خود را بانین انداخت.

معاون کلانتری به استیزاز گفت:

«جرائی - در جاده هائیز پیدا میکنند ولی تنها ... در جیب های بیگانگان».

همه خندیدند. ولی تناسب خنده لطیفه معاون کلانتری نبود، بلکه چهره رنگ پریده اگي فومیچ بود که آنها را به خنده واداشت. بعد هر کدام داستانی از سر قتهای بزرگ و جسورانه راقصه کردند. پیش چشمان اگي فومیچ دوباره ده ها صدها هزار ها روپل به چرخیدن شروع کرد، توده های بزرگش و رنگارنگ نوتهای، اسم های سحرآمیز و تومندان که شمار پولهای شان را نمی فبمند، از مقابل دیدگان او دور نمیشد. حالت او شبیه انسان گرسنه ای بود که به شیشه های یک دکان خوراکی فروشی نگاه می کند.

ساعت کپنه دیواری با آواز خفه ای سه بعد از نصف شب را اعلام کرد. کشیش از جسا برخاسته در حالیکه آستین های دراز چین سیاه خود را بالا میبرد بغد حافظی شروع کرد در عقب او دیگران نیز برخاستند به جزا اگي فومیچ. تا زمانیکه راکیتین همه مهبانان را با شمع تادر خروجی مشایعت کرد، اگي فومیچ در جای خود بدون حرکت نشسته و مشوش با دست های لرزان از آن روی میز گلوله های کوچک درست میکرد. اگي فومیچ با خود فکر میکرد. «همینکه راکیتین بازگشت من از او خواهش میکنم. تنها باید کمی دلاوری بود ... و راستی او که مرا از سبب خواهشم نخواهد خورد؟»



بالاخره راکتین برگشت، و درحالیکه از رفتن اگی فومیچ بادبگران متعجب بود کنار او نشست اما اگی فومیچ، بجای آنکه دفعتاً خواهش خود را آغاز کند صحبت طویل و ملال آوری را راجع به خدمت و کمی معاش شروع کرد. راکتین از احترام باچشمان نیمه خوابیده به طرف او نگاه کرده و طوری وانمود میکرد که به او گوش میدهد و با هر خمیازه‌ای که بادهن بسته میکشید تمام وجودش میلرزید. نیم ساعت بدین منوال گذشت.

بالاخره را کتین تحمل نتوانسته و بایک دهن دره آواز دار بلند خمیازه کشید.

- آخ بدبختی! - او با آواز خواب آلود گفت: فردا صبح من نوکری وال هستم ...

اگی فومیچ باعجله برخاسته و شروع به معذرت خواستن کرد. دردهلیز درحالیکه از دستگیر در گرفته بود ناگهان بی تصمیمی را کنار زده بطرف راکتین چرخ خورد.

- گوش کن - او با آواز خفه و چشمان پائین انداخته ادامه داد - من یک ... من از تو یک ...

خواهش ... کوچک دارم. راکتین با پریشانی سوال کرد.

- چه کمپ است؟

- میفهمی ... من .. من نمی خواستم که ترانارام بسازم ... زخم - باید بزاید .. تو میفهمی .. میفهمی حتی است .. من بغداد تا تاریخ

بیستم میپردازم ... روبل ... او میخواست که ده روبل بگوید. ولی خودش از این مبلغ ترسید ممکن است پنج روبل قرض بدهی ...

- قسم به خدا یک کیبک هم نیست، راکتین درحالیکه بطور قانع کننده دستها را روی سینه میفشرد جواب داد. تو که میفهمی در تمام خانه یک کیبک هم نیست.

اگی فومیچ از لحن فوق العاده صادقانه راکتین

بقیه در صفحه ۶۳

بغوبی فهمید که او پول دارد ولی میترسد وام بدهد.

اگی فومیچ چیزی مانند معدوت زیر زبان نجوا کرده و از خانه به سرک برآمد.

یک شب یخبندان، خاموش و مهتابی بود. سرکهای غریب با توده های برف و کلبه های بست با کلاه های سفید برفی و درخت های پوشیده از برف مانند اینکه پنبه پاشیده اند همه مرده بنظر می آمد. برفها زیر قدمهایش با سرو صدا غرغر میکرد.

بقیه در صفحه ۶۳

در شماره های گذشته خواندید:

حسن خوشبخت

«واندا» دختر بست کدر شرکت عطر فروشی یک وکیل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یک بچه دلپسند است، نیز ملاقات میکند. یکی از همصنفي های دوره شاگردی اش است. میرود، و تصادفا در آنجا یک همصنفي سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و یک بچه دلپسند است، نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی با هم ازدواج میکنند. یک روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتوان کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خود دو همسرش در پهلوی درس، بعد از چا شست کار میکند. چندروز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرن) همینکه میشود «موریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینسک بقیه داستان:

تو در آستین تو رهمن میکنی. این طفل سزگی بر روی کار
ارتباط دارد. آرزو می شود. با باقی ماندن شب
خوشبختی ما خواهد شد.



خلاصه، من هیچ اندیشی را نمیتوانم بشنم...

۱۵۱



«واندا» آخری کلمه در دهان
مگر خوشی می شتری
مشغله تو نه؟ تو میتوانی به آسانی
بخوانی.

۱۵۰

چند ثانیه بعد، سوتی در خط ایستای خوف سنده و
با یک لادی تصادم می کنند.



۱۵۳



«ایرن» «موریس» متوجه باش!
لود! ایلی ایستاده! مقصدت از این
گفتار چنانچه چیست؟ «موریس» متوجه باش!

۱۵۲



موتز آرمها کاملاً شغل دکتر را بخود گرفتند
اما بهم نداشتند که حال زندگی در سلامت نگردد



پرسه آرمها بهشفاخانه انتقال داده میشود برکن و واندا
فورا علاج گرفته اما فصل بهمان عجلت بهره میشود



غیر از اینکه منظر ما نم دیگر هیچ چیزی
نرود نمیتوانیم



خودش می گویم گپ بزین کم است از
غم نمیتوانیم



از جمله آرمها، اشفاخانه انتقال داده اند
میان حتی یک کلمه هم حرف نزده است



«واندا» طوری و المود می کند که اصلاً نمیتواند از این
واقع آگاه شود
تنها من و تو
با سه کت موزن سواری
شوکم و به بنهر میرسیم

باقی دارد



واندا، بیا برویم خانه
چه سبوی؟ فصل را همین جا بگذاریم

نظری بود و متود
می آید و به پیرس
میگوید که مثل فوت
کرده و لور اتسی
می رسد



زنان و دختران



طفل شما

طفل و غذای وی



فرض کنیم که شما به طفل خویش از سن پنج ماهگی روز یک شب شیر بوسیله پیاله می‌دهید. وقتی که ۸ یا ۹ ماهه می‌شود از خود پیر سید آیا با خوردن شیر از پیاله طفل چه وضعی اختیار نموده است؟ هرگاه کمی از شیر خوردن با بوتل دلسرد با پیاله علاقه بیشتری پیدا کرده است، تدریجا مقدار شیر را در پیاله افزایش بخشید. در هر وقت غذا پیاله شیر را برایش بدهید که این کار خوردن شیر را با بوتل کم و کمتر می‌سازد سپس شیر بوتل در یکی از اوقات معینه غذایی که کمتر علاقه نشان دهد بکلی قطع (معمولا در وقت ناشتای صبح و غذای چاشت) در عوض با پیاله شیر داده شود. بعدا بوتل وقت دوم و بالاخره در صورت

انکشاف بیشتر بوتل وقت سوم را نیز قطع نمایید. بیشتر اطفال بوتل وقت غذای شب خود را دوست داشته و به آسانی وزودی به ترک آن تسلیم نمی‌شود. عده اطفال دیگر عین احساس را در مورد بوتل شیر وقت صبح دارند.

باید گفت که میل و رضایت طفل با شیر خوران بوسیله پیاله دائم ثابت نمی‌باشد زیرا اکثر کشیدن دندان و یاسر ما خوردگی طفل را بر آن میدارد تا در خلال آن اوقات بیشتر شیر بوتل تمایل پیدا می‌کند، لهذا شما هم (والدین) ضرورت طفل را در این حالات پیروی و مراعات نمایید

البته آن تمایل که طفل را قبلا وادار ساخته بود بوتل را ترک نماید وقتی که احساس بهبود نمود و با آن نقیصه مرفوع گردد دو باره با شیر پیاله رجوع خواهد نمود.



زنها فقط دوست داشتن را دوست دارند و پس با آنها از وفا داری نباید صحبت کرد. (ها بزی دور وینه) نایاب ترین چیزها صمیمیت و یگانگی است و نایاب تر از همه صمیمیت زن در خانواده اش می‌باشد. بر خلاف گمان مردم مهربانی و هفتایی زن رباینده دلهاست، نه دشمنی او. (وليام شكسپير)

شوهرتان را یاری کنید

به شوهر خود یاری کنید تا بدانند بسوی چه هدفی می‌رود. پریشانی و اغتشاش فکری نه تنها علت عمده نگرانیست بلکه یکی از بزرگترین موانع و صول بموفقیت نیز بشمار می‌رود. بنا برین اولین قدمی که زن می‌تواند برای کمک به شوهرانشان بردارد اینست که ایشان را تشویق نماید و مقصود و هدف روشی در زندگی معین کنند. کامیابی و موفقیت بنظر شما و شوهرتان در چیست؟ آیا در پول و ثروت است؟ در حیثیت و آبرو است؟ در امنیت و سلامت است؟ در قدرت است؟ در خدمت ب دیگران است؟ در اشتغال بکاری رضا یتبخش است؟



اینها پرسشهاست که شما و شوهرتان باید به آنها پاسخ بدهید زیرا موفقیت و کامیابی مفا همیم گوناگون دارد و نظریات مردم در این زمینه متفاوتست. مفهوم کامیابی را برای خود در زندگی مشخص کنید و برای پیشرفت بسوی مقصود تصمیم قاطع بگیرید.

زن باید به نحو روشن و صریحی از مقاصد شوهر خود در زندگی آگاه باشد تا بتواند برای رسانیدن با مقاصد بوی کمک نماید. تصور نشود که فقط کافیست شوهرتان بسوی چه هدفی پیش می‌رود، شما هم باید در طرح نقشه های او شرکت داشته باشید و سهمی ایفا کنید.



عیادت بیمار

بخت ویز

کتمت

ابتدا - ۱۱۰ گرام شیر را بجوشانید و بگذارید که سرد شود. آنکاه، ۱۵۰ گرام نان سفید را در آن تر کنید و نیم کیلو گوشت ران بی استخوان را دو بار آزمایش کنید و در ظرفی بریزید و بکدانه پیاز را رویش رنده



کنید. نان سفید را که در شیر تر کرده اید، بعد از آنکه گوشت را از ماشین خارج نمودید، آنرا نیز ماشین کنید و بالای گوشت و پیاز بریزید. دو دانه تخم مرغ را بانمک و مرچ کافی اضافه کنید و با دست الگ خارج سازید و در ظرفی بمالید. سپس هر بار مقداری از مخلوط را بردارید.

بقیه در صفحه ۵۷

وقتی یکی از اقوام، دوستان و آشنایان تان بیمار میشود هر قدر هم گرفتار باشید ادب حکم میکند که به عیادتش بروید. بیماری باعث می شود که شخص زود رنج و پر توقع شود و اگر بعضی ها به عیادت تشن نروند تصور میکند که آنها اهمیتی برای او قائل نیستند و علاقه ای به او ندارند.

کودک بیماری میروید حتماً برایش اسباب بازی یا کتاب مخصوص ببرید تا خرد را سرگرم کند. ضمناً به خاطر داشته باشید که شخص بیمار بسیار حساس است پس آنچه را می خواهید بگوئید کاملاً بسنجید.

ملالی هما (فضلیار)

وقتی به عیادت بیمار میروید با صدای بلند صحبت نکنید. ادب حکم میکند که درباره سلامتش چندسوال مختصر بکنید ولی درین باره نباید از بیمار زیاد سوال بکنید. البته اگر بیمار اصرار دارد در باره بیماریش توضیحات زیاد بدهد باید با توجه سخنانش را بشنوید به هیچ وجه در باره بیماری که شبیه به او داشته اند در باره اینکه به اثر بیماری های سخت در گذشته اند در باره بدبختی ها و حوادث صحبت نه کنید بر عکس باید باسخنان امید وار کننده روحیه او را تقویت کنید. اگر بیماری که مدتها باید بستری باشد شما که به عیادت وی میروید

در باره مسافرت هائی که در پیش دارید مهما نیهائی که رفته اید. خوش گذرانی ها و خرید ها و خلاصه خوشی هائی که سلامتی جسمی و روحی تان باعث شده که شما از آنها بر خوردار شوید باید صحبت نه کنید زیرا او پیش از پیش متوجه میشود که از چه نعمتهائی محروم شده و فوق العاده افسرده خاطر می شود. اگر بیمار تنها ست و تنهائی آرزش میدهد بیشتر به عیادتش بروید و مدت زیاد تری در کنارش بنشینید. اگر بیمار پیش طوری است که زودخسته میشود و احتیاج بیشتری به استراحت دارد عیادت شما باید بسیار کوتاه باشد. شما میتوانید به بیمار بیشتر گل ببرید. در صورت



دو نمونه از مودها لباس پائیز

دختر انسانو ژوندون

پوهنمل غلام جیلانی

چگونه میتوانیم از عصبانیت های بیمه ورد

جلوگیری کنیم؟

کج خلقی تند مزاجی و عصبانیت که همه آن اشکال مختلفه خشم بحساب میروند از جمله هیجانات ناگوار و غیر مطلوب بوده و تظاهر آن در اکثر مواقع به ضرر انسان تمام میشود. هر کدام ما خواهی نخواهی بانواع و اشکال گوناگون خشم آشنا بوده و انسان در هر سن و سالی که باشد گهواره خشمگین میشود عصبانیت نشان میدهد و کج خلقی میکند حتی اطفال در مواقع مختلف خشمگین میشوند منتهی چگونگی تظاهر این هیجان با سن و سال فرق میکند زیرا نشان هیبتکه آهسته آهسته رشد کرده و به جوانی

نزدیک میشود صورت نوا پش هیجانات را چنانکه کلتور و تقابلت جا معه مربوطه اش ایجاد میکنند یاد میگیرند مثلاً ما اینرا می آموزیم که در کجا باید کج خلقی نکنیم و در چه موقعی با صدای بلند خنده راسرندیم اما مشکل عهد هر کدام ما این است که ماهمیشه نمیتوانیم خود را از تاثیر هیجانات مختلف کاملاً برگزینیم و داریم و بعضاً چنان اتفاق می افتد که هیجان بر عقل و منطق غلبه حاصل میکند و با نتیجه سلوک کی از ماسر میزند که بعد ها پشیمانی بار می آرد. چنانکه هیچ معلولی بر علت نیست سلوک



در حالیکه سی سال از عمرم میگذرد والبته بگفته بعضی ها سرد و گرم روزگار را هم چشیده ام ولی تا هنوز موفق نشده ام که به یگانه آرزوی خویش برسم.

شاید پیر سید که این چه آرزویی خواهد بود که برای من این قدر مهم و با ارزش است. به شما معلوم است که سعادت و خوشبختی یک انسان زمانی میسر میسر گردد که تشکیل خانه و خانواده را داده و این کانون آرام خانوادگی است که انسان را جرئت می بخشد تا در وظایف خویش هر چه بیشتر سعی نموده و برای مردم و وطن خویش مصدر خدمت گردد. ولی افسوس که من از این کانون محروم هستم

نامه های رسیده

دوستان و بهر شکلی که استعداد در ایشان سراغ میشود به مردم مملکت خود مصدر خدمت می شوند.

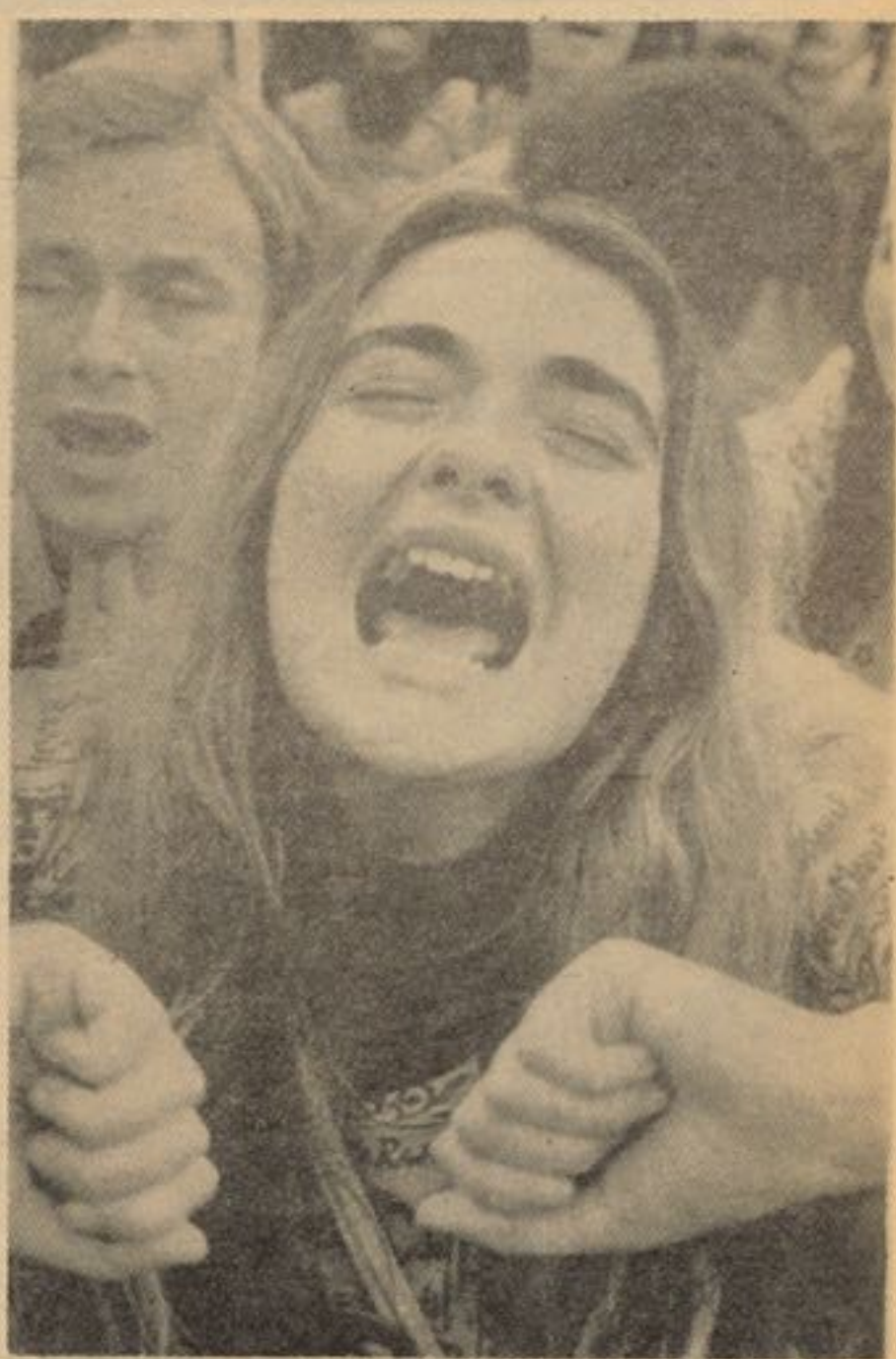
پیغله سیمیا از ولایت مزار:
نامه شما به اداره مجله ژوندون رسید امیدوارم که همکاری بتا نرا با مجله ادامه بدید.

بناغلی زلمی از شهر نو:
مضمون شما به اداره مجله رسید اگر کمی بیشتر مطالعه کنید مضامین بهتر خواهد نوشت به امید موفقیت شما.

بناغلی علییور (اخگر) متعلم صنف یازده لیسسه صنایع کابل نامه شما به اداره مجله رسید از همکاریتان تشکر اینهم قسمتی از نوشته شما.

در جا معه چون افغانستان که تازه در راه ارتقاء قدمی بجلو برداشته است نقش جوان و روشنفکر بیشتر از همه احساس میشود.

جوانان با درک مسؤلیت های اجتماعی خود آراسته با او صافی منحیت یک جوان واقعی سعی نمایند تا در هر موقعیت که قرار





جوان هنر سندن

توفیق فیاضی جوانی که در جشن جمهوریته منعقدله لیسله غازی بالجرای کنسرتی بافتخار جمهوریته جوان ما مورد استقبال شدید.



تماشا چیان قرار گرفت . اوعقیده دارد که هنر موسیقی و آوازخوانی را در خدمت جمهوری جوان و بالآخر بخدمت مردم نجیب کشور بکار اندازد.

اوکه هجده سال دارد و اینک در سن ۱۲ لیسله غازی مشغول فرا گرفتن تحصیل است تا حال چندین آهنگ سروده و میخواهد بزودی آهنگ صدای آبشار خود را با چند ترانه دیگر در رادیو ثبت نماید.

توفیق فیاضی در جشن جوانان که به افتخار جمهوریته در لیسله غازی ودر پوهنتون کابل دایر شده بود کنسرت هایی اجرا نموده است. او که طرفدار تدویر پورد های مسلکی در فن موسیقی و پیشبرد امور تدویر این رشته برای جوانان است امیدوار است تا در پرتو نور درخشان جمهوری

بقیه در صفحه ۵۷
صفحه ۴۷

صنعت ماهیگیری



صنعت ماهیگیری هم زمان بادیکر صنایع در کشور های اروپایی پیشرفت قابل ملاحظه نموده است. یک تعداد زیاد مردم به این شکار

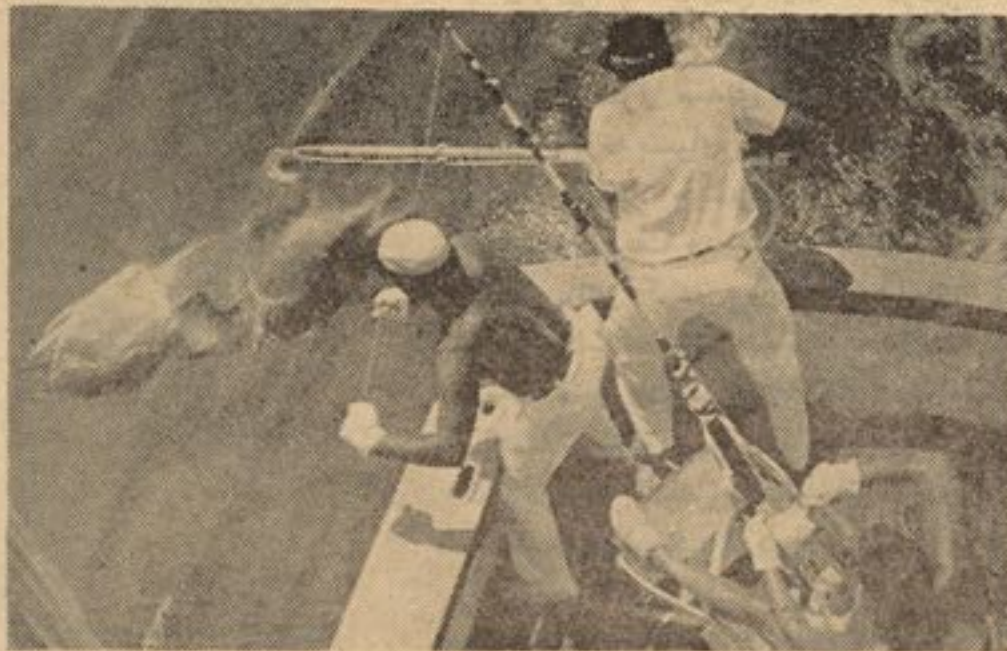
علاقه گرفته بعضی برای تفریح و برخی برای امرار معاش به این کار دلچسپی گرفته و به آن مشغول اند.

شکار ماهی نه تنها توسط گروه های کوچک از ماهیگیران صورت میگیرد بلکه یک عده از اشخاص در این راه سرمایه گذاری نموده و با کشتی و وسایل مدرن امروزه توانسته اند با بریکه های بکار بیاندازند.

این فابریکهها نه تنها ماهی هارا بصورت (کانزرو) به بازار عرضه میکنند بلکه از روغن و استخوان آن نیز در صنایع مختلفه کار میگیرند. واز فروش آن مبالغ هنگفت و قابل ملاحظه ای بدست می آورند.

در عکسها شما سه نفر از ماهیگیران رامی بینید که به شکار مشغول اند.

بقیه در صفحه ۵۷



موقعیکه ماهی بزرگی را با وسایل ساده دست داشته شان از آب بیرون میکشند

که اگر انسان خوشبخت است واز بدگی لذت میبرد و با خیال راحت به حیات خوش خانوادگی خویش ادامه میدهد تنها با داشتن پول ثروت، خانه و موتر نبوده بلکه بحادث نظر، توافق روحی، داشتن حسن اعتماد به نفس و وظیفه شناسی است که خانواده را خوشبخت میسازد و آنها را امیدوار به زندگی آینده میسازد. من این چند سطر را برای آن تو شتم تا خانواده هاییکه با چنین کارهایشان که خلاف قانون شریعت و قانون مدنی است متوجه اعمال خود گردند و نگذارند که حیات وزندگی آنها را ، که میخواهند زندگی آبرو مندانه را برای خود تشکیل دهند واز نعمت گرم خانوادگی بهره مند و برخوردار گردند محروم شوند.

امید است با نشر این نامه فامیل هاییکه باعث بدبختی فرزندان شان میشوند متوجه اعمال خود گردیده و بیشتر ازین مانع تشکیل خوشبختی آنها نشوند.

م - ن از کنز

بنامغلی احمدولی از لیسله حبیبیه:

نامه شما به اداره مجله ژوندون رسید انتقاد شما در مورد فیشن ومود های ناپسند که امروزه اوج دارد بجا بوده امیدواریم آنها را که از این چنین مودها پیروی میکنند جدا خود داری نمایند. درانتظار نامه های بیشتر شما.

پیقله زرغونه از لیسله آریانا:

نامه شما که عنوانی مدیتریت مجله ژوندون تحریر یافته بود به اداره مجله رسید. موضوعیکه شما انتخاب نموده بودید بارباردر مجله چاپ شده است.

امیدواریم که با مضامین جدید و جالب همکاریتان را با ما ادامه دهید.

سزای بانقلاب بقیه

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیروخته دهد، اما ایلابنت خواهر رای از تغییری که در زندگی برادرش رونما شده ناراحت میشود. و بسید ن مایتلند پیروخته خوا هس می نماید مقرری برادرش را قطع نکنند اما مایتلند تقاضای او را رد می نماید - ایلامایوسانه باجانسن اتاق مایتلند را ترک میکند از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سنند می شود.

دیک که تا آن دم نمیدانست دوستش اصلا خانواده ای داشته باشد فوق العاده ناراحت شد و با احساس مناسف همدردی اظهار داشت : من بسیار

متاسفم دیک آعی کشیده گفت : آری مشکلی برای من پیش آمده و اگر خواسته باشید بشما شرح میدهم. مادموازل بنت یک لحظه ما را اجازه مید هید؟ دیک از جایش بر خاسته همراه الکران شد الکران باهیجان ولی آهسته گفت : در ساعت یک صبح در عمارت لارد فارمیلی دزدی شده است و بقیه ها کاپی قرار داد را ربوده اند .

ایلا دزدانه تغییرات قیافه دیک را میدید . اما طوری معلوم میشد که مطلب اظهار شده از طرف الکران کلام تأثیری بالای او نکرده باشد دیک دو پاره به طرف میز پر گشت و اظهار داشت : متاسفم که باید شما را ترک کنم موضوع الکران مرا وادار میسازد که در شهر باشم .

نگاه دیک به نگاه تأثر بار ایلابر خورد که تلافی از کف دادن چندین ساعت را مینمود . دیک به سرعت خدا حافظی کرده حرکت نمود. در داخل موتر الکران شروع کرد به گفتن تفصیل واقعه :

- لارد فارمیلی روز اخیر هفته را در عمارت خود در داخل شهر سپری میکرد .

جان بنت که تمام ساعات عصر را از مهمانان بدور مانده بود برای رفع تشنج مفید نا بست نشد او ضمن صرف چای بمنظور رفع حالت کسخت مجلس اظهار داشت : بدترین وجهه در شغل وکالت دفاع اینست که او نمیخواست اصلا به این شغل دست بزند احتمالا این مذاکرات بی نتیجه را در ذهن خود حک میکند.

دیک پیش از آنکه شروع بحرف زدن کند، پارچه نان را مسکه مالیده سپس اظهار کرد: من بطور قطع حافظه خوب دارم که در مواقع مشکل وحالات بحرانی بمن یاری میکند . رای دفعتا از جایی که نشسته بود دور خورده فاتحانه فریاد زد: آنجارا ببینید. ملاحظه فرمائید که سردسته جاسوسان اودر آنجا ایستاده است. الکران وفادارش را تماشا کنید.

تا تمام

یافت وضع رای همچنان خصمانه باقی ماند دیک کوشید فضای بهتری ایجاد شود پس از چند نوبت آزمایش سریع وتلاش بیپوده برای تغییر دادن وضع او گاردون از کوشش خود دست کشید حتی حضور جان بنت که تمام ساعات عصر را از مهمانها به دور مانده بود برای رفع تشنج مفید ثابت نشد که سری نزد شما زده احوال تان را بگیرم.

جان بنت غم غم کنان به رای گفت چوکی خود را به آقای سر جنت الکران بگذرد . الکران حرف بنت را تصحیح کرده مفتش بگوید . عجیب است بسیاری از مردم تصور میکنند من سر جنت شده ام نه از شما تشکر می کنم نه میخواهم ایستاره بمانم. داشت : ترفیع شما عده زیادی از قاچاقچیان و کیسه بران را بو حشمت انداخته است آقای الکران .

الکران جواب داد : آری مخصوصا اماتور ها را ترسانده است و آنگاه با فروتنی به حرفش ادامه : در غیر آن ارتقای من به یک رتبه بالا تر هیچگونه سرو صدای تولید نکرده است علاوه بسیار بوکسر های بی عرضه هم پیدا میشوند که از طریق تهدید و تخویف و دستبرد ها زندگی شانرا تامین کرده و هم بسیار زنهای جوان و قشنگ پیدا میشوند که سالون های قمار و دانس خانه هارا اداره میکنند... خون بصورت رای جمع شده الکران در ختم کلامش منتظر جواب رای نشد و متوجه دیک گاردون گردید .

«جناب رئیس من ما یلم هفته دگر یک روز مرخصی بروم آیا چنین چیزی امکان دارد؟ یک ناراحتی کوچک فامیلی دارم.»

دارد پس چرا نام مستعار برای خودش اختیار کرده است .

ایلا نمیخواست دیک گاردون را به اسم آقای گاردون خطاب کند و همین مطلب باعث خوشحالی فوق العاده دیک گردید . زیرا دیک متوجه شد که رفتار ایلا بسیار صمیمانه است . ایلا جای را به روی چمن ترتیب گرفت یک روز گرم و آفتابی بود ایلا دیک و جانس را دو معاون جدی

احساس میکنم که پدرم از تمام جریان باخبر باشد . او تقریبا شب گذشته را در بیرون منزل گذشتاند و من تا وقتی بیدار ماندم که او بخانه برگشت رنگ از صورت پدرم پرواز کرده بود و حکایت کرد که تمام ساعات شب را پیاده گردی کرده است از روی گل ولای که به موزه هایش چسبیده بود ، میشد به حر فهایش باور کرد .

احساس میکنم که پدرم از تمام دیک اظهار داشت : گرچه من راجع به پدر شما معلومات ندارم و اوشان را درست نمی شناسم ولی با اینهم باور نمی کنم آدمی باشد که هر گاه مطلبی راجع به برادر تان بداند آنرا با سکوت تحمل کند . راستی چرا برادر تان نسبت بمن رفتار غیر دوستانه دارد ؟

ایلا سرشرا تکان داد: نمیدانم رای دفعتا تغییر کرده است تصور میکنم اساس این تغییر او همین زندگی جدیدش باشد. اگر اوشغل آبرومندی



د خاورې سره مينه

سخي، انتظار

د خاورې سره مينه

دغه سپيڅلې ټاټوبي چه د هغې په غيښ كښې انسان لوی شوی اووډه كړې وې ، دهغې په سينه كښې يې خا پورې كړې وې ، دهغې مقدسي خاورې دپاسه چه يې د قدم وهلو چم ياد كړې وې او په هماغه فضا كښې يې تنفس كړې وې واقعا پري زيات حقونه لري ، هماغو مړه حقوق چه ميندلي او پلرونه يې په خپلو زامنو او لوني لري .

دولس گڼ كور ، شريكه مينه (هيواد) دې ، دهيواد په فضا او هوا كښې مونږ هست شوي يو ، زمونږ دروزني زانگو دغير تونو دلپزو لو ټاټوبي دعزتو نو او وياړو نو مركز همدغه خوږ (وطن) دې چه زمونږ پت گڼل كېږي او زمونږ دهغه پت ساتلو لپاره خپله هستي قربانوو . لسوي احمد شاه بابا سره ددې چه لوی فتوحات يې كړې او په هغه وخت كښې چه په كامله بريالي توگه د مرهټو لښكري ته يې ماتي ور كړې نو نشي كولى چه خپل وطن هير كړي ، خپله يې هلته دې مگر په سترگو ، سترگو كښې يې دپښتونخوا دلور و غرونو عظمت ترسيمېږي ، نو ځكه وايي چه :

د ډيلي تخت هير و مه چه را ياد شي .
زما دښكلي پښتو نخوا دغرو سرونه

په افغاني كلتور كښې د خاورې سره مينه ډيره ژوره فلسفه او لرغوني تاريخ لري افغانان د تاريخ په اوږدو كښې ښودلي چه دنړي ډيرو باقوتو او مغورو هيوادونو ته يې دمقابلې په ډگر كښې ماتي ور كړې دي . ديوناني اسكندر دعظيمو لښكرو په لاره كښې موانع دچاله لاسه پوره نه وه خو دلته يې غاښونه لوښيد لي دمغولو وينې دلته توي شوي دي او دلوبي برتانيي استعماري فوځو نوته دهمدي خاورې زامنو ماتي ور كړه ،

هيواد بيرته پاتي او زمونږ دټو لي ژوند دنورو خلكو له ژوند انه خخه وړان خراب اود زړه سوي وږ دي . مونږ بايد پخپله پر ځان باندي زړه سوي وكړو ، دخان علاج پخپله وكړو دا احتياجي شپي ورځي مو ډيري تيري كړې دي ، د هر چا خخه مو پورونه آخستي ، دو مړه پور وږي شو چه خلاصول يې گران ښكاري اوس نو بايد پخپله مټي راو نغاړو او دخپل كار محصول په خپله وخورو خوندي تري واخلو او ژوند ته رنگيني وركړو .

د خاورې سره مينه او علاقه دا ، ايجابوي چه واقعا خپله مينه ورته ثابت كړو دتيرو زمانو دو يارو نو ، او افتخارا تو په ساتلو سره بايد دغه دويارني پانگي زياتي كړو ، صرف

په هغو باندي اتكا او اكتفا دسليم عقل وجدان نه مني ، بلکه دحساس انسان تقاضا د لازياتو افتخاراتو د گټلو او لاسته راوړلو پسې تلوسي كوي اومونږ بايد دعصر دايجا باتسو سره سم بيا هم خپله مينه ثابت كړو اوددې ثبوت لپاره د جمهوري نظام عظيم بدلون چه دهر راز ابتكار لپاره مخه خلاصه كړې ددې اثبات لپاره هم په ښه توگه زمينه مساعده كړې چه دژوند انه په مختلفو ساحو كښې زمونږ وطنوال سهم شي اودا بيرته پاتي هيواد دعصر دكاروان سره يو ځاي كړي .

دسر ښندنې اوسني تعبير دادې چه دخپلو شخص گټو خخه داجتماع دبهبودي لپاره تير شو ، د دولت د

او دا ټول پري او برم د خاورې سره دميني او مقر طي علاقي خخه سر چينه اخلي دخاورې سره مينه اوس زياتره ددې مستلزم دي چه له يوي خوا يې په سا تلو كښې قربا نيو ته تل تيار او سو او له بلي خوا يې آبادي ، وداني ، شهريت او معرفي لپاره خولي تويي كړو زيار او زحمت وباسو .

اوس چه په هيواد كښې دجمهوري ښكلي او په زړه پوري نظام ټينگ دي دهر افغان وظيفه ده چه په صداقت او پوره پاكي سره د هيواد آبادو لو په لوی نهضت كښې برخه واخلي دانظام هر چا ته واك وركوي چه تروسي وسي پوري ددې سپيڅلي خاورې خدمت وكړي او دټو لني په وړاندي خپله انساني او افغاني دنده تر سره كړي .

د خاورې سره مينه ، عشق او علاقه ددې مستلزم دي چه خود غرضي او خود پرستي تر پښولاندي كړي ، وطنوا لوته دضرر رسو لسو مفكوره له ماغزو خخه وبا سو او د يوگي ژوند ، عالي مفكوري په پيروي ددې بيرته پاتي وطن داعتلا لپاره گټور خدمتونه وكړو .

دخاورې سره مينه داغو اړي چه لاس ترزني لاندې كښيښو ، طلايي وخت هسي بي گټي له لاسه ورنكړو دژوند دهرې لحظي خخه اعظمي استفاده وكړو دخداي درضا او د خداي د مخلوق د رضا په لاره كښې هلي ځلي و كړو سپيڅلي وجدان په پيروي دقوي عزم او ايمان په تكل په مشكلاتو باندي بري ومومو ، نور دچا دايبغورا ونه منو چه زمونږ

گټورو پلانونو دتطبيق لپاره لار ه اواره كړو او په كړندي ډول مگر په كامل تامل او تفكر سره دپا خه نصايمو لپاره عملي جامه وړ واغونډوو . دپيغلو ، ميرمنو ، ځوانانو او سپين زيرو وظيفه ده چه ددې خاورې د اراد تمنو غږو په حيث په هره څانگه اوهره وظيفه كښې چه وي ، بهرسمي او غير رسمي موسسا تو ، شخصي تشبثاتو بالاخره په هر ځاي او موقع كښې چه وي اوهر څو مړه قدرت چه لري ددې مقدسي خاورې دنښكني او ددې ټولني دفلاح ، روښاني آيندي او پرمختگ له پاره خپله وسه ونه سپموي .

يقين دي چه نوي نظام زمونږ په كالبوت كښې نوي روح پوو كړي او ددي ساه پښوو نكي كلمي (جمهوريت) په رڼا كښې زمونږ ټول حساس او پوه وطنوال خپلي دندې پيژ ندلي او ډاډه يو چه په گڼه كوښښ او خو اړ خيز وهمكار يوله پر كته به لهخيره سره داوطن آباد او خلك به يې ښاد اوسي

دادې دپښتو دفولكلوريكو ادبياتو له آرتي سيني نه دخاورې سره دميني شو په زړه پوري لنډي دهمدي ارزو دسر ته رسولو په تكل گرانو لسو ستو نكو ته وړاندي كوو چه خپله تنده پري ما ته كړي .

وطن زما دتن جامه ده دتن جامه به لكه گل غونډي ساتمه وطن مسي - بسن دي د سرو گلو - زه يې بلبل دگل پر بڼ ناري وهمه وطنه زيږي مي در باندي چه ټول ځوانان دي پر نامه سر ور كوينه

وطنه ستا په مينه مسست يم كه ستا په مينه مي سر ځي لويي به كړمه

عرض تبریک

منسوبین د افغانستان بانک بهترین

تبریکات خود را بمناسبت حلول عید

سعید فطر بحضور موسس جمهوریت و رئیس

دولت بنا علی محمد داود و کافه ملت نجیب

افغان تقدیم میدارند .

چگونه میتوان از تسمم جاو گیری کرد؟

طبیب ژوندون به شما

مشوره میدهد

برانشیت چه نوع مرض است؟
محمد اسلم از مزار شریف

پرسنده عزیز!

برانشیت عبارت از التهاب
تصببات است که این التهابات در
ششها بوجود می آیند که اکثراً
از اثر سرما خوردگیها بوجود می آید.
این مرض بصورت حاد و مزمن
میباشد.

تداوی مرض برانشیت از نظر
اهمیت مرض و وظیفه طبیب است
و خود سرانه پر داختن به تداوی
علاوه از اینکه نتایج وخیمی بر ای
مریض تولید می کند نتیجه هم بدست
نمی آید.

تینیا چه نوع کرم است؟

محمد اسحق

کرم تینیا یکنوع کرم های هموار
واستوانه ای شکل میباشد که
بعضی شان پرازیت های انسانی
و بعضی دیگر آنها پرازیت های
حیوان را تشکیل می دهند این کرم
ها بشکل کاهل یا شیفره باعث
امراض گوناگون می گردند.

کرم های تینیا انواع مختلف دارند.

سوی سرم در وقت شانه زدن
می ریزد. لطفاً علت و تداوی آنرا
معلومات دهید.

عبدالرسول

ریختن موی سر علل زیاد دارد
ویکی هم استعمال صابون های مختلف
است.

بہتر است شما نزد یک متخصص
جلدی مراجعه نمایید تا علت را
پیدا نموده بصورت اساسی تداوی
نماید. تداوی ها خود سرانه نتیجه
منفی بار می آورد.

شرایط غیر صحیحی محافظه میگرد
بعد از ۱۲-۲۴ ساعت بوجود آمده
و بزودی در شخص تاثیر می بخشد.
در صورت بروز حادثه تسمم از
همه اول تر مریض را باید بدکتور
معالج رسانیم تا هر چه زود تر
در رفع آن اقدام گردد.

برای صرف کردن آماده ساخت .
۳- غذای کانسرو شده را بعد از
باز کردن قطعی آن باید دقیقاً مشاهده
نمائیم تا بوی و رنگ آن تغییر
نخورده باشد.
تسمم از اثر مواد فاسد شده
غذائی مخصوصاً غذاها می که در

تسممات عبارت از حوادثی است
که بعضاً در اثر خوردن بعضی غذاها
و غیره که دارای مقدار کم و یا زیاد
مواد سمی باشند بوجود می آید.
اکثراً استعمال دواها به مقادیر
زیاد نیز بدون مشوره دکتور
تسمم را بار می آورد. منشاء
تسممات طوریکه ذکر شد مختلف
بوده و در اثر استعمال دواهای خود
سرانه، میوهجات و غذاهای غیر صحیح
و آبهای کثیف تولید می گردد.
اعراض و علایم تسممات از همه
بیشتر علایم معدی معانی، درد های
شدید بطن، استفراقات، اسهالات
و ضعف عمومی بوده و انواع مختلف
دارد که ازان جمله چند نوع آن
ذکر می گردد:

۱- تسمم غذائی:

این نوع تسممات در اثر خوردن
غذاهای غیر صحیح و مخصوصاً
میوهجات و سبزیجات که مطابق به
شرایط صحیح شستشو نشده باشد
بوجود می آید. نقش مهم تر در این
تسممات خوردن بعضی از انواع
سمارکها تشکیل می دهد.

علاوه بر آن خوردن غذا های
کانسرو شده مثلاً گوشت و غیره
نیز بعضاً باعث بروز تسممات می
گردد. زیرا باسیل های مرضی در آن
بعد از باز شدن بفعالیت آغاز نموده
و غذا را فاسد می گرداند. پس
برای جلوگیری از این نوع تسممات
کسانی که غذا های کانسرو شده را
صرف می نمایند باید نکات آنرا
در نظر داشته باشند:

۱- بعد از باز کردن قطعی باید
غذای محتوی قطعی بصورت فوری
صرف گردد.

۲- اگر مقدار غذای داخل قطعی
زیاد باشد در انصورت بهتر است
بعد از باز کردن قطعی فوراً آنرا
در بین ظرف شیشه ای انداخته و

آیا وزن بدن شما نور مال است؟

وزن بدن یک شخص نور مال چه اندازه باید باشد؟ نزد بعضیها فور
مولی وجود دارد که می گویند باید وزن بدن مساوی با اندازه قد (به حساب
سانتی متر) منفی صد باشد. در حالیکه این عملیه تنها برای اشخاصی
که به سنین جوانی قرار داشته باشند و دارای وزن متوسط بدن
باشند حساب شده می تواند ان نشمنند ان اتحاد شوروی
برای معلوم نمودن اندازه حقیقی وزن می کنند که ازین قرار است:

وزن نور مال مساوی قد به سانتی متر ضرب در حجم دوره سینه بر
۲۴۰ میباشد.

موتور تیز رفتار برقی



در یکی از شفاخانه های سوئیس برای انتقال مریضان و سا مان
شفاخانه موتور تیز رفتار برقی مخصوصی بکار انداخته شده. این
موتور برقی امور مربوط به ارتباط بین اداره مرکزی و تمام سرویس
های طبی شفاخانه را با سرعت انجام می دهد.

تکنه ها

آنچه يك دختر ميگويد مهم نيست، مهم آن چيزي است كه او زير لب آهسته زمزمه ميكند.

- نگه داشتن دختر و معامی مشکل است.
- من دو زمان گريستم دفعه اول وقتي كه خودم از دواج كردم و دفعه دوم وقتي كه دخترم از دواج كرد دفعه اول بحال خود گريستم و دفعه دوم بحال دا ماد م .
فر ستند: م، ق صاعد

گفتارگاه

فانتیزي خارجی
نوشته پيتر نزاكو موف

ترجمه غالمغالی

آرام و غریبانه

نمایش های يك پرده یسی حتی در کنسرت ها و لسی وضع او در برابر مدیر مسؤل مثل سابق بود، با همان بالا پوش و همان بوت ها و همان قیافه و نگاه گریه آلود وارد دفتر میشد و نوشته را روی میز مدیر مسؤل میگذاشت.

در یکی از روز های زیبا و آفتابی مدیر مسؤل مجله در کوچه هادنبال خانه کرایبی میگشت، خانه سابق نمناک بود و او را مریض ساخته بود. در یکی از محلات اعیان نشین در مقابل خانه قشنگ و کاکرتنی دو منزله که بسبب عالی رنگ شده بود يك موتر تیز رفتار آخرین مودل برنگ خا کستری ایستاده بود و در عقب جلو موتر قهرمان آرام و فقیر فانتیزي مایعنی همان کسی که با گردن کج و چهره اندوهناک مضمون می آورد نشسته بود، مدیر مسؤل و قتی که او را دید تعجب کرد، چشم های خود را مالید، آیا چیزی را که میدید حقیقت داشت...؟ آیا این همان نویسنده تازه کار فقیر و آرام است که سه شکم را نان میدهد و بیکار است؟ مدیر مسؤل گفت: نه... ناممکن است، این شخص حتما کددام آدم بقیه در صفحه ۶۰

سخت است بخصوص اگر آدم پول نداشته و میرائی هم برایش نرسیده باشد، در جلسه هیات تحریر مجله مدیر گفت:

کدام چیز مخصوص و فوق العاده ای نیست... ولی نو یسنده آن تهیدست و بیکار است، وضع اقتصادی او درهم و برهم است... سه شکم را نان میدهد... اگر اجازه بدهید در یکی از صفحات آخر آنرا نشر میکنیم.

سه روز بعد مضمون مذکور چاپ شد، بعد چند نوشته دیگر ولی نویسنده دیگر آن آدم خاموش و آرام سابق نبود در هر جا میدیدی حضور داشت، در تیا ترها، مجمع عمومی نویسنده گان، در اتحادیه نویسنده گان، در شورای مرکزی سناریو نویسان، در کنار رژیسور های فلم و تیاتر در کمیته انتخاب

گوشه میز مدیر مسؤل میگذاشت، بعد با نگاه های پر از التماس به مدیر مسؤل نگاه میکند. مدیر مسؤل نوشته های او را بر میدارد و میخواند، میگوید:

- هوم... خوب... آنقدر بد نیست... به هیات تحریر می سپارم تا نظر بدهند، اگر موافقت کردند نوشته های تا آنرا چاپ میکنیم.

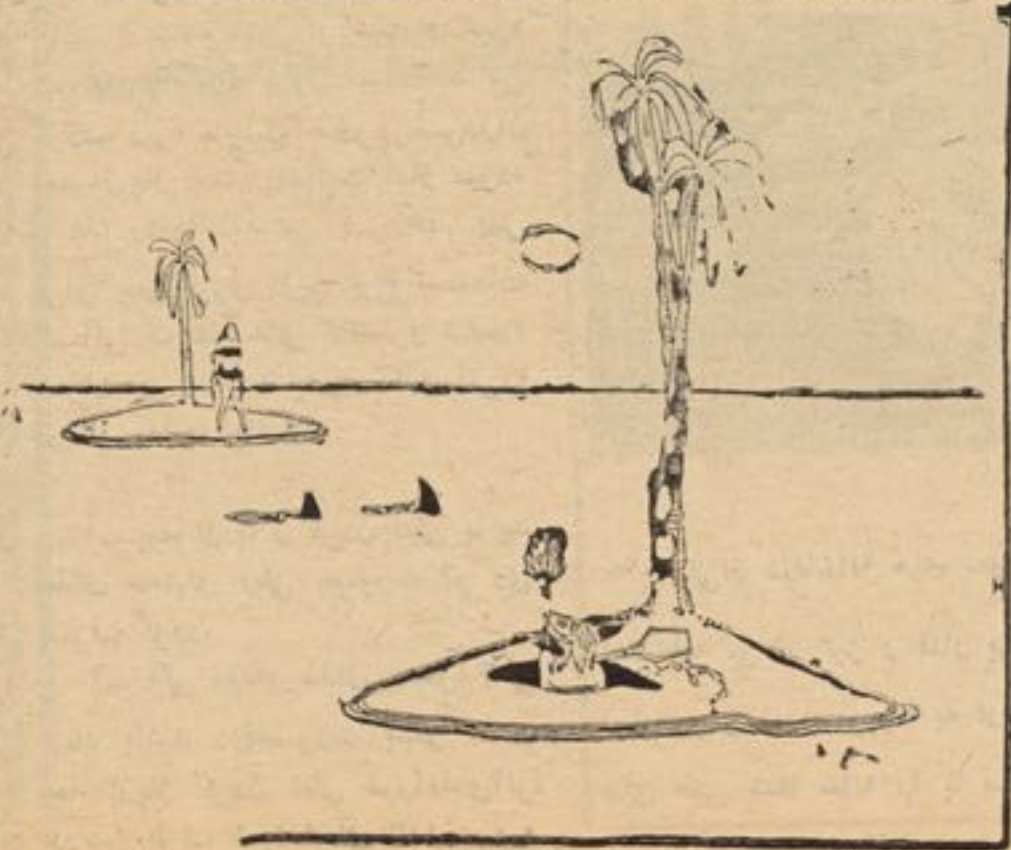
قهرمان داستان ما با چشمانی که هر لحظه انتظار ریزش اشک از آن برده میشود بطرف مدیر مسؤل دیده می پرسد:

- تشکر مدیر صاحب... تشکر از اینکه چاپش میکنید... من قبلا تشکراتم را اظهار میدارم... میدانید... من بیکار هستم... همین یگانه مدرک عایدات برای من خواهد بود... زخم هم يك اندازه مریض است... سه طفل دارم... سه شکم که ازمن نان میخواهند... در کدام گوشه مجله اگر جایی برای نشر این مضمونك پیدا کنید... فرق نمیکند که حتی در صفحات آخر مجله باشند... من پشت این حرفها نمیگردم.

مدیران مسؤل مجلات و جراید معمولا آدم های سختگیری هستند. انسان بعضا تصور میکند که قلب شان از سنگ ساخته شده زیرا با استعداد های جوان، خام و مزاحم رویه خشنی دارند و لی چه میشود اگر به این بیچاره کمکی شود...؟ مدیر مسؤل تصمیم گرفت نوشته هایش را چاپ کند، همیشه زیر تاثیر وضع پریشان او نوشته ها یش را چاپ کرده بود. با خود میگفت بیکاری

مردی آرام تر و شکسته نفس تر از او نمیتوان پیدا کرد، در هیچ جایی کار نمیکند، او تمام قوای ناچیز خود را وقف هنر و مخصوصا ادبیات نموده است، او خودش با علاقه زیاد اعتراف میکند که قوای او ناچیز بوده، قدرت آنرا ندارد که به اوج ترقی و سر منزل مقصود برسد، بلکه هنوز روی تپه های کم ارتفاع و همواری های جهان هنر قدم میزند. ادبیات از نگاه او به نا بغه ها ضرورت ندارد. بلکه استعداد های متوسط و حتی ضعیف مثل او برای ادبیات کافی است. او در مراکز ادبی، تیا ترها، کمیته سناریو نویسان و غیره دیده نمی شود، میگوید: مرا چه کار است به جا های عجیب و در میان بزرگان قرار گرفتن.

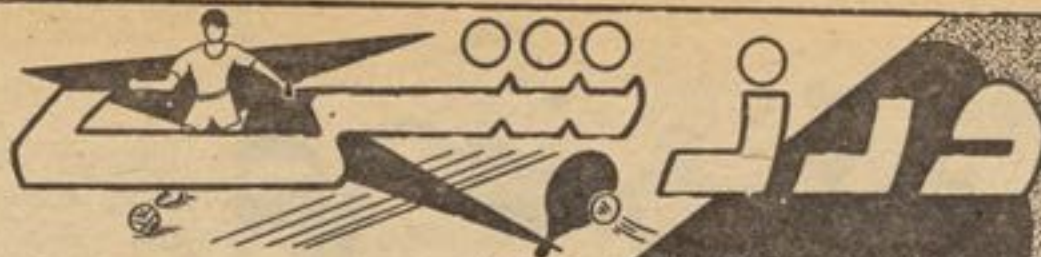
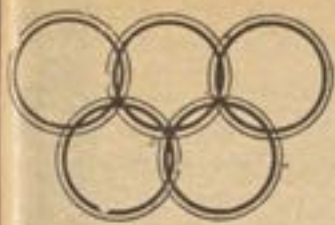
محل مورد نظر او اداره جراید، مجلات روزنامه ها هفته نامه ها ماهنامه است. گرچه هنوز به شهرت نرسیده. حالا بیانیید فعالیت های قهرمان خود را از نزدیک مشاهده کنیم او خیلی با احتیاط، آرام و خمو شانه وارد دفتر مدیر مسؤل میشود و بادهن نیمه با ز و متبسم از اینکه مزا حم شده است وقت گرانبهای او را تلف کرده است معذرت خود را با جملات نرم و پراز ملاطفت اظهار میدارد. بالا پوشی بتن دارد که آرنج ها یش از شا ریدگی آستین آن بیرون بر آمده کری های بو تشکج شده و بتلوش رنگ اتو را بخود ندیده است، آدم فقیر آرام و محتاجی بنظر میرسد، از میان بکس چرمی رنگ رفته خود کاغذ ها را بیرون میکشد آنرا در



بدون شرح

عرض تبریک

شرکت سهامی میوه پاکی پروان عید
سعید فطر را به پیشگاه بانای و موسس
نظام نوین جمہوریت افغان
و کافہ هموطنان گرامی تبریک
عرض نموده، ترقی روز افزون
کشور عزیز را تحت قیادت
رئیس دولت و صدر اعظم
شاغلی محمد داؤد از بارگاہ
ایزد متعال استدعا
مینمایند



ورزشکاران لیسه عایشه درانی



والیبالست های لیسه عایشه درانی

وقتی انسان داخل اداره لیسه عایشه درانی میگردد، یگانه چیزیکه توجه را جلب مینماید الهامی است که در میان آن چند عدد کپ بازوق و سلیقه خاص گذاشته شده. در نخستین دیدار انسان بیاد روز های می افتد که ورزشکاران ما تشویق می شدند و بعد از موفقیت کپ های رامی گرفتند، به آن میبایستند خوشی ها میکردند و جشن ها می گرفتند، ولی درین چندین سال اخیر وضع ورزش طوری بوده که همه جزء مایوسیت ورزشکاران چیز دیگری بیاد نیآورده، و هر روز یکبار بر عمر ورزش در کشور گذشته بدون آنکه قدمی بسوی پیشرفت بگذارند کامی به عقب گذاشته و چندتن ورزشکاریکه در یک لیسه موجود بوده همه زاده ذوق و علاقه ورزشکاران بوده که به میدان حاضر شده تمرین نموده و از یکسو صحت خویش را خوب نگه داشته و از جانبی هم وقتی کدام مسابقه از طرف مکتب گرفته شده افتخاری به مکتب خویش کمایی نموده.

خوشبختانه اکنون وضع قسم دیگر شده و بخود رنگ و رخ قناعت بخش گرفته چون نهال های امید دران غرس شده که آرزوی چیدن ثمرش راهمه کس یقین دارد و میدانند که این سو یا و گان کانون علم و معرفت روزگاری به درختان انبوه تبدیل شده مورد استقاره مردم کشور ما قرار خواهد گرفت.

این روزنه امید که خانه نارنگ ورزشکاران را فروزان ساخته و به همه آنها جان بخشوده همانا بر قراری رژیم جمهوری

است میبایست از بد و نامیس دران در لیسه های نسوان که تقریباً بیش از سال میشود این لیسه بهترین ورزشکاران جامعه تقدیم داشته و سالهای متعددی در درانی خواهد داشت ابتدا دختران والیبال و در رشته ورزش که عبارت از باسکتبال والیبال است قهرمانان داشته و کپ ها که ولی با سقوط ورزش که در آن جنگ دختر بعضی از لیسه هادریک مسابقه صورت گرفته بود.

لیسه عایشه درانی نیز چند سالی عدم موجودیت ورزشکاران را دارا بوده و باور داشتن بهترین استعداد های ورزشی و بهترین ورزشکاران نداشت تا آنکه بعد از چند مقامات مربوط متوجه شدند که جنگ سال قبل شده و این نباید بالای سر نوشت چنانچه دوره دیگر تالیس اندازد پار دیگر و رادر لیسه های نسوان بوجود آورده و با لیسه عایشه درانی از هیچ لیسه عقب نماند و بهترین ورزشکاران را تقدیم داشته چنانچه چندین سال ورزشکاران این لیسه افتخار لقب قهرمانی را کمایی کرده اند و نیز این لیسه دارای بهترین ورزشکاران هم در والیبال و هم در باسکتبال از هیچ عقب نخواهد ماند و ورزشکاران این لیسه معتقد اند که اگر کدام سابقه میان تیم



باسکتبالست های لیسه عایشه درانی با معلمه سپورت آن لیسه

عرض تبریک

کارکنان و منسوبین فروشگاه بزرگ افغان حلول

عید سعید فطر را بحضور بنیاد علی محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم و کمیته مرکزی

جمهوریت افغانستان عزیز وارد وی غیور

و با شهامت افغانستان و کافه ملت نجیب

افغان تبریک گفته و ترقیات مزید کشور

را از خداوند معتال در پر تو نظام نوین

جمهوریت تمنا می نمایند

کا کا واینا

این خودش قدرت تمثیل خارق العاده و پر انرژی را ضرورت دارد. تا بتواند تصویر روشن از مسخ و دگرگونی شخصیتی بدهد که در مدت زمان کوتاه یعنی یکشنبه نه روز موجود مالیخولیایی، کج خلق و کسی که یک عمر از مرض خیالی و خود ساخته رنج میبرد ناگهان تغییر ماهیت داده و فردای آن با چهره خندان، سبک و خوشحال، در حالیکه آهنگ شاد زیر لب زمزمه میکند و لباسی نوری که از آن برق شادی می چهد پر نموده صبح سر میز چای حاضر میشود و با حرکات غیر منتظره اش تمام اهل خانه و مهمانانش را به تعجب واداشته بایشان مانند یک روستایی ساده و بی تکلف بر خورد مینماید.

تا همین اواخر، سینما از لحاظ اینکه نمیتوانست هنر ظرفیت تئاتر را با همه خصوصیاتش روی پرده سفید به شکلی به نما یش گذارد تا ریتم و آهنگ تئاتر آن حفظ گردد زیرا بر آورده ساختن هدف مذکور از یک هنرمند سینما که در فضای باز و آزادی عادت گرفته بود به مشکل بر می آمد، در مضیقه قرار داشت. خوشبختانه بعد از آنکه آهسته آهسته پای هنرمندان تئاتر برای بازی به محیط سینمای کشانده شده این نقیضه نیز بر طرف گردید. چنانچه در این فلم رل سونیاتوسط ایرینا کپچنکو طوری ایفا می گردد که نمایشگر یک روح سیال، زنده و حرکی دختری است که تارو پود آن با قهرمانان جاویدان ادبیات یک ملت وابسته بوده و گوینده این حقیقت است که وی نه تنها یک هنرمند جوان پاروچ عالی هنری بوده، بلکه کیفیت هنری جدید که در وی دیده میشود اینستکه:

ارزش های هنری تاریخی همراه با پر خورد آگانه خصوصیت در وجودش زیبای عالی روحی را عجین ساخته است.

در این فلم طبیعت دیگر در محدوده تنگ و تاریک پرده های نقاشی شده دکور ها طوری که در تیاتر معمول است در بند نمی ماند. در درام صحنه های حوادث در باغی بسوق ع

حادثه در نیمه شب

آنها در خاموشی انتظار کشیدند. جوزف در حالیکه تظاهر میکرد آنها را اصلا ندیده سوی مقبره یونانی آمده و در حالیکه با ترس و بی ساختمان مزبور را برانداز کرد و اندیشناک سوی آن نظری انداخت از مقابل آنها در شد. خورجین چرمی اش را روی یکی از ستون های مقبره محکم کرده و سوی سقف آن ساختمان شروع به بالا رفتن نمود. بعد روی سقف دائروی که بالای سر برید فورد ولی قرار داشت و از گاشی های گلی ساخته شده که برنگ زرد نقاشی شده بود شروع به پیشروی نمود.

تالعله که دست جوزف به سامان و آلات ضروری اش جهت ترمیم آن سقف پرسد آنجا را خاموشی وحشت انگیزی در بر گرفت. بعد او شروع به کار کرد و آواز تراشیدن و با کندن که زیاد تر شبیه به آواز چپ، چپ، چپ بود در فضای آنجا طنین انداز گردید.

لی با در ماندگی سوی برید فورد نظر انداخت. برید فورد دست او را در دستش گرفته و آنرا فشرود و گفت:

- این یکتو زجر و ظلم است. همین طور نیست؟ نظریه این کارها و افعال جوزف طوری معلوم میگردد که واقعا تراد و هر گجاکه هستی تعقیب میکند.

لی گفت:

- و این همان چیز است که من میخواستم تو باورش کنی.

و ادامه داد:

- من احساس میکنم که اوتام وقتش را در دنبال کردن وزیر نظر داشتن من میگردد. و این باعث میگردد که مراتب و دلبری شدیدی در بر گیرد.

لی گفتش را قطع کرد. انگش را روی لبش گذاشت. آوازی که شبیه تراشیدن و با کندن چیزی بود از بالای سر آنها می آمد قطع گردیده بود.

آنها منتظر ماندند.

چپ، چپ، چپ، چپ. آواز مذکور دو باره در بالای سرشان تکرار گردید. چپ، چپ، چپ، چپ.

برید فورد سوی لی لبخند زده و خود را زیاد تر به او نزدیک کرد و هر دو دستش را در دست گرفت. اوستان لی را محکم فشرده و چشمانش را به چشمان او دوخت.

او گفت:

- لی، میدانم که این جابری گفتن آن چیزی که قصد ابرازش را دارم معلی خوبی نیست و با اصلا این وقتش نیست که آنرا بگویم. اما من مجبور هستم که از این راز پرده بردارم. چیزی را که من میخواهم درباره اش صحبت کنم ماهستیم و چیزی که من میخواهم انجام بدهم عبارت از پرسیدن از تو است.

او از صحبت دست کشید. آوازی که از بالای سقف می آمد در آن لحظه برای بار دوم قطع گردیده بود. حالا از آنجا آوازی که زیاد تر شبیه به فریادونا که بود و مانند سیاه سر که اطفال میشوند بگوش میرسد. این آواز از یک درد طاقت فرسا که صاحبش گوشش میکرد آنرا به آواز شبیه بیج تبدیل کند متشاء میگرفت. خریطه چرمی که قبلا در یکی از ستون های مقبره آویزان گردیده بود بگوشه لغزیده و روی زمین افتید. جوزف در حالیکه در فضاء جریخ میخورد پیش روی آنها روی علف ها التیبه و مانند عقابی که به پشت خوابیده باشد بی نفس در آنجا باقی ماند.

لی در حالیکه فریاد میکشید گفت:

- خیلی خوب شد.

بعد روی باهانش ایستاد. برید فورد هم همین کار را کرد. لی سوی جسم بی جان که روی علف ها افتیده بود شروع به بدویدن نمود. جوزف در بی خبری مطلق به سر میبرد. چشمانش بسته بود. اما مانند شیطان که در هم شکسته باشد روی علف ها آرام گرفته بود و با مانند رب النوع بود که از برنج ساخته شده و در لباس کارگری فرورفته باشد.

لی دستش را روی پیشانی جوزف گذاشت. آهسته آهسته چشمانش که آبی بود درخشنده باز گردید.

برای چند لحظه خصومت و دشمنی از آن یک جفت چشم رخت بر بست. آن دو چشم حالا روی لی متمرکز گردیده بود. در آنها میشد یکنوع احساس را که زیاد تر شبیه بترس، عجله و راه بطف قوی بود مشاهده کرد اما شاید این نوع احساس و یا چه سره ظاهری نشانه همراه کردن لی بود و با از سقوط جوزف سرچشمه گرفته بود. بهر صورت تمام این واقعه دفعتا بشکل یک آرزوی فرعی که در آنجا وجود داشت درآمد. آرزوی که برهنه بود و آشکار. بدون راه دادن گسدم شک و شبهه لی دستش را از پیشانی جوزف دور کرد زیرا احساس نمود که دستش در حال سوختن است. لی به با برخاست و سوی برید فورد نظر دوخت.

در حالیکه آوازش می لرزید گفت:

- حالا چه کرده میتوانیم؟ (نا تمام)

ژولنون

آهنگ شب و اویز

- آیا برای دانستن آن خیلی علاقه داری؟ من میترسم که اگر این پرده طلست دریده شود و مادروشنایی قرار بگیرم، نتوانم بروی هد دیگر نظر کنم.

در حالیکه خشونت بروی مستولی گردیده و صدایش اندکی بلند شده بود دستش کمی می لرزید گفت:

- میخواهم با اصل موضوع بیبرم و لوسرانجام هر چه باشد.

گفت:

- اگر چنین است پس اجازه بده تا بنشینم. و بدون آنکه در انتظار اجازه اش باشم یالای همان چوکی که بر آن تکیه داده بودم، نشسته و با صدای آرام و یکنواخت بدون گریه و اظهار تأثر و بدون کمترین اضطراب داستان خود را اول تا آخر یکایک برای او نقل کردم. گویسی داستان موجود ناشناسی را برای موجود ناشناس دیگری باز میگفتم.

نمیدانم چقدر مدت سپری گردید تا داستانم پایان رسید. اینقدر بخاطر دارم که از او پرسیدم:

- حالا دیگر فهمیدی؟ این روشنایی خیره کننده را که من و ترا احاطه نموده است می بینی؟ آیا میتوانی بروی من نگاه کنی؟ مدت کوتاهی در انتظار جوابش ماندم. سپس صدایش را شنیدم مثل اینکه از فاصله خیلی زیادی حرف بزند بمن میگفت:

- بلی! میتوانم برویت نگاه کنم و اسانسا نمیتوانم جز تو بدیگری نگاه کنم اما آیا تو هم میتوانی بمن نگاه کنی؟ آیا هنوز هم میخواهی از من انتقام بگیری؟

نتوانستم جز با همان زبانی که یک زن

شکست خورده جواب میگویم. بوی پاسخ دهم. بدون آنکه حرفی بزیان آورم اشک از چشمانم جاری شد و پس از لحظه ای شنیدم که میگوید:

- ممکن بود پیش از آنکه این نور پیرامون ما را احاطه نماید از هم جدا شویم، اما حالا جدایی امری ناممکن است. آیا این شکست انگیز نیست که این نوری که ما را در خود فرو برده، بدتر از طلعتی باشد که از آن خارج گردیدیم؟ هیچکدام مانعیتوانیم بدون کمک دیگر خود درین روگنایی راه برویم. این پارستگین تر از آن است که بتوانی به تنهایی تحمل کنی، و برای من تیسز سنگین تر از آن است که بتوانم تنها آنرا بدوش بکشم. پس بهتر است با رستگین و کمر شکن زندگی خویش را، هر دو یکجا بدوش بکشیم.

در اینجا گفتگوی ما قطع شد. نه او چیزی گفت و نه من چیزی بزیان آوردم خاموشی و سکوتی ژرف بر اتاق مستولی گردید و هر دو ماندند. کسیکه در خوابی عاری از اصلاح فرو میرود، با چشمان بیدار در زرفنای سکوت فرو رفتیم.

امای پر زنده عزیز، صدای روح انگیز طنین می افکند و مرا از این خاموشی عمیق بیرون میکشد. سراسیمه از جا بر میخیزم. او نیز سراسیمه از جا بر میخیزد. اما بزودی آرامش خود را بازمی یابم. دو قطره گرم سرشک بر رخسار من جاری میگردد و او در حالیکه با هر دو دست بر میز تکیه داده میگوید:

- آهنگ شب و اویز! آیا واقعا هنگامیکه هنادی در آن فضای بی پایان بقتل رسید، صدایش همینطور طنین انداز بود!!

قاهره، سپتمبر، ۱۹۳۴، دکتر طوطی حسین، ترجمه اوتنگوت «پایان»

ماه مبارک . . .

یکی از علاقمندان این کنسرت ها که خود را (حمیدالله) معرفی کرد گفت:

در هر سال صرف شب های رمضان من از خانه بیرون می آیم و آن هم برای شنیدن کنسرت بعضی هنرمندان است .

سال گذشته موثر مرا از مقابل یک هتل به سرقت بردند و فرمایش که آن را پیدا کردم در حدود پانزده هزار افغانی اشیا و سامان آن را ربوده بودند . چند شب قبل غذا ی یکی ازین هتل ها که کنسرت داشت طفل کوچکم را مسموم ساخت و مشب پازهم حادثه یی به سراغم آمد و از دست یک عده مزاحمین مجبور شدم بافا میلم رستوران راترک کنم . . .

عقربه های ساعت در حدود یک شب رانشان میداد که من خسته و مانده در سرک های میرو یسی میدان قدم میزدم . در زیر نور چراغ برق دومرد نظرم را جلب کرد که پهلوی به پهلوی هم نشسته اند . وقتی به نزدیک آن ها رسیدم دیدم یکی چو کی دار همان منطقه است بایکتن دیگر . . .

در روی سرک خط های کج و بیچی کشیده بودند و بار یک و چوب مبره های ساخته گرم بازی شطرنج مانندی بودند . . .

مرد مشب های رمضان را در هر جا به شکلی میگردانند عده یی به رستوران ها و کلب ها میروند و بعضی هم روی زمین خط می کشند و در سایه روشن شب شطرنج بازی میکنند .

جاده های شهر در از دحام گرم مردم چون شب های جشن دیده میشد دوجوان بی خیال از مقابل هتل کابل می گذشتند ، آنها گرم گفتگو بودند و کمتر به اطرافشان توجه داشتند ، مقابل دروازه هتل موثر های زیادی توقف داشت . . .

شاید دعوت بود ، شاید هم محفل عروسی . . . به هر حال من به این فکر بودم که دیگر به کجا سری بزنم و خاطره یی برای شما قصه کنم که دفعتا صدای فریاد یکی از آن دوجوان سلسله افکارم را برید . عده یی به سرعت خود را به آن سورسایند و معلوم شد که حفره عمیق آبرو آنجا که همه بدون سر پوش چون چاه های خطرناکی دیده میشود ، یکی از آن جوانان را بکام خود کشیده است . بزحمت جوان بیچاره را بیرون آوردند و معلوم شد که تمام لباس های او ترشد و پایش نیز مجروح گردیده است . . .

شهر تو درین شب کمتر از شهر کهنه جمع وجوش نداشت ، روشنی چراغ های نیون هو تل ها ، از دور مردم را جلب میکرد ، دکان های انتیک فروشان همه باز بود و توریستان بی خیال درین شب ها از دکانی بدکان دیگر سر میزدند . زن و مردی که مو های زو لیده - داشتند چون لیلی و مجنون دست در گردن هم انداخته بی خیال به نگاه های حیوت باررهر وان قدم می زدند . . .

گاه گاه صدای سرفه یا گفتگویی از بچه های شوخ ، این دو سیاح بی خیال را متوجه می کرد . . .

در پارک شهر نو بر عکس دیگر اوقات کمتر کسی دیده میشد خیابان ها خلوت و تار یک . . . در چندین هتل و رستوران آنجا کنسرت هایی دایر بود و عده یی می رفتند . . .

شب های رمضان رامیتوان شب های هنرمندان و آواز خوانان نیز بنا میم ، چه درین شب ها ست که در گوشه و کنار شهر کنسرت ها دایر میشو دومرد علاقمند نیز این کنسرت ها را می شنوند .

چگونه میتوانیم از . . .

و در سر راه هدف یابی ما ، مانع و موانعی ایجاد شود ، اینها ما را خشمگین می سازد . بصورت عموم ما یوسیت ، محرومیت ، ناکامی ، تنگ حرمت و حیثیت ، شخص را به خشم و قهر می کشاند

بر علاوه این ، حالات دیگری هم وجود دارد که همه اش زمینه را برای تبارز این هیجان مساعد میگرداند . چنانکه هر گاه چندین ساعت متوالی بکار و فعالیت مشغول بوده و احساس خستگی کنیم یا همینکه خود را تحت یک نوع فشار و کشمکش روحی بیا بیم و یا صحت ما خوب نباشد و یا در همان لحظه

گرسنه باشیم در همه این حالات یک تفریش کوچک کافی است که با صلاح ما را مشغول بسازد . بهین صورت موجودیت عده حقارت و مشکلات روحی دیگر در انسان و همچنان داشتن تعصب و ذهنیت منفی راجع به یک موضوع سبب می شود که زودتر و سهل تر به خشم آئیم و در برابر یک موضوع کم اهمیت و کوچک عکس العمل شدید نشان بدیم . نا تمام

های گو ناگون انسانی نیز همه اش عوامل و انگیزه های دارد و علل بیشمار و متنوعی در تعیین آمدن آن سهم دارد . در خشمگین شدن نیز انگیزه های مختلفی ذیدخل بوده و اشخاص مختلف بنا بر عوامل و دلایل مختلف به خشم می گریند . ممکن است یک وضع بالای یک شخص هیچگونه تا نیری بسجا نگذارد اما این امکان وجود دارد که همین حالت شخص دیگر را خشمگین بسازد . یک طفل شاید از آن جهت خشمگین و عصبانی بشود که از دیگران خواهان توجه و التفات باشد و یا شاید او آرزو داشته باشد چیزی را بدست آرد ، و از آن طریق خواسته خود را در میان بگذارد . اما عوامل و انگیزه هائیکه جوانان و بزرگ سالان را به خشم می آورد متنوع تر و پیچیده تر است . مثلا اگر کسی

ما را تحقیر کند ، خشمگین میشویم هر گاه بخواهیم کاری انجام دهیم ، اما با وجود کوشش زیاد موفق نگردیم ، خشمگین میشویم و یا همینکه نتوانیم به هدف برسیم

صنعت ماهیگیری

سه نفر از شکار چیان ماهی در دریا های ممالک مختلف سفر نموده و مشغول صید ماهی ازین دریا ها شدند .

این سه نفر ما هیگیر در مدت ۸ روز تنها در آبهای گابون به مبلغ ۳۳۳۰ فرانک ماهی شکار نموده اند .

آنها با روش مخصوص که برای گرفتن صید های ماهی دارند توانسته اند بهترین ماهی های این دریا ها را شکار کنند .

جوان هنرمند

کشور به ترقیات شگرفی نایل آید و هنر موسیقی نیز همیشرا در راه بیداری مردم و سیرانکشاف اجتماعی ادانماید .

تشویق او درین راه ر فقا یش و زیبایی های طبیعی و چشم انداز شاعرانه و مناظر دل فریب این مرز بوم میباشد که الهام بخش ساز و آواز او میباشد و قلبا تشویق میشود .

بدران و مادران چرا اینطور ظالمانه در حق فرزندان تان قضاوت میکنید و او را در حالیکه طفل شیر خوار ی بیش نیست به نامزد دیگری درمی آورید ایکاش زود تر از این می توانستید فکر کنید و سعادت آینده طفل تانرا در نظر میگردانید اینک او را در دیار غربت بد یگری تسلیم کنید .

فریب خورده ها

اشکی به چشما نش حلقه زرد گفت (بزرگترین آرزو یم این است تا مردیکه اینطور مرا به حال فلاکت گذاشته و زرد گیم را خراب کرده به چنگ قانون بسپارم و دیگر این که تحصیلا تم را ادامه بد هم و با پسریکه دوستش دارم و اکنون صنف یازده مکتب است ازدواج نمایم .)

برگزیده‌های فریده هیچکال

گلتون آهسته اظهار میدارد :
 او هم می‌توانید راجع به اتفاقی که
 امروز پیش از چاشت رخ داد
 بمن معلومات بدید؟ شما هیچ
 کس و هیچ چیزی راننده و از -
 آنچه در همسایگی شما واقع شد
 هیچ نشنیدید؟
 خانم نیک وضع متفکری بخود
 اختیار کرده در حالیکه چیتها ی
 روی پیشانی اش ظاهر شد به
 اندیشه فرورفت (من صدای دور
 شدن یک موتور را شنیدم درحوالی
 ساعت ۹ بود غیر ازین دگر کدام
 موضوعی جلب توجه ام رانکرد .
 - گفتید ساعت ۹ بود؟
 خانم نیک شانه اش را تکان
 داد: (دقیقاً نمیتوانم تصدیق کنم
 که ساعت ۹ بوده باشد.)

(آه مگر شما بطور دقیقاً و قوت
 حرکت موتورها بخاطر می‌آوردید .
 خانم نیک خندیده پاسخ داد :
 معمولاً در همین ساعت از خواب
 برمیخیزم . بساعت نگاه کردم . سر
 جایم ایستاده شده بودم که صدای
 حرکت موتور رادر پیرو نشنیدم .
 - (و غیر از صدای موتور دگر
 هیچ آوازی نشنیدید و هیچ کسی
 رانیدید؟)

- (شما باز گشت موتور همسایه
 را هم بیاد دارید .
 او سرش را شور داد: من صرفاً
 متوجه رفتن موتور شدم چرا که
 کلکین اتاق خواب بطرف کا راژ
 عمارت پهلو باز میشود و من همیشه
 پنجره اتاق خوابم را باز می‌گذارم .
 (نا تمام)

بقیه صفحه ۴۵

کثلت

خوب مایه را مالش دهید تا مخلوط
 بعد نان خشک را بکوبید و از الک
 خارج سازید و در ظرفی بمانید
 سپس هر بار مقداری از مخلوط را
 بردارید و روی تخته مخصوص به
 صورت کثلت در آورید و در نان
 خشک کوبیده بغلتانید و بعد در روغن
 که خوب داغ شده باشد سرخ کنید.
 برای اطراف کثلت می‌توانید از
 بادنجان رومی ، کچالو ، گل کرم و
 غیره استفاده کنید و هر کدام را با
 آب بپزید و در روی آنها کمی مسکه
 قرار دهید. وقتیکه در ظرف گذاشتید
 کمی گندنه خورد کرده، روی کچالو
 و گل کرم بپاشید .

فلم به تحصیل ادامه داد و در سال
 ۱۳۴۷ بعد از گرفتن ماستری بوطن
 برگشت وی در دوره تحصیل چهار
 فلم کوتاه هنری ساخته است.

در افغانستان او لین کار عملی او
 تهیه یک فلم تربیوی و تبلیغاتی برای
 وزارت زراعت بود. همچنان در فلم
 روزگار قسمت اول فلم «طلبکار»
 را دایر کت نموده است.

بناغلی علیل یک فلم دیگر نیمه
 هنری و تبلیغاتی نیم ساعته برای
 انجمن رهنمای خانواده نیز تهیه
 کرده است. فلم اندرز مادر تازه‌ترین
 کار این دایر کت می‌باشد.

بقیه صفحه ۱۵

یک امید برای فردا

علم سر مایه گذاری

مشکل بزرگ و عمده در تهیه
 فلم تدارک مخارج فلم است، فعلاً
 مؤسسه افغان فلم با بودجه محدود
 خود نمیتواند کار تهیه فلم های
 هنری را سرعت بخشد، درین
 قسمت اشخاص دیگری میتوانند
 بابکار انداختن سرمایه خود برای
 تهیه فلم های هنری از یک طرف
 خدمتی مثبت و مفید انجام دهند و
 تحریک بیشتر در هنر فلم سازی
 بمیان آرند و از جانبی مواد
 کسب نمایند، تا کتون کسی بخود
 جرات نداده همچو ریسکی بکند و
 درین زمینه سرمایه گذاری نماید.
 در حالیکه نه فلم روزگار با ضرر
 مواجه شده و نه فلم اندرز مادر
 ضرر خواهد کرد.

دایر کت این فلم :

طوری که در آغاز گفتیم رژی و
 دایر کت این فلم را بناغلی عبدالخالق
 علیل بعهده داشت.

بناغلی علیل بعد از پایان
 رسانیدن دوره بکلوریا شامل وظیفه
 رسمی در دستگاه های دولتی شده
 بعد از دو سال کار در شعبه فلمبرداری
 «در قسمت مونتاژ» با استفاده از یک
 بورس تحصیلی به اتحاد شوروی
 رفت و در انستیتوت سینماتوگرافی
 بین المللی ماسکودر رشته رژیسوری
 صفحه ۵۸

بایرو و فلوت

به اروپا - جاپان - امریکای شمالی و جنوبی را حتر و مستریحتو
 سفر کنید.

AEROFLOT
 Soviet Airlines



ما شما را بیک سفر آرام از راه اتحاد شوروی دعوت میکنیم:
 اگر شما آرزو دارید از راه آسیا به اروپا و امریکا سفر کنید -
 ایرو فلوت شما را از کوتاه ترین راه بزودترین فرصت از طریق مسکو
 ارکوتسک، تاشکند و خاروفسکه به مقصد می‌رساند.
 ایرو فلوت از طریق ۱۴ بل - تاشکند - مسکو هفته دو بار
 دارد.

شنبه در واز بساعت یازده قبل از ظهر.
 پنجشنبه در واز بساعت یازده قبل از ظهر.
 ایرو فلوت خط السیر منظم و راحت از مسکو، لیننگراد، کیف،
 مینسک، سوچی و سیمینروپول به شهر بزرگ و معروف اروپا
 دارد.

ایرو فلوت پس از واز های مستقیم از مسکو به نیویارک، واشنگتن
 مونتر یال و هاوانا داشته و اکنون ایرو فلوت شما را بیک خط السیر
 بزرگ و جدید بین القاره‌وی از مسکو - به تیگاتا توسط طیاره
 های مجهز و مستریح ایلوشن ۶۲ دعوت میکند .

۴-۱ (۵۳۲)

ژوندون

اینجه

وحشت در تکراس

نابت شد که سر دسته ساد است
 هاعمین آدم ظاهرا مشفق و آرام بوده
 وقتیکه علت این همه جنایات تکان
 دهنده را از اومی پرسند وی مانند
 مجسمه بجایش میخکوب گردیده و
 با کسی حرف نمی زند. مشکل در
 اینجا است که از چه راهی میتوان
 همچو انسان ها را معا لجه کرد .
 به نیروی علم روان شناسی یا با
 استفاده از تربیت بهتر و نیکو می
 توان همچو غرایز خطرناک را رام
 نمود اگر جلو حرکات ظالمانه همچو
 کسان با نیروی علم و دانش تربیت
 روان شناسی مهار نکرد خطرس
 تهدید و تعرض جنایتکارانه این عده
 همه رادچار وحشت خواهد کرد اگر
 موضوع را دقیق تر بررسی نمائیم
 علل مصاب شدن اشخاص به
 ساد یسپ روشن میشود.

آویخته بود و درجیب بغل خودکارد بزرگی
 را مخفی کرده بود. آنها مردم را که پیش اینجه
 میرفتند تماشای نمودند ، چشمان زن و مرد
 نمناک شده بود و در گوشه های آن قطرات اشک
 جمع شده بود. مرد در حالیکه قیافه اش گرفته
 بود و ابروهای درشتش را تا بالا میکشید گفت :
 - برایش خواهم گفت که من سیار و باروت
 چه هستم .. مرا نمی شناسی ...؟ خودم
 بیست آدمم اینه ... پاون راهم آوردم، پاون
 زن کشندت را.. آنوقت ها که قتل و غارت میکردی
 از تو متنفر بودم و بالای تو فیر کردم ، میخواستم
 تو را بکشم ولی حالا تو مانند بالی هستی که همه
 در پناه آن قرار گرفته اند و دوست دارند ...
 یکبار دستت را بمن بده تا ببوسم ، بعد هر چه
 میخواهی بمن بکن .

در قلعه بگذریدند در نزدیکی هفت چاه
 اردوگاه اینجه بود تعداد طرفداران او خیلی
 بیشتر از اول بهار بود، همراهان جوانش به
 دست رفته بودند و با انداختن سنگ و ورزش
 میکردند، دیگران اسلحه خود را پاک مینمودند.
 در سایه درختی جنگجویان پیر با سرور و شرف
 نشسته بودند، آنها از قدیمی ترین رفقای اینجه
 بودند که دیگر تغییر عقیده داده مانند اینجه
 به مردم کمک میکردند، در جبهه های شان
 تار و زخم های متعدد دیده میشد، آواز های
 مردانه شان مثل جریان آب آرام و متین بود.
 یکی از آنها گفت :
 - شنیده ام که بعضی حکام در قریه های
 دورتر مردم را اذیت میکنند ، باید کاری کرد...
 کسی عجله نکرد که جواب او را بدهد ، او
 ادامه داد :
 - من میدانم که اینجه فکر میکند ... اگر
 نظر خود را بگوید بهتر است .. اولتر از همه
 او میخواهد کار این سنگ های یعنی کار ایزد و ایستنه
 را بکفره سازد ...
 درینوقت نیکولای اوزنا حرف او را بریده و از
 روی عادت بدون اینکه ضرورت باشد شمشیر
 خود را بکش کرد .
 گفت :
 - اما چطور ... اولتر بگو چطور؟
 اینجه با او آرام و متین گفت :
 - عجله نکنید ... اکنون برای تان میگویم
 که چه باید بکنید .
 خودت کارا کولیا دور ادر جوان کارا لیز را
 دستگیر میکنی وقتی که خودش خبر شد دنبال
 آنها می آید . آنوقت ما از جا غورش میگیریم .
 از نو اقبضه شمشیر خود را فشار داده در غلاف
 فرو کرد و گفت :
 - فکر خوبی است .
 بعد بصدای بلند خندید ، و بودا برو های
 خود را حرکت داده با اشاره دست او را بسکوت
 دعوت کرد و گفت :
 - خوب ... بعد چه میشود ؟
 - بعد اینجامع میشود ... در یکجیتسه
 هزار طرف سرباز جمع میکنیم و با آنها کار را
 بکفره میسازیم
 اینجه مقابل خیمه خود قدم میزد، ترانه
 بود و گرها را بغاطر آورد، پاون و طفلش پیش
 نظر او مجسم شد ...
 اینجه تصمیم گرفت تمام دهات را با هم
 متحد سازد .
 * * *

زیر بغل پسرک معیوب تفتگی بود. .. اینجه
 بالحن متبسمی به آن بچه معیوب گفت :
 - پسر جان ... وقت تلفنگ بر داشتن
 گذشته ... آنرا بمن بده ..

پسرک معیوب دوسه قدم به عقب دوید ...
 درین لحظه اینجه متوجه چشمان او شد ...
 این چشم ها احساسی راد وجود او برانگیخت ...
 خودش هم درست نمیدانست چگونه احساس
 است، با اسپ خود بطرف او دوید و گفت :

- بده ... تلفنگ خود را بمن بده .
 پسرک معیوب بداخل يك حویلی گریخت،
 اینجه هم از عقب او داخل کوچه شد، جنگجویان
 منتظر او بودند و میخندیدند ... میدانستند که
 اینجه شوخی میکند، اینجه عنان اسپ را بچاند
 و برگشت در همین وقت پسرک معیوب با تلفنگ
 بطرف او نشانه گرفت و فیر کرد .

اسپ سفید اینجه دوپایش را بلند کرد ،
 اینجه تکانی خورد و از بالای زمین بزمین افتاد،
 همه بطرف اینجه دویدند، او را برداشتنند ،
 زخمی شده بود، او را بدرون خانه ای بردند،
 چند نفر هم از عقب پسر معیوب دوید تا دستگیرش
 کنند، صدای شیون زنده ادر همه جا پیچید: اینجه
 را گشتند... جنگجوی دلیر را گشتند !

از هر طرف راه فرار را بروی پسرک معیوب
 بستند ، خاله یانه که بعلت گریه کردن گوشه اش
 از جریان بیخبر بود وقتی از ماجرا خبر شد خود
 را پیش اینجه رساند . اینجه بروی يك بالشت
 نزدیک دیوار تکیه کرده بود نصفه بدنش برهنه
 بود، در جبهه او درد احساس نمیشد ولی خیلی
 به مشکل نفس میکشید، مقدار زیاد خون
 بروی سینه اش ریخته بود .

چند نفر پسرک معیوب را کشان کشان آوردند.
 کرجلی هادرحالیکه دست به قبضه شمشیر
 های خود برده بودند میگفتند: باید همین الان
 او را کشت ... همین حالا ..
 - نه او را زنده بچید ببرید .
 خاله یانه خود را به اینجه رسانده و گفت:
 - خودت اینجه هستی ؟؟ او خدایا ...
 چه اتفاقی او را زنده زیاد ادامه داد :
 - این پسر معیوب پسر خودت است ... این
 پسر توست . اینجه کاش اومی مرد من او را
 بزرگ کردم .

اینجه بالای اسپ سفید خود سوار شده به
 طرف او روم اینکوی براه افتاد، او خوشحال بود
 و هیچ غمی نداشت، از عقب او سایر جنگجویان
 ناخست میکردند، وقتیکه به قریه نزدیک شدند
 مردم به استقبالش آمدند با نواختن دهل از او
 بدریاری کردند و زنگ های گلیسار را بصدا
 در آوردند. مانند سابق کسی از او نمیترسید
 از او فرار نمیکردند . اینجه تبسم میکرد
 به چهره اش بشاش بود، هیچوقت بنظر مردم آنجا
 اشکدر خوب و مهربان جلوه نکرده بود، حالا
 همه بوجود او افتخار میکردند ، گرچه هنوز هم
 بعضی های میگفتند : «گرمک موهایش را تبدیل
 میکند ولی دندان هایش را نمی» و گاهی میخواستند
 با تلفنگ بطرف او نشانه بگیرند و با فرار کنند
 ولی قیافه اینجه طوری بود که اعتماد همه را
 خود جلب میکرد. کشیش صلیب را بدست
 گرفته با گروه ترانه خوانان بطرف اینجه روان
 شد. دریک گوشه گلیسازن جوانی ایستاده
 بود، در کنارش يك هایدوت ایستاده بود ،
 يك هایدوت پیر اما قوی و تنومند ، چهره اش
 سیاه و پروت هایش بزرگ بود لباس چرمه دوزی
 تن داشت در گمزش شمشیر و یک تلفنگچه



یک مادر داغ دیده هنگامیکه بر تابوت پسر خود گل میگذازد.

این جمله مثل گلوله دوم بوده در اینجه
 اثر کرد، پسر معیوب را پیشروی اینجه آوردند.
 او بد ترکیب قد کوتاه و معیوب بود تمام اعضای
 بدنش يك تقصی داشت ولی فقط چشمانش
 با سایر اعضا فرق داشت ، چشمان او زیبا و
 قهوه ای بود. اینجه بادقت بطرف چشمان او
 نگاه میکرد، چشمان پاون همسر خود را میدید،
 یکی صدا کرد :
 - او را باید زنده پوست کنیم ..
 اینجه در حالیکه از درد بغودمی پیچید و به

در دهه ماه اول

های شمالی کشور چندان فعالیت نهنموده تنها باعث موجودیت یک تعداد ابر های انکشافی گردیده ولی در حوالی بعد از ظهر گرمی نسبی هوای مجاور بسطح زمین از یکطرف موجودیت کوه ها از جانب دیگر توأم با موجودیت ادو کشن لرد در فضای فوقانی نظریه نا پایداری هوا جریانات صعوری تقویت گردیده ابر ها در حوالی بعد از ظهر انکشاف فوق العاده نموده شروع بارندگی در حوالی ساعت دوی بعد از ظهر بصورت پراکنده توأم با وزش باد های قوی و رعد و برق بوقوع پیوسته و بارندگی بقسم پراکنده از نواحی سالنگ ها آغاز و تا قسمت های شرقی کابل مسیر را تام بصورت پراکنده تعقیب نموده و تا نواحی خوشت رسیده است. ولی با وجود اینهم بارندگی قابل ملاحظه در سر تا سر افغانستان صورت نگرفته گراف های ذیل تعداد مجموعی بارندگی را در ماه های سپتمبر و اکتو بر نشان میدهد.

ولی موضوع برودت هوا که بصورت بی سابقه در کشور ثبت گردیده از گزاف های مذکور که در جه حرارت اعظمی مطلقه اوسط در جه حرارت اعظمی اوسط در جه حرارت اعظمی مطلقه اوسط در جه حرارت اعظمی مطلقه را در ماه های سپتمبر و اکتو بر از سال ۵۸ تا سال ۱۹۷۲ نشان میدهد بوضاحت دیده میشود که سردی سابقه ای از پانزده سال به اینطرف در وضع جوی کشور حکمفرما گردیده که علل آن قرار ذیل توضیح میگردد بتاريخ ۳۰ سپتمبر قرار یکه قبلا

عبدالله بن عباس (رض)

عبدالله بن عباس میگوید: احدی را عالمتر به احادیث رسول خدا، قضای ابو بکر و عثمان فقیه تردد شریعت، دانا تر در تفسیر قرآن و ادیب تر در شعور و حساب و فرا نص جزا بن عباس «رض» ندیدم. مردمانی که هنگام تفسیر قرآن مجید و بیان فقه اسلام بگردش جمع می شدند و از وی استفاد می نمودند. از کثرت مطالعه و قرائت این شخصیت بزرگ اسلامی در آخر عمر از نعمت بنیانی محروم گردیده بالاخره این صحابی جلیل القدر در سال ۶۸ هجری بسن ۷۱ سالگی در طائف وفات نمود. فضل و دانش ابن عباس «رض» و قتی ثابت میشود که انسان تفسیر شانرا مطالعه نموده به نکات ابتکاری آن دقیق شود.

آرام و غربانه

دیگری است نه آن مرد آرام فقیر و... نا گهان چشم قهرمان داستان ما به مدیر مسؤل افتاد و برایش دست بلند کرد و سلام داد: - او هو هو ... سلام پرا در... روز دا شتم همراه مو ترم به دفتر شما بیایم، یک چیز که نوشته کرده بودم... برای صفحات آخر مجله شما ... میدانی ... و ضم خراب است پول تیل مو تر را ندارم ...

ورزشکاران لیسه عایشه درانی

باشکتهال ویا والیبال صورت گیرد شانس نبرمان شدن رانست به همه لیسه عایشه درانی خواهد داشت. ابتدا دختران والیبالیست این لیسه که عبارت بودند از پیغلو نسیمه تاج شهابی عالیہ عارف عالی، ماهرخ، طاهره نیازی شریفه و فاء، رحیمه حبیب یار، طاهره عادل سیلا پاپر یار راجع به گذشته والیبالیست درین لیسه این عده ورزشکاران گفتند که والیبالیست در لیسه عایشه درانی در سال ۱۳۴۰ بمیان آمده و تا حال در همه تورنمنت های بهاری و خزانگی جز دو باخت دیگر همه را قهرمان شده اند. راجع به اینکه علاقه شاگردان و اداره لیسه به والیبالیست چطور است؟ والیبالیست های لیسه عایشه درانی چنین گفتند که اگر علاقه در ورزش نباشد ورزشکار هرگز حاضر به تمرین شده و نتیجه خوبی نیز از آن حاصل ورزشکار یک لیسه است نسبت به یک لیسه نخواهد شد ورزشکاران این لیسه به ورزش مورد علاقه خویش خیلی علاقه داشته و لیس سایر دختران و اداره مکتب به آن علاقه مند نمیباشند و در این مکتب است که نشان میدهند بهین کم علاقه ای از مکتب است که نمیدانند درستی داریم و نه مجال و نه توب از لباس اصلا کدام خبری نیست تنها در همین اواخر هیئت از ریاست ساختمانهای وزارت معارف به لیسه آمده و نقشه میدان را برداشته و تویید تر میم و تکمیل میدانهای ورزشی را بما داده امیدوار هستیم بزودترین فرصت آنها تعمیر و بسطتر من ورزشکاران قرار دهند.

اما بی علاقه کمی سایر شاگردان باعث این شده که تعداد والیبالیست های این لیسه از ۹ نفر تجاوز نکند در حالیکه حداقل باید ما دوازده والیبالیست داشته باشیم تا در روز های تمرین دو نیم رانشکیل داد و مسا بقه نما نیسم. راجع به اوقات تمرین این عده گفتند که تمرین ورزشکاران از طرف صبح از ساعت ۸ صبح می باشد. از ریاست تربیت بدنی وزارت معارف نیز شکایاتی داشتند و میگفتند که تا حال این ریاست برایمان کدام معلم خوب که علاقه به ورزش داشته باشد نفرستاده و اگر هم معلمی آمده و یکروز به تمرین حاضر شده پسوند نواقص ما را بگیرد روز دیگر که راه خود را گرفته مدت دو هفته هم رویش را ورزشکاران مانده و از چیز دیگر یکه همه ورزشکاران این لیسه دردی دارند همانا امتیاز دادن ورزشکار یک لیسه است نسبت به یک لیسه دیگر که بدبختانه در سالهای اخیر آنها ریاست تربیت بدنی به اوج رسانده بود. والیبالیست های این لیسه سخنان خویش را چنین خاتمه بخشیدند: ما گناه این همه

مشکلات را بر گردن ریاست تربیت بدنی ویا اداره لیسه نینداخته و میگوییم تا تحولات بنیادی که آرزوی مردم افغانستان است جامه عمل نپوشد یعنی اقتصاد کشور سر و صورتی بخود نگیرد با دست خالی ما امید چندانی نداشته ولی این عقیده نزد همه ما روش است که بالاخره این امید مادر پرتوجهموریت جوان ما بر آورده خواهد شد و ما آرزوی را انتظار داریم که به جهانیان لایست سازیم که جوانان افغان در هیچ کاری از هیچ ملت و کشور عقب نمانند بلکه استعداد خود را بیشتر و نیروی بیشتر در نهاد این ملت قهرمان موجود بوده و احساس قهرمانی در عروق مردم این کشور جریان دارد. بعد از آن پارختر ان باشکتهال این لیسه سر صحبت را آغاز کرده از احوال آنها سوا جویا شدیم این عده که عبارت بودند از پیغلو شکره حیدر، نسیم آنوری، رابعه رحیمه، نسیمه رحمانی، عنایت و جمینه که سخن را چنین آغاز کردند. درین لیسه که تیم معتبر باشکتهال موجود است بدبختانه تشویق هیچ وجود ندارد در پهلوی اینکه وضع میدان تمرین بکلی خراب است اداره مکتب نیز کمتر علاقه به ورزش گرفته و اقدامی درین زمینه از طرف آنها دیده نمی شود. این عده راجع به اینکه چرا ورزش رو به سقوط رفته میگویند که اولاً موقع تمرین کمتر موجود است زیرا وقتیکه در خسترا ن ورزشکار آرزوی تمرین را داشته یا شتند فرصت مسا عه نیست و هم زماناً یکه فرصت تمرین مساعد میگردد امتحانات نزدیک میگردد. راجع به اینکه چرا دختران معارف در تورنمنت اخیر نتیجه خوب ندارند این عده میگویند که علت اساسی همانا ناآشنایی اعضای تیم به بین خودشان بود که از با زی یکدیگر چندان خبری نداشتند. این عده آرزو داشتند تا اداره مکتب مدال هائیرا که در آخرین تورنمنت دو تن از ورزشکاران شان اخذ کرده بودند از طرف مدیره لیسه در محضر همه دختران برای شان داده شود ولی مدیره مکتب درین باره کمتر به حرف های شان توجه ننموده و تا امروز به آن وقعی نگذاشته در مورد معلم های خود میگویند که هم روی علاقه که دارند با ما همکاری نموده و کدام مکلفیت از طرف معارف برای شان درین مورد نیست آنها در اخیر گفتند که مادر حقیقت گل های خود روی هستیم که بدون معلم خود را تا همین مقام رسانیده ایم.

اسلیونر

کدام شخصی اورا گیر خواهد آورد و این گنج یافته اورا اوغصب خواهد کرد. در وقت دویدن کلاه از سرش افکند. او میخواست خم شده و آنرا بردارد ولی در همان لحظه دستی تکان داده و به سرعت دور رفت. هزارها کلاه تهیه میکنم! او باهیجان نجا کرد ...

از گویندن جنون آمیز او به دروازه زنش خواب آلود و ترسیده در حالیکه شمع در دست داشت در راه باز کرد. اطفالش هم که تازه از خواب بیدار شده بودند تعجب زده و با وحشت نیم خیز از بستر خود بیطرف پرتگاه کردند. امی فومیچ تماما عرق آلود و رنگ پریده با چشمان درخشیده و پریشان خود را سنگین به چوکی پرتاب کرد.

- زن عزیزم! بچه ها! - او در حالیکه بکس جیبی را در هوا تکان میداد با آواز خفه ادامه داد اینجا ... در بکس جیبی ... پول ... صد هزار یک اپا ... تمام گرایه کنی ... زن ... شامیان ... چهار صد هزار ... میفهمید ... هورا ... هورا ...

امی فومیچ مجبوره طی فاصله ای زیادی بود. فکر پول هیچ اوراها نمیکرد. او با وحشت راجع به اینکه اکنون خانه میرود، یک خانه سقف کوتاه، سرد با کلکین های رنگ و رو رفته و شیشه های که به شکل اورب کاغذ سرش گردیده بابوی جاویدان فرو کهنه پاره های اطفال، فکر میکرد. او فکر میکرد که به زن خود چه جواب خواهد داد و فیکه او با صدای زنگ دار و مریضش راجع به پول از او سوال کند. او همین اکنون و در آنجا ویران و خراب گوشت جوجه خوک بریان، خورد اما آخر آنجا همه نیمه گرسنه خوابیده اند و تنها بیک امید که پدر بدون تردید پول خواهد آورد.

اه خدای من - امی فومیچ بانلخی فکر کرد چاره دیگران تو پول - سعادت - راحت و زندگی باشکم سیر میدهی. تو چرا مرا فراموش کردی. دیگران پولهای پیدا میکنند که حتی به آن احتیاج هم ندارند. چه میشود اگر من، حتی یک بار تنها یک بار در زندگی پیدا کنم ... خوب ده روپل ... بی بیست روپل ... پول حق از حقه قابله هم میشود و موزه های پسرم نیز بینه میشود. و برای دختر کم بالا پولش هم میتوان خرید ... بطور مثال چرا همین الان من یک بکس جیبی در بین راه نیام. آخر گاهی چنین اتفاق میفتد. حتی کثیر اتفاق میفتد. مگر راجع به این کم گفته و نوشته اند ...

امی فومیچ با فکر خیال پرور مخصوص به خودش بالذات تمام شروع به خیال بلوزدن کرد. چگونه او یک بکس جیبی پندیده را در سرک پیدا میکند. که چگونه آنرا باز میکند و در بین آن یک بسته نوتهای صد روپلی را با نکت پرنده ای لاتری میبندد که چگونه او به یک ایار تمان بزرگ، گرم و روشن نقل مکان میکند موبل و سامان می خرد. برای هر فرد قابل لباسهای گرم و زیبای زمستانی میدوزد. و ... که چه چیزهای خوب انسان میتواند با پول های سرشار تهیه کند ...؟

ورفته رفته - شاید زیر تاثیر چند پیاله و دگای که نوشیده بود و یا شاید به ارتلین به خود، در فکر امی فومیچ یک یقین غیر قابل انکار و عجیب و بی معنی شروع به افزایش کرد که او امروز حتی همین حالا باید در سرک یک کیف جیبی اعجاز آمیز پیدا کند. چرا باید چنین اتفاق بیفتد - او نمیفهمید و حتی راجع به آن فکر هم نمیکرد. او تنها متیقن بود و در حالیکه سر را پائین انداخته و با دقت پیش پای خود را نگاه میکرد روان بود.

همین حالا ... اکنون - او درست مانند کسانی که هذیان میگویند نجا میگرد دیگران پیدا میکند ... بازم چند قدم ... حالا ... و ناگهان - این، ایدا خیال باطل در یک تصور سوزان نبود - او واضح در بین برفهای سرک یک شی متوسف چار کنج سیاه را دید.

امی فومیچ در حالیکه از هیجان مجنونانه ای نفسش بند افتاده و موهایش مانند سیخ در بدنش راست شده بود مثل یک دزد به اطراف نظر انداخته و خود را بطرف شی افکند در سرک پرتاب کرد ...

در دستهای او یک بکس جیبی پندیده پیدا شد ... او امی فومیچ را مطابق باور نکردنی و با وحقیقت برای چند ثانیه میخ ساخت. ولی بعد از باور اینکه در دستهایش نه یک بکس جیبی و همی، بلکه واقعی است، آنگاه او با شنج آزاروی سینه خود فشرد و بتلاش بطرف خانه اش دویدن گرفت ...

او مجبور بود در حدود یک کیلو متر راه را برود. چون به دوش و حرکت سریع عادت نداشت، او احساس کرد که زیر بیلک های شانه اش سیخ میزند و یک گلوله خشک تیغ چار در گلویش بزرگ و بزرگتر میشود، و خون به شدت در گله اش میزند. اما او توانست توقف کند، زیرا در صورت یک دقیقه معطلی،

هنری ذوق ...

به همدی دول په ۱۹۷۲ کښی بیا هم دآسیا یی هیوادو نو دکتنی په لړ کښی کو ریا ته لاره او هلته یی خپل هنری لیاقت خر گند کړی.

انگی لیکا دپرو فیسور گیر هارد پتری سره واده کړی چه دوه کوچنیان لری چه دیوسن لس کاله او بل یی اوه کاله دی.

نوموړی وایی چه دمو سیقی لپاره باید هیخ دول سر حد و جود و نه لری دا دتولو انسانانو شریکه پانگه ده او کیدی شی چه دهنر همدغه پدیده په نړی کښی ورور گلو ی او انسانی و حدت ټینگ و ساتی او د انسان له زړه نه دتبا هی فکر لری کړی.

بقیه خبرها

کابل د تلې ۲۶ (ب) : د افغانستان نوی تقویم یعنی کالیزه د عمومی رخصتی له ورځو سره چه سر له راتلو نکی کال څخه به تطبیق شی د اطلاعاتو او کلتور د وزارت د پیمش نهاد په اثر د وزیرانو په پروسی مجلس کی تصویب شو .

دغه تقویم به په دولتی مطبعه

کی له چاپیدو وروسته د کب د میاشتی په نیما یی کی نشر او ویشل شی



مسؤول مدير :

حسين هدي

د دفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

د کور تيلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)

پته: انصاری واپ

داستراک بیه

په باندنیو هیوادو کښی ۱۵۲۴ لری

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کښی ۴۵۰ افغانی

(۳۶) مخ پاتی

بڼه ځوانی او بڼه ځوانان

کښی دوی لو یی ډلې کار نامی یو اوږد تفصیل غواړی. په هر صورت له یو رتنی څیرنی څخه زموږ مقصد دادی چه یو څل بیا دخپلو ځوانانو په مخ کښی دخپل ملی کلتور هنداره کښیږی دو ترڅو چه دوی پوه شی په دی هنداره کښی هغه ځوانان ډیر ښکاریږی چه دښی ځوانی معیار ونه شی خلکو ته خدمت کول، زړور تیا او ایثار لرل دی او نه هغه دلچه خانو نه یی یو ازی دلبا سو نو مو ډلونه جوړ کړی او په تحمل پسندی عقیده لری.

په هیواد کښی دجمهور ریت لمر دځوانانو دپاره نوی رها ستر گسی نوری هم رو ښانه کړی او حرارت بهی وځوانانو ته داجتماعی خدمتونه دپاره نوی انرژي وښی، له همدغه امله موږ هیله لری شو چه د قهرمانانو افغانانو لمسیان او کړو سیان او د عصر ډیر پیاوړی خلاق او خلیق عناصر هم وی.



فلك هفتگانه

متولدین حمل :

از آنجاییکه در سرازاد فصل شگفتی طبیعت پایه زندگی گذارده اید، حیات باخود زیبایی های برایتان به ارمغان می آورد ولی این را مدنظر داشته باشید که زندگی همیشه چهره خوشش را برای شما نشان نمی دهد. در این راه باید ایستادگی در برابر همه گونه مشکلات را آموخت



متولدین ثور :

هفته خوشی در انتظار تان است از لحاظ مالی سعی کنید کمی تکیه به جلو حرکت کنید زیرا اسراف زیاد نتایج غیر مطلوبی را برای می آورد. منتظر رسیدن نامه ای از طرف باشید. شکست گذشته جبران خواهد شد.



متولدین جوزا :

برای شما زندگی مجرد و تنها کشنده است. سعی کنید از صرف خودخواهی های تان پدیر آید و به دیگران هم بپردازید زیرا در خود فرو رفتن همان و از زندگی بریدن همان. هدیه ای دریافت خواهید کرد ولی سعی کنید آن را باخاطر ناپیژ بودنش بایی اهمیتی پدیرا نشوید. به سفری دست خواهید زد و یا مسافری را خواهید دید در هر دو صورت خوشی بگرد سرتان می چرخد.



متولدین سنبله :

با قبر و غضب یا استغناء و تکبر نمی توان راهی بدل طرف پیدا کرد. پشیمانی کمی سرتان را پایین بیاورید و ببینید که در اطراف تان چه می گذرد. به این شکل می توان به همه چیز دسترس کامل یافت. به آنهم هفته خوشی در انتظار تان است با تلاش میتوان زیبایی آفرید



متولدین اسد :

جرات و شهامت لا زمه زندگی است. با این شریه می توان بچنگ هم بدی هارفت زندگی هفته خوشی برایتان به ارمغان می آورد. برای تفریح اگر وقت دارید بخش زیادی را اختصاص بدهید. نامه ای از دوست تان خواهید داشت. به مهمانی بی شرکت خواهید کرد که تا اندازه مسیر زندگی تان را دگرگون میسازد



متولدین میزان :

تعادل در همه چیزها طرف پسند است. سعی کنید در زندگی تان این اصل را مراعات کنید. مسافرت کوتاه برایتان میرسد. دست بزنید. با دیداری که در این هفته دست میدهد میتواند آینده نیکی برایتان دست و پای کنید. از لحاظ مالی در د سرتان رفیع میشود. ولی توجه کنید بسیار یله خرجی ننمایید.



متولدین سرطان :

در جنگال بیرحمی حوادث سخت دست و پای خواهید زد ولی دوام آن از همین هفته که از بالای سرتان می گذرد تجاوز نمی کند. خون سرد باشید نبرد در برابر مشکلات انسان را آب دیده میسازد. در روز های آخر هفته با کسی آشنا خواهید شد که از روانی عمیقی بر شما می گذارد. در وظیفه سهل انگاری نکنید تا کوهی از مشکلات در برابر تان نمودار نشود.



متولدین عقرب :

هفته. با آغاز خود برایتان سرور و خوشی به همراه می آورد. تنهه مرا جی تان و تسلط اندیشه بدبینی این خوشی را چشم تان بی مقدار جلوه میدهد. گوشش کنید این روحیه را با تیرین های روانی از خود بزد آید. جدایی موقتی که رخ داده بود دوباره به دوستی محبت می انجامد. هدیه ای از دور دست ها خواهد داشت و آن را بنظر قدر بنگرید



متولدین قوس :

سرمای کشنده دوری از محبوب در این هفته به گرمای لذت بخش بدل میشود. زندگی بر روی تان لیختد می زند. همه چیز طبق دلخواه شما روبروا میشود. سعی کنید بر گذشته هابه صورت کلی خط اراموشی بکشید. به آینده با اعتماد بنگرید. دوستان جدید پیدا خواهید کرد و در حلقه آنان خوش خواهید بود.



متولدین حوت :

هفته پر درگیری در برابر تان قرار دارد بخش زیاد این مشکلات ناشی از سهل انگاری های خودتان است. هدیه ای را که تصمیم به فرستادن آن داشتید برای طرف گسیل دارید زیرا او به شدت منتظر رسیدن آن است.



متولدین جدی :

از آنجاییکه در این برج پایه دنیا گذارده اید. روحیه نسبتا سرد در برابر دیگران دارید. این حرکت شما را از همه دور می کند. دوست تان روی همین دلیل از شما بریده است ولی هنوز تمام بل ها و بران نشده شما می توانید با تغییر روحیه همه چیز را جذب بسازید. دوستی برای شما پیشنهاد جدید می نماید که از لحاظ وظیفه خیلی ارزشمند است به آن رسیدگی کنید.



متولدین دلو :

هفته خوشی را در برابر خواهید داشت. پول که شما آنرا از عنا صر اساسی زندگی می پندارید باز دیگر شمارا در سرانسیب ناامیدی می کشاند. به آنهم مشکل تان از این ناحیه رفع میشود. دوستی بسراغ تان می آید به امور خانه یک کمی بیشتر رسیدگی کنید.



قاپبه مردم افغانستان

نظام نوین چیده بود تقبیح کرده آرزو مینمایند تا این خائنان به جزای اعمال شان رسانیده شوند.

در محفل که قبل از ظهر روز ۲۲ میزان در لیسسه تربیه بدنی وزارت معارف ترتیب شده بود مدیر و عده از استادان و شاگردان این لیسسه با ایراد مضامین، بیانیه ها و اشعار از بیان آمدن رژیم جمهوری تجلیل نمود. ضمن حمایت و پشتیبانی شان از این رژیم از ریفرم های بنیادی آن با قدردانی تذکر دادند و سپهگیری فعالانه قاپبه مردم را در تطبیق آن وجیهه ملی خواندند.

همچنان درین محفل د سبب خائنانه آن عده وطن فروشانی که برای از بین بردن رژیم جمهوری پیریزی شده بود بشدت تقبیح گردید.

نماینده باختر از اسعد آباد مرکز لوی ولسوالی کتر اطلاع میدهد که اخیرا محفل به اشتراک منورین اهالی استادان و شاگردان معارف لوی ولسوالی در لیسسه امراخان ترتیب شده بود.

درین محفل عده از معلمان، منورین و شاگردان بیانیه های درباره ارزشهای نظام جمهوری ایراد نمود و گفتند خوشوقتیم که تحت قیادت رهبر ملی خود بنام علی محمد داود آرزوی دیرینه ما برآورده شد و نظام جمهوری در کشور اعلام گردید.

آنها ضمن بیانات شان در حالیکه توطئه مکران و خائنان ملی ضد جمهوری را محکوم میساختند هر نوع ایشان و قربانی را در راه حفظ نظام نوین و پیشبرد اهداف عام المنفعه آن ابراز نمودند.

یک اطلاع دیگر میرساند که معلمان و شاگردان لیسسه های نرنگ، چوگی ننگلام، خاص کتر، نورگل، برکت ل و بشد نیز ضمن محفل توطئه ضد نظام جمهوری را تقبیح نموده مراتب نفرت و انزجار شانرا نسبت با این خائنان و طعن فروش ابراز کردند.

آنها برای استحکام جمهوری جوان افغانستان تحت قیادت قاید بزرگ ما بنام علی محمد داود هر نوع اما دگی و همبستگی را ابراز نمودند.

همچنان هیات های تر بیسوی و شاگردان و لوسوالی های چاه آب رستاق وینگی قلعه ولایت تخار در محفل به اشتراک منورین آنجا یک بار دیگر پشتیبانی شانرا از نظام جمهوری در کشور ابراز کرده توطئه ضد نهضت انقلابی و ملی عنا صر بیگانه پرست را نکوهش نمودند.

نماینده باختر از تالقان اطلاع میدهد که درین محفل برای مو قیقت و پیروزی رژیم جمهوری در کشور تحت قیادت بنام علی محمد داود بنیان

گذار نظام نوین ازابار ماخذها و ندر استدعا بعمل آمد و برای عنا صر ضد جمهوری مجازات شدید مطالبه گردید.

نامه نگار باختر از میمنه مرکز ولایت فاریاب خبر میدهد که معلمان و شاگردان لیسسه های ابو عبید و ستاره شهر میمنه و همچنان معارف شهر طی معروضه های که از طریق ولایت بحضور رئیس دولت تقدیم کرده اند ضمن ابراز خوشی از کشف دسیسه ضد ملی تقاضا نموده اند تا این وطن فروشان به کیفر اعمال شان رسانیده شوند.

قرار یک خبر دیگر، معارف منورین، اهالی ولسوالی سر پل ولایت جوزجان روز جمعه بعد از ادای نماز برای بقا و پیروزی جمهوری افغانستان دعا نموده توطئه خائنین و وطن فروش را که بر ضد نظام جمهوری چیده شده بود تقبیح کردند.

نماینده آزانس با ختر از مزار شریف می نویسد که اهالی مرکز ولسوالی های ولایت بلخ در محافل ختم قرآن عظیم الشان در مسجد جامع روضه شاه ولا یتما ب و سایر مساجد شهر مزار شریف و همچنان مساجد ولسوالی های مربوط برای مو قیقت نظام نوین تحت قیادت موسس و پانی آن بنام علی محمد داود دعا نموده حرکت خائنانه مرتجعین و وطن فروشان را بر ضد نظام جمهوری تقبیح نمودند.

شاگردان و معلمین لیسسه امیر شیر علی خان شهر مزار شریف در پایان محفل ختم قرآن کریم برای بقا و پیروزی نظام جمهوری جوان افغانستان تحت قیادت رهبر محبوب ما بنام علی محمد داود دعا نموده ایشانرا و فداکاری خودرا در راه تحقق بخشیدن اهداف عالی و ریفرم های بنیادی رژیم نوین تعالی مملکت و سعادت ملت نجیب افغان تحت لوای جمهوری ابراز کردند.

محصلان و استادان انستیتوت اداره صنعت نیز توطئه خائنانه وطن فروشان و اجیران اجنبی را علیه جمهوری جوان افغانستان تقبیح نموده همکاری، همبستگی و حمایت کامل شانرا برای دیگر با نظام مترقی و جوان ما ابراز کردند.

نماینده باختر در ولایت پروان معلمان و شاگردان لیسسه ها و مکاتب ولایت پروان در پیروزی ملی پشتیبانی شانرا از نظام جمهوری ابراز کرده توطئه خائنان را بر ضد منافع ملی کشور تقبیح نمودند.

آنها پشتیبانی شانرا در راه پیروی و استحکام رژیم جمهوری وعده دادند.

آنها صراحتا معروضه های بولایت پروان تقدیم کرده و از تالی پروان خواهش نموده اند که برای مو قیقت و پیروزی نظام جمهوری جوان افغانستان تقبیح نمودند.

در این محفل که تعداد اشتراک کنندگان آن به هزاران نفر میرسید عده از معارف منورین، استادان و طلاب معارف به نمایندگی سا یرین بیانیه های جذابی پیرامون ارزشها و اهداف رژیم جمهوری ایراد نموده و برای استحکام و موفقیت های مزید نظام نوین و مترقی مادر تحت قیادت بنام علی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم هر نوع ایشانرا و فداکاری را ابراز داشتند.

آنها ضمن ابراز وفاداری در راه ترقی نظام جمهوری تحت قیادت بنام علی محمد داود رئیس و صدر اعظم وعده دادند.

قراریک خبر دیگر، معلمین، شاگردان لیسسه باختر، طلاب دارالعلوم اسدییه و مکتب نادر شاهی نیز بمناسبت استقرار نظام جمهوری محافل ترتیب داده بودند طبق یک خبر دیگر معلمین، منورین و شاگردان لیسسه مولینا یعقوب چرخ و همچنان علما معارف و اهالی گلنگار ولایت لوگر طی محافل در آن لیسسه و مسجد جامع گلنگار در حالیکه والی لوگر و ما مورین محلی حاضر بودند پشتیبانی شانرا از نظام نوین جمهوری ابراز نمودند.

آنها ضمن ابراز وفاداری در راه ترقی نظام جمهوری تحت قیادت بنام علی محمد داود رئیس و صدر اعظم وعده دادند.

آنها ضمن ابراز وفاداری در راه ترقی نظام جمهوری تحت قیادت بنام علی محمد داود رئیس و صدر اعظم وعده دادند.

طبق یک خبر دیگر منورین علما و معارف ولایت غزنی صی معروضه ای حمایت کامل و پشتیبانی شانرا از نظام جمهوری در کشور ابراز کرده اند.

آنها از مقام ولایت غزنی خواهش کردند تا مراتب حمایت کامل و پشتیبانی جدی شانرا مبنی بر همکاری برای تیار اهداف مترقی نظام جمهوری بحضور بنام علی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم برسانند.

کذا اهالی مرکز و مربوطات ولایت لغمان و همچنان استادان و شاگردان معارف آن ولایت طی معروضه ای بحضور بنام علی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم مراتب تیریکات شانرا نسبت به کشف توطئه ضد ملی و گرفتاری عناصر خان و وطن فروش ابراز نموده اند.

آنها درین معروضه همکاری همبستگی و پشتیبانی عمیق شانرا برای استقرار و بقای نظام جمهوری در کشور تحت قیادت رهبر و قاید بزرگ ملت افغان بنام علی محمد داود وعده داده و ضمنا تقاضا کرده اند که عناصر مغرب و ضد ملی به کیفر اعمال شان رسانیده شوند.

رژیم جمهوری کشور روز ۲۲ میزان نیز ضمن محافل در عده از ولایات کشور تجلیل گردید و طی آن منورین معلمان و شاگردان معارف و اهالی همبستگی و هر نوع ایشانرا برای بقای آن ابراز کردند همچنان درین محافل بیانات

جذابی پیرامون ارزش های جمهوری ابراز و توطئه عناصر ضد ملی که برای از بین بردن رژیم نوین ما چیده بود تقبیح گردید.

طبق اطلاع نماینده باختر از جلال آباد: جمعیت بزرگی از معارف منورین، روحانیون جوانان استادان و شاگردان معارف لوی ولسوالی شینوار توطئه ضد ملی وضد رژیم جمهوری که از طرف یک عده خائنین چیده شده بود امروز ضمن محفل در مرکز آن لوی ولسوالی شدیدا تقبیح نمودند.

در این محفل که تعداد اشتراک کنندگان آن به هزاران نفر میرسید عده از معارف منورین، استادان و طلاب معارف به نمایندگی سا یرین بیانیه های جذابی پیرامون ارزشها و اهداف رژیم جمهوری ایراد نموده و برای استحکام و موفقیت های مزید نظام نوین و مترقی مادر تحت قیادت بنام علی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم هر نوع ایشانرا و فداکاری را ابراز داشتند.

آنها ضمن ابراز وفاداری در راه ترقی نظام جمهوری تحت قیادت بنام علی محمد داود رئیس و صدر اعظم وعده دادند.

قراریک خبر دیگر، معلمین، شاگردان لیسسه باختر، طلاب دارالعلوم اسدییه و مکتب نادر شاهی نیز بمناسبت استقرار نظام جمهوری محافل ترتیب داده بودند طبق یک خبر دیگر معلمین، منورین و شاگردان لیسسه مولینا یعقوب چرخ و همچنان علما معارف و اهالی گلنگار ولایت لوگر طی محافل در آن لیسسه و مسجد جامع گلنگار در حالیکه والی لوگر و ما مورین محلی حاضر بودند پشتیبانی شانرا از نظام نوین جمهوری ابراز نمودند.

آنها ضمن ابراز وفاداری در راه ترقی نظام جمهوری تحت قیادت بنام علی محمد داود رئیس و صدر اعظم وعده دادند.

د افغانستان او شوروی

جلالتماب رئیس انتنو سوف خوشحال یم چه د افغانستان د جمهوری رژیم په رها کی د افغان اوشوروی اتحاد دوستی د پولنی د غرو په وکالت د دغه پولنی د دوستی پیغام د شوروی اتحاد د دوستانو ته چه په مسکو کسی راغونډ شوییدی اوزما د هیواد د کلتور او فرهنگ د پیرندلو د پاره ارزښتناک فعالیتونه انجاموی تجدید

کرم او یو خلیا تاسو جلالتماب از د پولنی محترمو دوستانو ته چا د وړکرم چه د افغان او شوروی دوستی چه ز مونږ د پیری د واقعیتونو په درک او جهان بینی ولاړ ده اوپه تیره بیابندی وروستنی نیمایی پیری کی د ښه گاوندی یتوب په روحیه نوره هم ټینگه شوی خلی نه مومی .

داکتر پزراک دولتی مطبعه

در این دنیای پرماجرا هر روز هزاران حادثه اتفاق می افتد:



حریق. تصادم. زلزله و...
ما که در این دنیا زندگی میکنیم
آیا دارایی های ما بیمه نباشد؟

بیمه افغان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**